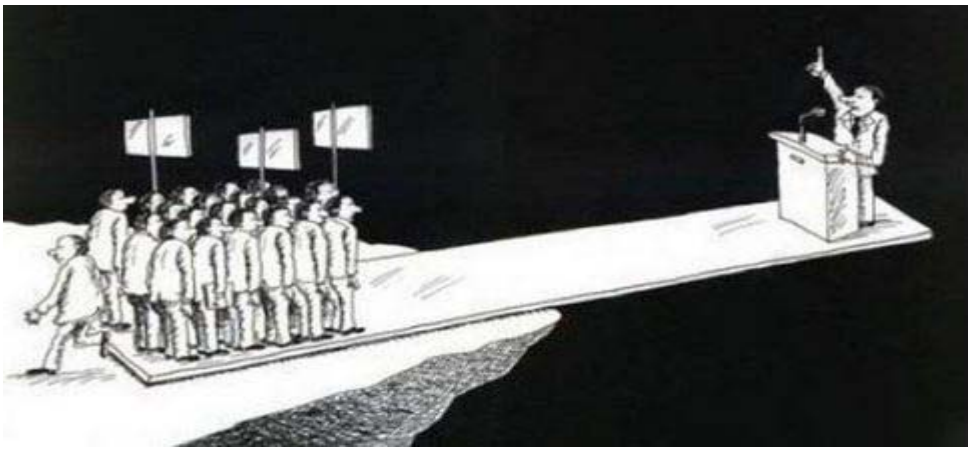




رفسنجانی آمد؛
اجاق روشن
اپوزیسیون
پرو غرب
مصطفی اسدپور ص ۴

کمونیست

۱۷۵

ماهانه منتشر میشود
مه ۲۰۱۳ - اردیبهشت ۱۳۹۲

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
Worker-communist Party - Hekmatist

اول مه امسال، اعتراض به تعرض بی سابقه بورژوازی به معیشت طبقه کارگر



به مناسبت هفته منصور حکمت ص ۱۶

محصول انتخابات چه
خواهد بود؟

محمد فتاحی

روند حرکت بورژوازی ایران در سالهای گذشته تا به امروز، یک صراط مستقیم آمده است؛ از مقطع بعد از دوره جنگ و اقتصاد دوران تثبیت و تحکیم رژیم سیاسی تازه، و از دوره ریاست جمهوری "سرداز سازندگی"، پروسه خصوصی سازی و لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران به جلو رفت، در دوره خاتمی سرعت بیشتری گرفت و در دوران احمدی نژاد به بالاترین سطح ممکن رسید. امروز، این قدرت اجتماعی و همچنین اقتصادی بورژوازی لیبرال ایران است که به نماینده اش، به احمدی نژاد، به نسبت پیشینیان خود در پست ریاست جمهوری اعتماد به نفس داده است تا در مقابل رهبر امت پا از گلیم فراتر برد. آنها که دعوی جناح لیبرال بورژوازی با جناح خامنه ای در جمهوری اسلامی بر سر سهم بیشتر از قدرت سیاسی را دعوی دو باند حکومتی ارزیابی میکنند، در بهترین حالت و در خوش بینانه ترین نگاه، ناتوان از درک اوضاع و قهرمان تکرار فرمول "دعوی باندها برای حفظ رژیم" در دل بحران به اصطلاح آنها مرگباراند. پست ریاست جمهوری را هر کس بگیرد، به دلیل مسئولیتش در قبال رشد سرمایه در جامعه کاپیتالیستی ایران، و برای جوابگویی به نیازهای دم و بازدم سرمایه، ناچار است به امنیت سرمایه بچسبد و در مقابل فتوای امام زنده مقاومت و سرسختی از خود نشان دهد و پرچم قانونیت علم کند. احمدی نژاد مسیر جارو کردن لشکر فتوا دهندگان آخوند را ابتدا به کمک خود خامنه ای پیش برد. بعدا که ماشین لایروبی این مسیر به سنگ خود رهبر به عنوان تنها قادر فتوا دهنده برخورد، کشمکش او با خامنه ای شروع شد. احمدی نژاد در چنین مسیری است که هر روز از دوز اسلامش به نفع دوز ناسیونالیسمش می کاهد و کورش کبیر و قهرمان انتخابات آزادو آزادی سیاسی برای هم طبقه ای هایش میشود. رئیس جمهوری بعدی همین مسیر را باید برود، همانطوریکه اوباما مسیر بوش را می پیماید و اولان نقشه های سارکوزی را مو به مو اجرا میکند. ص ۲ ←

اصلاح طلبان گرد و انتخابات

مظفر محمدی ص ۹

تقلای از همه جا رانده ها

مظفر محمدی ص ۶

تعرضی افسار گسیخته و
مقاومتی ضعیف

به بهانه اول مه قدرتمند در غرب

مصاحبه کمونیست با بهرام مدرسی ص ۳

اول مه؛ نمایش قدرت،
تناقض دردناک!

مظفر محمدی ص ۱۰

جمهوری اسلامی نامتعارف و
پوپولیست های متعارف!

محمد جعفری ص ۱۱

گفتگوی ی. صفائی با ثریا شهابی عضو کمیته
مرکزی حزب حکمتیست درباره انتخابات ص ۵

سیمرغ شکل توده ای کارگری

به بهانه اول مه که گذشت - محمد فتاحی ص ۶

در غیاب یک جنبش مطالباتی
کارگران، خانه کارگر میدان دار است

اسد گلچینی ص ۸

اطلاعیه حزب حکمتیست ص ۲

شمار کشته شدگان فاجعه بنگلادش
نزدیک به یک هزار نفر است!

قربانیان مُد! ترجمه: فرزاد نازاری ص ۱۴

گزارش فعالیتهای تشکیلات خارج حزب
حکمتیست در اول مه ص ۱۳

آزادی برابری حکومت کارگری

اطلاعیه حزب حکمتیست

شمار کشته شدگان فاجعه بنگلادش نزدیک به یک هزار نفر است!

قربانیان صنعت لباس اروپایی در بنگلادش

روز چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ برابر با ۲۴ آوریل ۲۰۱۲ بیش ۳ هزار کارگر پوشاک در بنگلادش بر اثر فروریختن ساختمان ۸ طبقه ای در نزدیکی دکا، زیر آوار ماندند. تا کنون خبر مرگ نزدیک به یک هزار نف کارگر و زخمی شدن زیادی و ماندن صدهها نفر دیگر زیر آورا ساختمان پوشاک گزارش شده است. بار دیگر کارخانه پوشاک بنگلادش جان شمار وسیعی را گرفت و میلیونها خانواده کارگری در مراکز تولید پوشاک را در سوگ مرگ عزیزان خود فروبرد.

مراکز تولید پوشاک در این کشور که حدود ۴۵۰۰ کارخانه را شامل میشود و بیش از دو میلیون کارگر در آنها کار میکند، هر سال بخشی از طبقه کارگر این کشور را به کام مرگ فرو میبرند. طبق آمارهای منتشر شده تنها در ۲۷۵ کارخانه از این مجموع از سال ۱۹۹۹ تا اوایل ۲۰۱۲ ، برآثر سوانح سرکار و ناامنی محیط کار، بیش از هزار کارگر کشته و ۳۰۰۰ کارگر این مراکز زخمی شده اند. کارگران مراکز پوشاک نه تنها سالانه جان خود را در محل کار از دست میدهند، بعلاوه در محلات و با خانه های محقر نیز هر سال تعدادی به دلایل مختلف از جمله آتش سوزی جان میبازند. تنها در ۴ ژوئن ۲۰۱۰ در یکی از محلات کارگری شهر دکا بدلیل آتش سوزی ۱۱۶ نفر جان باختند. در همان سال آتش سوزی یکی از کارخانه های پوشاک جان ۲۵ کارگر را گرفت. در نوامبر ۲۰۱۲ باز شاهد آتش سوزی در یکی دیگر از مراکز تولید پوشاک بودیم که ۱۱۲ کارگر جان باختند.

اخبار این جنایات هولناک به عنوان "سانحه" در رسانه ها و از زبان خبرگزاریها در لابلای اخبار پخش میشود. بعد از هر "سانحه ای" صاحبان مراکز پوشاک و دولت حاکم، با خونسردی ضمن بسیج نیروهای ارتش و مزدوران خود جهت "حفظ آرامش" در مراکز کار، قول تحقیق در مورد دلیل "سانحه" را به قربانیان میدهند. آنها بعد از هر "سانحه" بدون معطل با آوردن بردگان جدید به جای مردگان قبلی، مراکز تولیدی را با همان شرایط و جهت تامین سود راه میاندازند. در بازار فروش نیروی کار، کالای ارزان که چشم طمع کل سرمایه جهانی به آن دوخته است، به یمن چوب حراج به جان و هستی کل طبقه کارگر این کشور به وفور مهیا است.

مراکز پوشاک بنگلادش، محل تامین لباسهای شیک و ارزان برای سرمایه داران در جهان ماست. کارگر ارزان با ۶ روزکار و ۸۰ ساعت کار در هفته و حداکثر مزد ۳۷ دلار در ماه، مراکز کار را به قتلگاه طبقه کارگر این کشور و به بهشت سرمایه داران اروپا تبدیل کرده است. بخش زیادی از کارگران این مراکز مستقما با همان شرایط در استخدام سرمایه داران اروپایی هستند. کارگران بنگلادشی توسط سرمایه داران انگلیسی و المانی و.. تا چند سال قبل ساعتی ۵ پنس حقوق میگرفتند. اعتصاب کارگرانی که در استخدام سرمایه داران آلمانی بودند در سال ۲۰۰۶ تنها نمونه ای از اعتراضات و اعتصابات کارگری برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار آنها است. بخش زیادی از لباسهای زیبا و ارزان در کشورهای مختلف اروپایی، و برای مثال در فروشگاههای پریمارک، ماتالان، مانگو، اذء، تسکو و.. در انگلستان، توسط زنان و دختران کارگر در بنگلادش، و از جمله در کارخانه ای که کشتار جمعی اخیر را آفرید، تولید میشود.

در حالی که کارگران وجود ترک در دیوار و علائم ناامنی ساختمان محل کار را دیده بودند و بسیاری اعلام کرده بودند که کار در آن محل را ناامن می دانند و احساس خطر میکنند، و باوجودیکه کارکنان بانک ساکن همان ساختمان به خاطر ترک در دیوار در روز قبل از ریزش کار را به خاطر ناامنی تعطیل کرده بودند، اما سرپرستان با تهدید کارگران را به "محل کار" – قتل گاه، فرستادند. برده دار بیش از این برای جان برده اش، ارزش قائل بود. این فقره کشتار جمعی بردگان مزدی، باز هم واقعیت زمخت و کثیف نظام مبتنی بر سود و سودآوری را در مقابل چشمان همگان گذاشت. جان بردگان مزدی و مدرن، انسانهای کارکن و زحمتکش شریفی که اقیانوس های عظیمی از ثروت و رفاه تولید میکنند، برای برده داران جدید، سرمایه و سرمایه داران، پشیزی ارزش ندارد. نباید اجازه داد که این جانیان به سلامت و با فریبکاری از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. سانحه و حادثه ای در کار نبود. کارگران را آگاهانه به قتل گاه فرستادند تا حتی یک روز و یک ساعت ماشین سودآوری نظام شان، نخوابد! باید صاحب سرمایه انگلیسی، تا مدیر و سرپرست و سرمایه دار محلی و دولت بنگلادش، را به خاطر قتل عام کارگران، بخصوص این قتل کاملا آگاهانه، به پای میز محاکمه کشاند. باید بابت هر زخمی که به کارگران در این فقره کشتار و همه کشتارهای قبلی، خورده است، حساب پس بدهند و خسارت بپردازند. باید زخمی ها را با بالاترین استاندارد پزشکی مورد مداوا قرار داد. باید خانواده قربانیان را تامین و بابت از دست دادن عزیزانشان، به همان اندازه که به صاحب سرمایه و مدیران انگلیسی و بنگلادشی و آمریکایی خسارت جانی میپردازند، به خانواده بازمانده قربانیان این قتل عام، خسارت بپردازند.

کارگران بنگلادش قاتلین رفقا و همکاران خود را میشناسند. هم اکنون هزاران نفر کارگر بنگلادشی در اعتراض به جنایتی که علیه آنها صورت گرفته است در محل "سانحه" تجمع کرده و به این جنایت اعتراض میکنند. آنها به مثابه بخشی از کل طبقه کارگر جهانی نسلهای متمادی شاهد کشتار همکاران و همسرنوشتان خود در این مراکز بوده اند. و امروز در دنیای "متمدن" نه تنها در بنگلادش و پاکستان و چین، بلکه در سراسر جهان شاهد کشتار هر روزه هزاران کارگر در اعماق زمین، در آتش سوزی و زیر چرخهای تولید و در حمله پلیس و نوکران سرمایه و در زندانهای آنها هستیم. اعتراض به بردگی مطلق کارگران بنگلادش، اعتراض به کشتار هر روزه آنها بدلیل ناامنی محیط کار و شرایط کاری وحشیانه، بر دوش کل طبقه کارگر است. تنها راه خاتمه دادن به قتل و کشتار و سوختن هر روزه کارگران در سراسر جهان، پایان دادن به سلطه سرمایه بر زندگی و سرنوشت کل بشریت است. هیچ راه میانی موجود نست، یا گرفتن قدرت از سرمایه داران و دولتهای آنها، یا ادامه بربریت مدرنی که جهنمی را به نام زندگی بر کل طبقه کارگر و مردم محروم تحمیل کرده است.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری حکمتیست

hekmatist.com

➡ **محصول انتخابات چه خواهد بود...**

ضرورت رشد و انباشت سرمایه و شرکت در رقابت بازار آزاد، همه را از یهودی و مسلمان تا مسیحی و هندی و بودایی به یک اصل طبقاتی متعهد میکند؛ برتری قانونیت کلاسیک بورژوایی بر قدرت هر خدای آسمانی.

کمپین گروه های متعدد و ملون در پوزیسیون و اپوزیسیون برای یک انتخابات آزاد، برای سنگین تر کردن کفه ترازوی وارث بعدی ریاست جمهوری در مسیر احمدی نژادی تر کردن اقتصاد ایران است. مدعیان عوامفریب و کلاش و حقه باز انتخابات آزاد در صف به اصطلاح اپوزیسیون، صرفنظر از اینکه چه پرچم ایدئولوژیکی در دستان خود به رقص در آورده و چه عنوان پرطمطراقی برای خود برگزیده اند، از لر و لک و قشقایب و ترک و کرد و عرب و عجم، همه از دم سربازان فداکار نبرد برای همین استراتژی طبقاتی اند. کسی که در این قافله به بهانه ملی و قومی و نژادی ره دیگری بگیرد، به طبقه خود، به جناح سیاسی نماینده خود در حاکمیت، به حضرت بورژوازی لیبرال خیانت کرده است. (1)

کارگر کمونیست و کمونیست هایی که این بدیهیات را ازبرند، صف خود را در مقابل کل این اردوی رنگارنگ دشمن طبقاتی شکل میدهند، در اجتماعات و مجامع شان بر صفی مستقل پای می فشارند و هر ذره از آزادی برای خود را محصول مستقیم تقلای خود می بینند. این صف میداند که رئیس جمهور بعدی به منفعت طبقه اش می چسبد و در نقشه او به جز حق بردگی چیزی برای کارگر گنجانده نمیشود. کسانی هم که به اسم چپ و کمونیست، مثل دوره سبز، این بار با بهانه دیگری سراغ سوراخ آزادی میروند، "برندگانی" مثل دوره قبل اند که سر از نماز جمعه رفسنجانی در آوردند.

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

ایجاد نمیکند. مرز ناسیونالیسم چپ کرد با ناسیونالیسم سنتی و جناح راست خود، نه از موضع طبقاتی کارگر که از موضع مخالفت با رژیم و سنت ضدرژیمی آن هم در عرصه انتخاباتی است که خیلی از غیر مزدوران هم در آن شرکت میکنند.

اطلاعیه رفقای جدا شده از حزب حکمتیست، نمونه تیپیکی از این نوع موضع شفاف ناسیونالیسم چپ کرد است. با این فرمول ناسیونالیست هایی که در انتخابات شرکت نمی کنند، غیر خائن و غیر مزدور و در صف "ملت" اند، خودی و جزو مردم مبارز و در کنار کارگر و زحمتکش جامعه اند! مثلا اصلاح طلب خائن و مزدور میشود و پژاک شبهه فاشیست، غیر خائن و خودی. جناحی از مثلا دمکرات خودی و جناح رای دهنده غیر خودی و لابد مزدور و مدافع جمهوری اسلامی. چنین سیاستی صف دوستان مردم کارگر و زحمتکش را بر مبنای دوری و نزدیکی با جمهوری اسلامی می سجد و بر فاصله طبقاتی و جنبشی آنها با کارگر و زحمتکش سرپوش میگذارد. از این زاویه سرمایه دار رای دهنده به مثلا جناح بورژوازی لیبرال ایران مزدور محسوب میشود و حسایش نزد کارگر با سرمایه دار مخالف رژیم متفاوت میگردد. ظاهرا از اولی نباید گذشت و با دومی میشود در یک جبهه و بلوک سیاسی ضد رژیم بود. این همان فرمول امروزه "جنبش انقلابی کردستان" است که همه مخالفین رژیم در کردستان، از سرمایه دار و کارگر و از مرتجع تا آذیخواه را در برمیگیرد، که اختراع ناسیونالیسم چپ در سنت سیاسی کومه له است.

بعلاوه مگر ناسیونالیست و بورژوای کرد به کدام طبقه و منافع خیانت کرده و رذالت و سرافکندگی و مزدوری پیشه کرده است؟ جناح چپ ناسیونالیسم نمیتواند کاسه داغ تر از آتش شده و از موضع بورژوا موضع به اصطلاح ذلت بار و زبونانه بخشی از آنها در مقابل دفاع روشن شان از منافع خودشان را افشا کند. ناسیونالیسم چپ متوجه نیست که ناسیونالیست فهمید کرد منافعتش به منافع بورژوازی لیبرال ایران گره خورده و برای جناح های منتقد در جنبش ناسیونالیستی تره خرد نمی کند.نکته مهم دیگر رای آمریکا و جهت و سیاستی است که غرب و مدیای شان در تلویزیون آمریکا و بی بی سی تبلیغ میکنند. آمریکا و غرب به سیاست مذاکره و غیر جنگی روی آورده است. ناسیونالیسم کرد و غیر کرد ایرانی که سیاست هایش را به موازات شکاف یا معاملات منطقه ای و جهانی تنظیم میکنند، بطور طبیعی در همین دایره سیاست اتخاذ خواهند کرد. آنها که سیاست دیگری اتخاذ کنند، قادر به نمایندگی طبقه خود نشده و حاشیه ای خواهند شد. امروز در دینای واقعی جبهه متحد کرد و اصلاح طلبان کرد شایسته تر از هر کسی در جنبش ناسیونالیستی کرد بورژوای شهری کردستان را نمایندگی میکنند. خود احزاب سنتی کرد هم اگر بسوی جمهوری اسلامی جهتگیری کرده و سیاست پ ک ک را پیشه کنند، ناچاراند قبل از همه دست کمک به سوی متحدین ناسیونالیست خود در همین تشکل های قانونی ناسیونالیست ها دراز کنند تا زمینه های تحویل گرفته شدن توسط جمهوری اسلامی را مهیا کنند.

کارگر کمونیست نمیتواند از موضع شرکت و عدم شرکت جناح هایی از بورژوازی مناسباتش را با آنها تعیین کند. انتخابات میدان کشمکش واقعی جناح های بورژوازی ایران است که بورژوای کرد بخش جدایی ناپذیر این طبقه و جنبش سیاسی آن است. در دوره ای که نمایندگی بورژوازی در ایران در دستان جناح های حاکم است، ممکن است بورژواهای ناراضی هم در حاشیه بازار به خاطر راه نیافتن به قدرت قهر کنند.

کارگر کمونیست میتواند دوره انتخابات را به دوره آگاهی دادن به رفقای کنار دستش تبدیل کند و در مجامع خود بانگ برآورد که این طبقه ناچار از سازماندهی جنبش خود برای کنار زدن تمام این طفیلی های جامعه است.

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

شعار کارگران

تعرضی افسار گسیخته و مقاومتی ضعیف

سوالات متعدد به بهانه اول مه قدرتمند در غرب

مصاحبه کمونیست با بهرام مدرسی



طبقه کارگر است، در دوره بحران های سرمایه داری، این دفاع و این عقب راندن تعرض سرمایه هزار برابر مهم تر میشوند و ابعادی میلیونی و اجتماعی بخود میگیرند، شرکت در این مبارزه همگانی در دفاع از خود است که به طبقه کارگر امکان میدهد که آن آگاهی طبقاتی که لازمه آن جنگ جدی است را بدست آورد، بدون دخالت در این مبارزات خبری از جنگ جدی نیست.

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سنگ اول آگاهی طبقه کارگر نسبت به خودش به عنوان یک طبقه است، در دوره بحران های اقتصادی این حکم هزار برابر بیشتر صدق میکند. در جریان مبارزه اقتصادی است که طبقه کارگر موجودیت خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار درک میکند و در جریان این مبارزه میتواند به یک درک سوسیالیستی نسبت به شرایط خودش برسد و از اینجا و در ادامه میتواند به درک عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و ارکان جامعه سوسیالیستی تبدیل بشود. در جریان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است که درک عمیق تری نسبت به رابطه کار و سرمایه می تواند پیدا بشود و اساسا آن بنیانها و ارزشهایی که ارزشهای اجتماعی و انسانی پایه ای یک جامعه سوسیالیستی هستند فرموله شوند و بعنوان استنباط عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و به طبع آن کل جامعه شکل بگیرند. طبقه کارگری که زندگیش را فروش نیروی کارش رقم میزند طبعاً نسبت به شادی، درآن جامعه سوسیالیستی نسبت به رفاه در آن جامعه نسبت به دخالت کردن در امورات آن جامعه نسبت به نوع سازمائی که آن جامعه باید داشته باشد و نسبت به آن شرایطی که انسان بتواند در آن زندگی انسانی و درخور داشته باشد، طبعاً به یک شکل دیگری نسبت به سایر طبقات اجتماعی که این رابطه را با سرمایه ندارند نگاه میکند. همین درک است که در جریان مبارزات اقتصادی طبقه کارگر میتواند و باید شکل بگیرد.

اینها همه آن نکاتی هستند که مارکس در کاپیتال به آن‌ها اشاره کرده است. همین اساساً نقطه اختلاف اساسی مارکس با سایر منفدان جامعه سرمایه داری را تشریح میکند. این نه فلسفه ای برای مطالعه که واقعیت زندگی و مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از حیاتش است.

در بحران اخیر ما شاهد اعتراضات شورانگیز بخش های مختلف طبقه کارگر در کشورهای مختلف بودیم، مبارزاتی که متأسفانه نتوانستند آن سد جدی را علیه تعرض دولت و سرمایه از یکطرف و همبستگی بیشتر طبقاتی کارگری از طرف دیگر را باعث شوند. اعتراضات خیابانی به تنهایی آنطور که چپ بورژوایی همیشه شیور آنرا بدست دارد، نه تنها کمکی به این مهم نمیکند بلکه بعد از مدتی مردم را خسته شده را دوباره به خانه میفرستد. این اتفاقی است که افتاد. در غیاب همبستگی طبقاتی و جبهه کارگری علیه این تعرضات سرمایه، پارلمان ها و مذاکرات دولتها صحنه اصلی توجه ادامه راه میشوند، ژورنالیسم

بورژوایی هم روزانه به مردم تحمیل میکند که تنها راه نجاتشان از فقر مطلق و نابودی گردن نهادن به اوامر دولت سرمایه داری و بانک ها است، میلیونها خانواده کارگری تا همین امروز قربانی قبول این دروغ شده اند. میدانند که دروغ است، راه مقابله با آن را اما در افق امروزشان نمیبینند، حق هم دارند که نبینند، سالها است که مطالبات اقتصادی و مبارزه در این عرصه به همت سوسیال دمکراسی اروپایی، عرصه تاخت و تاز اتحادیه هایی شده است که نفع و ضررشان به نفع و ضرر بخشی از سرمایه جهانی گره خورده است.

میتوان به فقدان افق کمونیستی در مبارزات کارگری هم اشاره کرد، این به نظر من اما مرحله بعدی داستان است، بدون خلاص کردن اعتراضات روزمره طبقه کارگر از قیدی که سالهاست به پایش بسته اند، خبری از آگاهی طبقاتی نیست، خبری از اتحاد و همبستگی طبقاتی نخواهد بود، برای ممکن کردن این مهم اما باید آن افق کمونیستی در همین عرصه فعال شود، همین عرصه ای که به زندگی روزانه میلیونها انسان کارکن در هر کشور ربط دارد، کمونیسم امروز اما این عرصه را عملاً ول کرده است. طبقه کارگر را تنها در خیابان میبیند و برایش زنده باد مرده باد میکند. به این اعتبار کمونیسم ما امروز باید به پایه های اولیه خود بازگردد، کمونیسمی که ربطی به زندگی و جنگ روزمره طبقه کارگر در دفاع از خودش ندارد، میبینیم که میتواند همه چیز باشد جز کمونیسم.

نکته مهم دیگری که در رابطه با سوال شما باید به آن اشاره کرد، عدم وجود شرایط انقلابی است، در شرایط انقلابی و در دل بحرانهای دوره ای سرمایه، میلیونها کارگر سوالات جدی مقابل خود قرار میدهند، در شرایط انقلابی است که امکان آن جنگ جدی که منظور شما است اساساً ممکن میشود، یک اعتصاب و یا یک اعتراض ظاهراً نه زیاد جدی شیور یک تحرک توده ای میشود. خود وجود جریان کمونیستی که در بالا به آن اشاره کردم میتواند جواب های درست را به سوالات میلیونها کارگر در این شرایط بدهد، شرایط انقلابی را اما هیچ جریانی نمیتواند راساً بوجود بیاورد، در این رابطه لنین مباحث بسیار ارزشمندی در رابطه با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه داد که توصیه میکنم به آنها مراجعه کنید.

سوال: شما به نقش اتحادیه های کارگری در ممانعت از رشد مقاومت کارگر در مقابل سرمایه اشاره کردید، مگر اتحادیه ها اینقدر قدرت دارند؟ مگر بخش عمده کارگران بیرون از اتحادیه ها نیستند؟ بعلاوه خیلی وقت ها مبارزات خارج از اتحادیه ها هم شکل میگیرد و در اینمورد نمونه کم نیست.

بهرام مدرسی: دراینکه تعداد اعضای اتحادیه های کارگری به نسبت کارگران کوچک است، حق با شماست بخش عمده کارگران خارج از اتحادیه های کارگری هستند، دراینکه خارج از دایره اتحادیه ها اعتراضات دیگری هم موجودند، بازم هم حق با شماست. نکته اما این است که این اتحادیه ها رسماً از طرف دولت و کارفرمایان طرف حساب عقد قراردادهای کار هستند، هیچ ارگان دیگری رسماً از طرف دولت اجازه وارد مذاکره شدن با کارفرمایان و یا حتی خود دولت را ندارد، مگر آنکه قیلاً بر اساس قوانین خودشان اتحادیه ای را به ثبت رسانده باشند که خود این هم داستان دیگری است، در آلمان سال گذشته بخشی از لوکوموتیورانان شرکت راه آهن آلمان قصد داشتند که اتحادیه ای مستقل تشکیل دهند، تعداد اعضای کافی برای ثبت این اتحادیه و غیره را هم با خود داشتند، با شکایت اتحادیه اصلی لوکوموتیورانان از آنها و عدم حضور نماینده کارفرمایان پای میزمذاکره با این اتحادیه جدید، عملاً بعد از مدتی دادگاه رای به غیررسمی بودن این اتحادیه داد با این بهانه که کارفرمایان حق دارند که بخواهند با یک ارگان و نه چندین و چند ارگان وارد مذاکره شوند، این اتحادیه مدتی هم اعضایش را به اعتصاب فراخواند، اعتصاب هم کردند، اتحادیه مادر اما نه تنها از آنها حمایت نکرد، بلکه اعتصاب شکنان را هم علیه شان سازمان داد. خود این اتحادیه تازه تشکیل شده هم در چهارچوب همان سنتی که قبلاً به آن اشاره کردم کار میکرد،

نکته من این است که اولاً سیستم اتحادیه ها خود بخشی از سازمان کار در جوامع اروپایی و غربی هستند و طبیعتاً لائسه هم میشوند، دوم اینکه چه بیرون و چه درون اتحادیه ها آن سنتی که در سوال قبلتان به آن اشاره کردم عمل میکند، در نمونه اتحادیه لوکوموتیورانان، نقدشان به اتحادیه مادر از سر نقد آن سنتی که گفتم نبود، بلکه سهم بیشتری بخاطر موقعیت حساس کاریشان در معامله با کارفرمایان میخواستند، اینجا هم درست به همان اندازه اتحادیه مادر آنچه که غایب بود، اتحاد طبقاتی و آن خودآگاهی است که طبقه کارگر برای بستن سد محکم علیه سرمایه به آن محتاج است.

سوال: به نقش کمونیسم بورژوایی اشاره میکنید که گویا هوادار به خیابان آمدن اند؟ اولاً در بخش عمده این اعتراضات همین کمونیسم بورژوایی نقش و نفوذی ندارد یا خیلی ضعیف است. در ثانی چرا آن ها هوادار آکسیون اند؟

بهرام مدرسی: من موافق این نیستم که کمونیسم بورژوایی نقش و نفوذی ندارد. اینها بخش به اصطلاح رادیکال یک جنبش واحد در کنار همان اتحادیه هایی هستند که در بالا به آنها اشاره کردم. بخش لایتجزای آن هستند. تفرکات، استنباط سیاسی و طبقاتی و نقد آنها به سرمایه تکمیل کننده سنت کار سندیکالیستی در اروپا است. آنجا که منقد تند و تیز سنت کارسندیکایی هستند تفاوتی در درکشان از رابطه کار و سرمایه و نقد مارکسیستی نمیبینید، برای اینها طبقه کارگر موجودات منفردی هستند که روزی باید متشکل شوند و چیزی را به جایی برسانند. نقد کارمزدی، جایگاه متفاوت طبقه کارگر در تولید برای اینها جایی از ارعاب ندارد، خود این به اصطلاح رادیکالیسم که بیشتر درد دل طبقات متوسط در جامعه است یکی از بانیان پیوستن هرکارگر فعالی که جدا میخواهد کاری را به سرانجام برساند به همان اتحادیه های فوق است، آنجا هم که در کنار اتحادیه ها قرار میگیرند، در احزاب رسمی تر چپ در اروپا متشکل میشوند که تلاششان کشاندن این اتحادیه ها با همان فرماتی که دارند زیر چتر خودشان است، برای نمونه حزب چپ آلمان و سوسیالیست های فرانسه را برایتان نام میبرم.

این جریان کمونیسم بورژوایی در عین حال سوپاپ اطمینانی برای کل جریان اتحادیه ای است، اگر سوسیال دمکراسی بی آبرو شد، به حزب بغل

دستی شان میپیوندند، فرمات همان است که بود.

آکسیون از نظر کمونیسم بورژوایی اوج تعرض طبقاتی است! برای اینها یک روز تظاهرات کارگران در خیابان به اندازه یک نیم قیام معنی دارد، به هیجان میایند، سرود میخوانند و مردم را خسته دوباره به خانه هایشان بدرقه میکنند. قدرت طبقه کارگر در به خیابان آمدن نیست! روز خودش به خیابان هم میاید، قدرت طبقه کارگر در موقعیتش در تولید است که اگر اراده کند چرخ جامعه را میخواباند بدون اینکه یک تکنفر هم به خیابان بیاید. برای کمونیسم بورژوایی این جایگاه و قدرت معنایی ندارد چون آنرا نمیشناسد. چون کمونیسمش کمونیسم طبقات متوسط است، چون برای دلال و دکاندار و دانشجو و مهندس پیکروز کاررا تعطیل کردن و به خیابان آمدن اوج فداکاری است که از دستش برمیاید. خودش منفرد است و در آکسیون هم جنس های خودش را پیدا میکند، طبقه کارگر اما از روز اول تولدش بعنوان یک طبقه اجتماعی متشکل بوده و هست، برای پیدار کردن رفقایاش احتیاجی ندارد که به خیابان بیاید، در محل کارش روزانه با رفقایاش متشکل در تولید سهیم است. قدرتش هم همانطور که گفتم از همین جا میاید. در غیاب مارکسیسم این چپ بورژوایی چیزی بیش از سوپاپ اطمینان برای ادامه حیات کل این سیستم نیست.

سوال: شما به غیبت افق کمونیستی اشاره کرده اید. نقش سلطه دمکراسی را چقدر می بینید؟ سرمایدار دولتش به کارگر میگوید آقا جان نمیشه هرکس هر کس بشود و هر بخشی از جامعه چیزی بخواهد. همه ما میرویم و رای میدهیم و آزادانه دولتی انتخاب می کنیم برای همه مان. آنوقت آن دولت با اتکا به قانونی که نمایندگان همه ما بهش رای داده اند، میرود تصمیم میگیرد چکار کند. به جز این میشود هرکس هر کس و هرج و مرج که در

اینصورت کشور اداره کردنی نیست....متوجه میشوید که از این طریق و با قبول هژمونی دمکراسی، کارگر می بازد و سیکل اعتراض از یک طرف و تبعیت از قوانین و دولت و مجلس دمکراسی مکررا تکرار میشود. علاقمندم نظر شما را در اینمورد بدانم.

بهرام مدرسی: وجود و تحکیم این دمکراسی خود دلیل غیبت آن کمونیسمی است که به آن اشاره شد. انقلاب فوریه در روسیه دمکراسی را و یا شرایطی را باعث شد که بلشویک ها با استفاده از آن کل نظم بورژوایی را سرنگون کردند. وجود چنین دمکراسی برای طبقه کارگر به هزار و یک دلیل بهتر است ازسیستم های دیگر همین نظم بورژوایی است، ایران، افغانستان، عراق و بنگلادش و پاکستان و غیره نمونه‌هایی کوچک از این هستند. در شرایطی که اما طبقه کارگر از آن خودآگاهی طبقاتی و تشکل سیاسی منتج از آن برخوردار نباشد، این دمکراسی دایره تحمیق و دروغ را وسیع و وسیعتر میکند، فکر نمیکنم که ابعاد دستگاه تحمیق بورژوایی در تاریخ تانکونی اش به اندازه امروز وسیع بوده باشد. برابری، آزادی، حق، استثمار، خوشبختی، هنر، روانشناسی، جامعه شناسی به هرکجا که نگاه میکنید سلطه آرا و افکار بورژوایی را بزرگتر از همیشه میبینید.

آقا بشین شلوغش نکن، بیان ساده حاکمیتشان است. راه شکستن این سیکل همانطور که قبلاً گفتم بازگردان کمونیسم به پایه های اولیه خود است. مارکسیسم را باید تمام قد یکبار دیگر مقابل همه قرار داد.

سوال: در مورد سرنوشتی که "دول سوسیالیستی" به آن دچار شدند چه میگوید؟ به کارگر گفته میشه اگر حکومت کارگری میخواهید، سرنوشت شان را که دیدیم، میخواهید سیکل شکست چند ده ساله آن مجددا تکرار شود؟ این استدلال چقدر کارگر را از دست زدن به کاری می ترساند؟

بهرام مدرسی: ترس نیست، بیشتر شک بوجود آوردن است، شکست انقلاب اکبر و سرنوشت کل بلوک شرق خود یکی از دلایل وضعی است که در آن هستیم، علیرغم این اما نقد مارکسیستی تجربه انقلاب اکبر و کل بلوک شرق بخشی از همان خودآگاهی طبقاتی است که قبلاً به آن اشاره کردم، تحرک و تجدید حیات سرمایه داری واقعیات بسیار زنده تری برای به نقد کشید آن به دست میدهند. نقد تجربه شوروی را به نظر من باید مجدداً تجدید چاپ کرد، این را بعنوان پیشنهاد برای نشریه ببینید. مستقل از این اما جواب نقد رابطه کار و سرمایه و کل تقسیم طبقاتی و استثمار را نمیتوانند فقط با تجربه شکست انقلاب اکبر بدهند، خودشان هم این را میدانند، متفکرانشان در جریان همین بحران اخیر بارها وبارها به مارکس رجوع کردند تا ببینند از نظر او دلیل بحران های دوره ای شان چیست؟ تکرار مدام شکست تجربه انقلاب اکبر بیشتر پرپاگاندی پوپولیستی است که تا جای معینی میتواند بر ایشان مفید باشد.

سوال: از طرف دیگر بخش کارکن یا کارگر جامعه به کسانی مانند سوسیالیست ها مثلا در فرانسه اولان رای میدهند که حالا متوجه میشوند او هم همان سیاست های راست در غرب را عملی میکند و توده کارگری که از سوسیالیسم این را می شناسند دور میکند. اینجا شما چه توضیحی دارید؟

بهرام مدرسی: این نوع سوسیالیسم چیزی بیشتر از سوسیال دمکراسی در آلمان و حزب لیبر در انگلیس نیست، تجربه شده را مجدداً تجربه کردند. واقعیات تلخ زندگی در جامعه طبقاتی را نمیتوان به این سادگی از روزمرگی زندگی میلیونها انسان حذف کرد، به یمن همان دمکراسی که قبلاً خودتان به آن اشاره کردید، هردوره یکی از این احزاب قانونی دولت را بدست میگیرند، هربار هم برای جمع کردن رای مردم و بخصوص طبقه کارگر کوتاه مدت به همان روزمرگری زندگی تلخ در جامعه طبقاتی اشاره میکنند، فرمات خودشان اما عوض نمیشود، اولان در فرانسه کپی نه زیاد اورژینال بلر در انگلیس و شرودر در آلمان است. بلر و شرودر مستقیماً و رسماً راستترین سیاستهای بورژوایی را به مردم تحمیل کردند اولان اما مجبور است در هر قدمی که برمی‌دارد هزاربار

مرزش را با سیاستهای پولی اتحادیه اروپا اعلام کند ودر عین حال همان سیاست‌ها را هم اجرا کند، اوضاع برای اولان سخت‌تر از دوره بلر یا شرودر است. من فکر نمیکنم که مردم از سر به اصطلاح سوسیالیست بودن اولان به او رای داده باشند که الاان به سوسیالیسم شک کنند. مردم در مقابل سیاستهای راست سارخوزی به اولان باور کردند که او کار دیگری میکند و گرنه مردم در فرانسه به همان اندازه از اولان سوسیالیسم را میفهمند که مردم آمریکا از اوباما. بخشا اما حق با شما هم هست، چرا که بخشی از همان کمونیسم بورژوایی رسمی که قبلاً به آن اشاره کردم و در احزاب پارلمانی متشکل است همین پدیده اولان را برای نمونه بنام سوسیالیسم به مردم میفروشد. مقابل این نوع سوسیالیسم همانطور که قبلاً گفتم باید مارکس و نقد مارکسیستی را تمام قد مقابل همه‌شان قرار داد و بیشتر از این باید این مارکسیسم را مجدداً به بنیادیترین نطفه حیات سیستم سرمایه داری گره زد، به زندگی روزانه طبقه کارگر و اعتراضش به جامعه و کار مزدی، همانطور که قبلاً گفتم کمونیسم ما امروز باید به پایه های اولیه خود بازگردد، کمونیسمی که ربطی به زندگی و جنگ روزمره طبقه کارگر در دفاع از خودش ندارد، میتواند همه چیز باشد جز کمونیسم.

سوال: شما فکر نمیکنید انتقال یا صدور سرمایه ها به کشورهای مولد کار ارزان مانند چین و هند و... به کم شدن وزن طبقه کارگر در کشورهای متروپل انجامیده و در عمل زمینه رشد افق کمونیستی در غیبت یک طبقه کارگر قدرتمند در غرب تضعیف شده است؟

بهرام مدرسی: انتقال سرمایه به کشورهایی که نیروی کار آنجا ارزان است بخصوص دردو دهه اخیر میلیونها کارگر صنعتی را در اروپا بیکار کرد و بانی رشد سرسام آور نرخ سود سرمایه جهانی شد، نرخ سودی که به اعتراف خود حزب حاکم چین امکان حفظ آن در این سطح را ندارند، انتظار طبقه کارگر در چین و هند و سنگاپور و غیره از خودش و زندگیش با ده سال پیش هم قابل مقایسه نیست در همین دوره ما شاهد اعتراضات بسیار وسیعی در این کشورها بوده ایم. دولت چین این تحرک طبقه کارگر را با برنامه اقتصادی که قرار است حد اقل نیمی از سود خالص سرمایه در چین را از خود بازار چین تأمین کند جواب داده است، این به معنی بالا بردن سطح دستمزدها و دادن امکان خرید به کارگران چینی در بازار خود چین است، باید دید که این چه تأثیری در تحرک سرمایه از اروپا به آسیای دور خواهد گذاشت؟ در کشورهای کوچکتر مثل بنگلادش و یا بخشا حتی هند بعلت عدم وجود آن کثرت جمعیت در چین اجرای همین برنامه به نظر من مشکلتر خواهد بود. کشورهای اروپایی در ابعادی وسیع مراکز صنعتی خود را به آسیای دور انتقال دادند در این رابطه حق با شما است اما خود طبقه کارگر موجود در اروپا درصددش و سهمش در تأمین ثروت در جامعه بسیار بیشتر از برای مثال شوروی سال ۱۹۱۷ است. به نظر من وزن کمی طبقه کارگر در مراکز صنعتی اروپا کم شده است اما نقشش در تولید اجتماعی و به این اعتبار وجود اجتماعی بزرگش تغییری نکرده است. پروسه تولید امروز چنان پیچیده شده است که تصور اینکه کالایی به درجه‌ای پیچیده تنها در یک کشور واحد تولید شود سخت است. ۲ هفته پیش همه کارکنان شرکت هوایی لوفت هانزا در آلمان اعتصاب کردند، این شرکت مجبور شد کل پروازهای خود را طی ۳ روز کلاً کنسل کند هزاران پرواز و محموله به مقصد نرسیدند، با پایان اعتصاب اتحادیه کارفرمایان آلمان اعلام کرد که واحدهای تولیدی عضو این اتحادیه طی این مدت چیزی حدود ۲۰ میلیون یورو ضرر کرده اند. طبقه کارگر در اروپا چه آن بخشی که به خدمات عمومی رانده شده است و چه آن بخشی که هنوز در مراکز صنعتی فعال است، در کنار هم طبقه ای هایش در چین و هند و غیره تولید کننده اصلی ثروت در جامعه است. ضعف آن افق کمونیستی را به نظر من نباید اینجا دنبال کرد، طبقه کارگر در چین و هند به اشکال دیگر از نبود این افق کمونیستی که شما به آن اشاره کردید زنج میبرد.

دلیل را به نظر من باید در همان نکاتی دید که قبلاً به آن‌ها اشاره شد.

کمونیست ۱۷۵



رفسنجانی بعنوان روباه سیاست در ایران شناخته میشود. شاید اینطور باشد. در مورد مشخص انتخابات، جمهوری اسلامی واقعا به چند دوجین از روباهان نه تنها تردست، بلکه از نوع معجزه گر آن نیاز خواهد داشت تا شاید بتواند سر سوزنی از این نمایش انتخاباتی و یا گوشه ای از دعوای درون خانوادگی ابواب جمعی رژیم را با منافع کارگر و مردم زحمتکش جامعه بهم وصله کند. اما تا آنجا که به اپوزسیون مربوط باشد، به حکم تجربه زنده، کودن ترین چهره سیاست آن جامعه به نقل از کرویی گواهی میدهند که ایدا نیازی به روباه و تردستی نیست. این خیل متخصصین کهنه کار تشخیص "بزنگاه سقوط رژیم" با درس از رشادتها و دستاوردهای انتخابات قبلی، چند ماهی است که با بیرقهای سرنگونی و انقلاب جلو افتاده اند. دوربینهای تلویزیونی، کت و شلوار و کراوات و تقسیم کار تصدی آتی وزارتخانه ها براه است. در شطرنج سیاسی این طیف تنها جای کسی خالی بود که بتواند توده ها را به خیابانها و شبستانها و حسینیه ها فراخواند. و رفسنجانی آمد! تعقیب سرگرمی این طیف اپوزسیون و نتایج آن، حتی برای خودشان بنظر زیاد جدی نمیرسد. اینها چیز زیادی برای از دست دادن ندارند. اما تا آنجا که به کارگر و زحمتکش آن جامعه مربوط باشد، کشمکشهای جاری بر سر سرنوشت اوست.

طبقه کارگر در ایران تا مقطع انتخابات سی روز دشوار را پیش رو خواهد داشت. جمهوری اسلامی آبستن کشمشهای حاد و چه بسا تعیین کننده ایست. از مدتها قبل آشکار بوده است که این انتخابات بستر مناسب این کشمشها خواهد شد. زرادخانه عظیمی از شعارها و مواضع و افقها، یارگیریها و صف بندیها در کنار خط شروع چمباتمه زده اند. طبقه کارگر ایران در مرکز این تشنج قرارگرفته است. در یک میدان پرحرارت سیاسی و در میان رنگین کمان وطن پرستی و توسعه و قانون تا عدالت و رفاه؛ سنگ کارگر به سینه زده خواهد شد و از چپ و راست کارگر مورد خطاب قرار خواهد گرفت. سوال اینست آیا طبقه کارگر از این دوره جان سالم بدر خواهد برد؟ آیا قربانی منافع بخشهایی از جناحهایی از بورژوازی نخواهد گردید؟

در جوامع آبرومندتر بورژوایی ایام انتخابات دوره حرفهای مفت، وعده های توخالی، دوره لجام گسیختگی سیاسی و اخلاقی، دوره های رونق سیرکهای تحقیر مردم و حقوق و ارزشهای آنهاست. رای و صندوق هست، اما انتخابی در کار نیست. جمهوری اسلامی رسما و قانونا و عملا خود را از هر گونه نشانه ای از "آبرو" در این پروسه معاف اعلام نموده است. همواره و در دوره های انتخابات این حکومت مملو از مزخرفات است. رای و احترام به حق انتخاب در صوری ترین وجوه آن پیشکش. هر چه هست اما، دعوای جناحها واقعی و بغایت جدی است. دهها سال است که تکلیف حجاب زنان و بسیاری امورات مشابه به روده درازی ائمه جمعه و ادارات محلی سپرده شده است و همزمان دست بدست شدن اهرمهای اصلی قدرت، مجلس و دولت، به صحنه کشمکشهای حاد بخشهای مختلف بورژوازی واگذار شده است. در تدارک انتخاباتشان نفس هر جنبنده مشکوک و مزاحم را در گلو خفه میکنند تا راه برای خودی ها در بکرسی نشاندن بهترین راه چاره و بدست لایقترین فرزندان طبقه باز گردد. آیا واقعا کسی در میان اپوزیسیون بورژوایی جرات دارد اعلامیه های متفر عنانه شش سال پیش خود در مورد احمدنژاد "احمق و بوزینه و آلت دست خامنه ای" را باز تکثیر کند؟

سرمایه و حکومتش در ایران در مقابل تند پیچهای تعیین کننده ای قرار گرفته است. کمتر

رفسنجانی آمد؛

اجاق روشن اپوزیسیون پرو غرب

مصطفی اسدپور

جایی در جهان را میشود سراغ گرفت که ترمهای عرفا پیچیده اقتصادی مفاهیم اینقدر زمینی و ساده و روزمره بحساب بیایند. هفته گذشته زمانیکه کمیته پژوهشهای مجلس از جمله با پیش بینی رشد اقتصادی منهای 4 درصد و افزایش تورم تا 40 درصد چشم انداز تیره ای را برای آینده نزدیک آن جامعه تصویر میکرد؛ جز از تاکید بر یک داده "عامیانه" و همگانی فراتر نمیرفت که جمهوری اسلامی و ساختارهای سیاسی – اقتصادی آن باید تغییر کند. عبارتهای "سازندگی"، "اصلاحات" و "عدالت" مشخصه 25 سال از تلاش نقشه مند جمهوری اسلامی برای سازمان دادن تولید و بازتولید سرمایه در ایران است. یک جامعه صنعتی 80 میلیونی با شکاف طبقاتی عظیم و طبقه کارگر ارزان و بیحقوق بیلان تعرض بیوقفه جنایتکارانه به بخش عظیم آن جامعه است. امروز این نظام برای حل بحران و تند پیچ جلوی روی خود به طبقه کارگر بمراتب بی حقوقتر، و به جامعه ایکه این بی حقوقی در آن نهادینه تر باشد، نیاز دارد. در پیدا کردن یک پاسخ و یک برون رفت، صاحبان آن جامعه بسیج شده اند. در ضیافت بزرگ انتخاباتیشان با عقل معیشت بارزی بخشهای مختلف بورژوازی راه حل و نگرش خود را بجلوی صحنه میرانند. اتحاد عمیق و آگاهانه همه این بخشها در بقای حکومت جمهوری اسلامی و در عین حال همقولی بدون خدشه آنها در تعرض به طبقه کارگر خیره کننده است. بطرز بیشرمانه ای از تحمیل تباهی جاری به طبقه کارگر بخود میبالند، و برای تحمیل کابوس بمراتب دامنه دارتر و بر مبنای نسخه خود یقه میرانند. جنبه هنوز ترسناکتر در اینستکه این جانوران برای تقویت صفوفشان در مقابل رقبا سراغ مردم زحمتکش میروند!

هیچ چیز بر حق تر از خشم و نارضایتی طبقه کارگر در آن جامعه نیست. آن جامعه بر دریایی از انزجار و نفرت نشسته است. نابودی فوری این وضعیت و مسببان اش در هیبت جمهوری اسلامی یک خواست پایه ای انسانی نهفته در گوشت و استخوان آن جامعه است. اما این نفرت در قلب تک تک قربانیان جدا افتاده است. خشم کارگران بدون همدادی نمیتواند منشا اعمال قدرت باشد. طبقه کارگر در ایران در آستانه تشنجات حاشیه انتخابات رژیم با مخاطرات جدی مواجه است. سه دهه بیحقوقی و فقر و فشار عظیم سرکوب کارگران را به منافع بلافصل روزمره حساستر و وایسته تر ساخته است. غیاب رهبران آگاه محلی و تشکلهای کارگری پاشنه آشیل این طبقه در مقابل حرکتها و جوششهای خودبخودی است. محاصره اقتصادی، فشار فعال سیاسی – دیپلماتیک امریکا و غرب فضا را برای تحرکات خودجوش داغتر کرده است. این انتخابات با هزار سر پل به کارگر مربوط است. اما این میدان کارگر برای تصفیه حسابهای طراحی نشده و بدون نقشه با رژیم نیست. طبقه کارگر هیچ بدهی به رویاهای بی تابانه سرنگونی اپوزسیون بورژوایی ندارد.

یکبار در کشمکشهای حاشیه خاتمی و اصلاح طلبی و بار دیگر در صحنه رویارویی عدالت طلبی احمدنژاد و سبز؛ کارگر و خواست آزادی و برابری قربانی شدند. در هر دو موارد صف کارگر ضعیفتر و زخم خورده بجا ماند و در ازای آن سالهای متمادی دیگری بر بستر نارضایتی ها جمهوری اسلامی فرصت تازه تری برای بقا و تعرض تازه تر خرید. به این سناریو نباید اجازه تکرار داده شود. هوشیاری رهبران کارگری و صف کمونیستهایی که در دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر از مصافهای بزرگ هراسی بدل راه نمیدهند، تنها تضمین این راه است.

گفتگوی ی صفائی با ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی

حزب حکمتیست درباره انتخابات



پس از سی و چند سال، پس از "انتخاب" ده رئیس جمهور، و بعد از چندین و چند تصفیه از اپوزیسیون های "انتخاباتی" درون و برون حاکمیتی برای کسب صندلی ها و کرسی های ریاست جمهوری ها و مجالس قانون گذاری، و پس از مایوس شدن طیفی از جریانات سیاسی نان به نرخ روز خور ملی – مذهبی و توده اکثریتی و دگراندیشان و "روشنفکران" قانونی، پس از همه این واقعیات اینکه امروز صحبت از امکان و خواست "انتخابات آزاد" میشود، نشان دهنده واقعیت مهم تری از خود این انتخابات ها است. و آنهم این است که طیفی از اپوزیسیون درون و برون حکومتی، از آقای پهلوی تا مجاهد و امثال گنجی و اصلاح طلبان درون و برون حکومتی و هم اصلاح طلبان ساختار شکن و هم اصلاح طلبان متعهد به نظام، با طرح این خواست در واقع یک کمپین سیاسی معین براه انداخته اند که از خود انتخابات مهم تر است. آن هم عبارت است بکار

بردن روش "آزمون خطا" برای کشاندن مردم به پای صندوقهای رای، "آزمون خطا" برای تست امکان باز کردن دریچه امیدی دیگری برای این طیف معین اپوزیسیون، که دعوایش فقط و فقط با ولی فقیه و حدود ثغور اختیارات او است. جالب ولی فقیه به نظام، با طرح این خواست در واقع یک کمپین سیاسی معین براه انداخته اند که از خود انتخابات مهم تر است. چرا که او هم امروز طرفدار زدن از پروبال قدرت ولی فقیه است. قرار گرفتن احمدی نژاد در راس این کمپین خود احمدی نژاد نشسته است. چرا که او هم امروز طرفدار زدن از پروبال قدرت ولی فقیه است. قرار گرفتن احمدی نژاد در راس این کمپین "آزمون خطایی"، صفوف همه اپوزیسیون راست و چپی که جمهوری اسلامی ایران را به ولی فقیه و نقش او، تقلیل میدهند و تحدید میکنند، در هم ریخته است و "آب در لانه مورچگان" ریخته است. آشفته‌گی از سروکول این اپوزیسیون بالا می‌رود.

اما چرا ولی فقیه را تنها میزنند. به اعتقاد من به این خاطر است که به نوع خوش خیم تر و تلطیف شده تری از جمهوری اسلامی، امید بسته اند. مدتها است که از درون خود جمهوری اسلامی، صفی از طرفداران "مشروطه اسلامی" شکل گرفته است که طی برنامه عمل آنها، قرار است مثلا نهادها و مراجع مذهبی در "جمهوری دوم اسلامی"، نقش شاه در "مشروطه سلطنتی" را داشته باشند! و ولی فقیه و قم و فیضیه و ... به اصطلاح در امور جاری حکومتی دخالت نکنند!

این همان پلاتفرمی است که از اصلاح طلبان و دوخردادی ها تا اسلاميون سبز و طیف دگراندیشان توده – اکثریت و نویسندگان و روشنفکران قانونی و مجاز، به آن امید بسته اند و آن را باد میزنند. نام این سناریو هم را هم گذاشته اند "انتخابات آزاد". و در حال حاضر تلاش میکنند که عده ای را پای این بساط فریبکاری بکشانند. تا بار دیگر تنفر مردم از جمهوری اسلامی را وجه معامله تغییر توازن قوا در میان خود کنند. این نه انتخابات است و نه آزاد است. مراسم تغییر توازن قوا در میان هئیت حاکمه ایران، بعنوان یک دولت بورژوایی است که راه نجات خودش را در تغییر آرایش درونی و کم کردن قدرت ولی فقیه میداند. در مورد زمینه های مادی و دلایل آن، میتوان در

فرصت دیگری صحبت کرد. در ایران نه مشروطه سلطنتی ممکن است و نه مشروطه اسلامی! دیکتاتوری و روبنای مختنق با سرمایه داری ایران متولد شده است. ایران یک کشور سرمایه داری است که در آن نه بورژوازی و نه طبقه کارگر، هیچکدام متحزب نیستند. برای همین هم در مبارزات انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران، که مشابه آن را هرگز در هیچیک از دروه های سلطنت نداشتیم، مرتب صف و صفوف هیئت حاکمه به هم میریزد. اصولگرای دیروزی امروز اصلاح طلب میشود و اصلاح طلب دیروزی امروز ساختار شکن و سرنگونی طلب و فردا طرفدار ولی فقیه! جمهوریخواه هم سلطنت طلب است و سلطنت طلب جمهوریخواه!

"دمکراسی پارلمانی"، مبارزه پارلمانی احزاب بورژوایی برای کسب کرسی های مجلس و رئیس جمهوری و ... مثل آنچه که در غرب وجود دارد، در ایران ممکن نیست. در مشروطه سلطنتی ممکن بنود. مجلس را به توپ بستند و دست آخر تحزب طبقه حاکم به یک حزب، رستاخیر، سقوط کرد. در "مشروطه اسلامی" هم مبارزه پارلمانی احزاب بورژوایی ممکن نیست. این به خاطر تاریخ و شکلی است که در ایران طبقه حاکم، بورژوازی، در آن به قدرت رسیده است. تاریخ و شکلی که میتوان در مورد آن جداگانه صحبت کرد.

در ایران، بعلاوه و مهمتر اینکه بورژوازی تاریخا از تشکل و تحزب طبقه کارگر، در هر سطح و هر شکلی، بشدت وحشت دارد و با آن بشدت مقابله میکند. نه به این دلیل که گویا "عقل شان نمی رسد" و به اندازه کافی درس "دمکراسی" نخوانده اند و یا "بی فرهنگ" اند! به این دلیل روشن که در ایران، بخصوص پس از انقلاب ۵۷ ، طبقه کارگر با بالاترین شکل تشکل، یعنی شوراهای کارگرایش به میدان آمد و کمر رژیم سلطنت را اعتصاب متشکل کارگران نفت شکست. طبقه کارگر ایران برای اولین بار بعنوان یک طبقه در صحنه سیاست ظاهر شد و بزرگترین ضربه را به دیکتاتوری پهلوی زد. این یعنی خطر یک اپوزیسیون مهم و مطرح! یعنی خطر کمونیسم! خطری که همیشه، نه فقط بالقوه که بالفعل، بالای سر بورژازی در ایران در حرکت است. حکومت بعدی، جمهوری اسلامی، این قدرت، این "مثالیته"، این بلند پروازی و این نیروی مادی را میشناسد. و بیش از هرچیز از آن وحشت دارد. رژیم بسیاری از سرپیچی و اعتراض و شورش های فردی را "تحمل" میکند. اما کوچکترین تشکل و سازمان، بخصوص کارگری، را تحمل نمی کند. به ای دلیل تحمل نمی کند.

شما کافی است که در حال متحد و متشکل کردن و سازمان دادن تعدادی برای کوچکترین خواست باشید، خواستی که خود هئیت حاکمه بعدا به آن رضایت دهد، تا با حراست و انتظامات و اوین و دادگاه و زندان بیایند سراغتان. با این توضیحات میخوام بگویم که در ایران، نه مبارزه پارلمانی احزاب پارلمانی وجود خارجی دارد و نه شرایطی که در آن طبقه حاکم، تحمل دخالت متشکل و مستقل مهمترین اپوزیسیون خود، یعنی طبقه کارگر را داشته باشد. این شرایطی است که در آن، طیفی از اپوزیسیون راست درون و بیرون حکومتی، به آن دخیل "انتخابات آزاد" بسته اند. شرایطی که در آن مهمترین دشمن هیئت حاکمه، یعنی طبقه کارگر، قرار است غائب باشد و با فریبکاری طیف روشنفکران قانونی و مجاز نان به نرخ روز خور به زانده جنبش ها و طبقات دیگر تبدیل شده باشند.

سوال: چنانچه بپذیریم، یک آلترناتیو فراگیر می تواند توازن قوا را به سود مردم سوق دهد، عواملی که باعث عدم ایجاد و حضور گسترده ی نیروهای سیاسی حول یک همگرایی وسیع در نقش آلترناتیو هستند را در چه می بینید؟

ثریا شهابی: این حکم درستی است که یک آلترناتیو فراگیر می تواند توازن قوا را به سود مردم سوق دهد. صحبت بر سر این است که این آلترناتیو چی است و چگونه شکل میگیرد. این آلترناتیو، به دلیل زمینه های عینی و مادی که در بالا به آن اشاره کردم، در این انتخابات و این انتخابات ها، شکل نمی گیرد. بلکه علیرغم آن میتواند شکل بگیرد. یک نمونه آن جنبش سبز بود که تلاش شد که به "آلترناتیو" بورژوایی درون خانوادگی شکل بدهند. "آلترناتیوی" که بخش اعظم

نیروی جوان و انقلابی که به دنبال آن براه افتادند، را به ناکجا آباد فرستاد. مبارزه برای به پیروزی رساندن موسوی در مقابل احمدی نژاد، جدال دو جناح از بورژوازی ایران بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی، بر متن نفرت همگانی از اختناق جمهوری اسلامی، نمی توانست به نتیجه بهتر از این به بار آورد. ما این را روز خودش و در بحبوحه و گرماگرم جنبش سبز، اعلام کردیم.

همان عواملی که در دل آن موسوی و رهنورد عروج کردند، امروز برای عروج احمدی نژاد بعنوان حریف قوی تری از خاتمی و موسوی در مقابل ولی فقیه، حریفی که بیش از آنها "ایرانی" است و کمتر از آنها "اسلامی" است، فراهم است. این ها آلترناتیو های راست اند. اما آلترناتیو دیگری هست که میتواند نوع دیگری از توازن قوا به نفع اکثریت محروم جامعه را فراهم کند. و آن طبقه کارگر است که بتواند با بالاترین شکل تحزب خود، یعنی یک حزب کمونیستی، ورق را برگرداند. انهم نه در دل این انتخابات ها که علیرغم آنها. عواملی که باعث عدم ایجاد و حضور گسترده نیروهای سیاسی حول یک همگرایی وسیع در شکل دادن به یک آلترناتیو میشود، منافع متضادی است که این نیروهای سیاسی تعقیب میکنند. اگر منظور از نیروهای سیاسی تنها و تنها نیروهای راست بورژوایی نباشد و طبقه کارگر و کمونیسم هم در آن بگنجد، که طبعاً باید بگنجد، این نیروها منافع متضادی دارند. هرچند که همه از ولی فقیه نفرت داشته باشند و بخواهند جمهوری اسلامی فوراً سرنگون شود، اما در سیر سرنگونی آن، منافع متضادی دارند. مثل مخالفین رژیم شاه. که بخشی ارتجاع اسلامی بود که مخالف حق رای زنان بود و بخشی آزادیخواهانی بوند که طرفدار آزادی زندانی سیاسی و آزادی عقیده و بیان و آزادی احزاب و تشکل و اعتصاب بودند و جمع شدن بساط ساواک و کمیته مشترک و شکنجه و اختناق آرایامهری.

مخالفین یک رژیم سیاسی، الزاما هم منفعت نیستند. امروز مخالفین بشار اسد و قزافی و صدام را نگاه کنید. در میان آنها انسانهای آزادیخواه و مرتجع هست. مردم ایران این تجربه و تجربه انقلاب ۵۷ را در مقابل چشمان خود دارند. در نتیجه ترغیب آنها به اینکه باز بیایید و "همه با هم"، برای به زیر کشیدن حکومت کار کنیم، تفاوت ها را کنار بگذاریم و ... کار نمی کند. باید تفاوت ها را از امروز معلوم کرد و اگر لازم است نیرو و جنبشی با نیرو و جنبش دیگری در این و آن مورد همکاری کند، بر متن شفاف بودن این تفاوت ها و فاصله ها و تاکید بر منافع متفاوت، همکاری کرده باشد.

سوال: فرض کنیم انتخابات آزاد عملی نشود و انتخابات ریاست جمهوری همچون سال های گذشته انجام پذیرد، اگر مردم را تشویق به شرکت در انتخابات کنیم، جمهوری اسلامی نام کسی را که مورد نظر اوست حتا با تقلب از صندوق رأی بیرون خواهد آورد و اگر با درک تحریم انتحابات، مردم به معنای واقعی پای صندوق رأی نروند، باز هم جمهوری اسلامی با تقلب در ارایه ی آمار به اهداف خویش می رسد و در هر دو حالت جنایت های جمهوری اسلامی ادامه خواهد داشت. راهکار و پیشنهاد شما برای برون رفت از این شرایط که می تواند پرتگاهی برای مردم یا حکومت باشد، چیست؟

ثریا شهابی: نمی توان چیزی را فرض کنیم که میدانیم نمی شود. "فرض کنیم انتخابات آزاد عملی نشود"، مثل این است که بگویم که فرض کنیم که آب در ۱۰ درجه به جوش نمی آید! این مراسم و این انتخابات ها، قرار نیست جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کند. قرار است که احتمالا صحنه به هم بریزد و هر کس از طرفی، تلاش کند که سهمی ببرد. در این حالت کسی و چیزی که بیش از پیش قربانی میشود، اکثریت محروم جامعه است. همانطور که قربانی رقابت موسوی و کروبى با احمدی نژاد، شدند. راهکار ما برای برون رفت از این وضعیت، خارج شدن از این میدان فریب و مسموم انتخابات است و تلاش برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی به نیرو و قدرت یک صف انقلابی، کارگری و کمونیستی است. تلاشی که از شرکت در میدان جدال انتخابات نمی گذرد.

تقلای از همه جا رانده ها

مظفر محمدی



تاریخ حد اقل دو دهه اخیر اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی ایران را اگر یک ژورنالیست بی طرف هم، بنویسد، چیزی جز سرگردانی و استیصال و آلت دستول غربی و بویژه آمریکا، نیست. مجاهدین و شورای ملی مقاومت شان، شورای ملی ایران بزعامت رضا پهلوی، ناسیونالیستهای کرد و فدرالیست ها...،همگی در همه این سالها گوش به زنگ و فرمان آمریکا و اخیرا اوباما بوده و هستند و مشق هایشان را با کارمندان درجه سوم دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی آنها چک می کنند و ازجمله نمایشات آلترناتیو سازی ترتیب می دهند.
افق این بورژوازی مستاصل چیزی نیست جز اهداف امریکا برای تغییر تناسب قوا به نفع مشروطه کردن نظام اسلامی و تامین سلطه ومنافع بورژوازی لیبرال ایران...

در همان حال پرچم لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی در ایران در دست بخشی از بورژوازی است که اکنون ودر آستانه انتخابات یازدهمین دور ریاست جمهوری اسلامی، با صراحت بیشتر از پیش و بسیار جلوتر از جنبش سبز اصلاح طلبی،مدعی است و ابراز وجود می کند.
همچنین شعار "انتخابات آزاد" که اکنون گزینهمه ی طیفهای اپوزیسیون بورژوایی است باز در دست همین جناح بورژوازی درجمهوری اسلامی و پرچمدار آن جناح احمدی نژاد است.

اپوزیسیون بورژوایی ایران این واقعیت را می بیند، اما سرگردان و از همه جا رانده، روزی طرفدار و خواهان رژیم پنج است، روزی علاقه خود را برای تبدیل ایران به عراق و سوریه نشان می دهد و طرفدار تهدید وحمله نظامی امریکا و اسرائیل می شود، روز دیگر اصلاح طلب است و در نماز جمعه رفسنجانی دولا دولا می شود و نهایتا با لیبیک به ندای آمریکا، به ایجاد آلترناتیو سازی میپردازد و در این رقابت هم پای همدیگر را لگد می کنند.

اکنون به پستوی خانه شورای ملی مقاومت و رییس جمهور آلترناتیوشان، مریم رجوی، رضا پهلوی و شاید عبدالله مهدی هم اضافه می شوند. (علیرضا نوری زاده در مصاحبه ای ریاست جمهوری عبدالله مهدی را پیشنهاد می کند، چرا نه؟)

در حال حاضر، بند ناف همگی اپوزیسیون بورژوایی را "انتخابات آزاد" تشکیل می دهد. سوال این است، درحالیکه پرچم انتخابات آزاد دست جناحی از خود دولت جمهوری اسلامی و احمدی نژاد است، این آقایان و خانم های لیبرال و مشروطه خواه و مجاهدین و فدرالیستهای قومی و شوراهای آلترناتیو ملی و اسلامی و غیره چرا این همه زحمت آمد و رفت و نشست و برخاست و برگزاری کنفرانس و نقل وانتقال آدم ها و بسیج اینترنتی و امضای تومار و غیره را بخود می دهند. چرا همگی پشت بورژوازی لیبرال ایران که صریح و جسورتر از اصلاح طلبان است، صف نمی کشند؟ اگر واقعا غم "انتخابات آزاد" در جمهوری اسلامی را دارند، سربه ی احمدی نژاد و

جناحش برای تحقق این "آرزو" از همه شان و از امریکا هم بیشتر است. معلوم نیست این حضرات چرا لقمه را از پشت سر بدهان می برند. چرا بجای نقش ابزاری بیحاصل و تحقیر شدن در دالان های وزارت اطلاعات و وزارت خارجه امریکا، سرشان را بالا نمی گیرند و مستقیما به جریان و جناح مطلوبشان نمی پیوندند. درحالیکه اگر منفعت دراز مدت را بخواهند آنجا است. اگر بخواهند در آینده سیاسی ایران نفعی و سهمی عایدشان شود باز جایشان آنجا است.

از این ها گذشته،اپوزیسیون بورژوایی ایران اگر یک جو شرافت می داشت، بجای اینکه خود را پرچمدار آزادی مردم قلمداد کند، بجای اینکه پشت صدای آمریکا و بی بی سی فارسی و رادیو فردا قایم شود و از حقوق مردم و زن و کارگر حرف بزند و بجای اینکه در مدیای لوس آنجلسی شوهای مسخره ی "ضد آخوندی" ترتیب بدهد، سر راست به جریان اصلی بورژوازی لیبرال ایران که در جناحی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است،می پیوست و دست از سر مردم و آزادی و حقوق زن و کارگر بر می داشت. مگر می شود طرفدار حقوق و آزادی و نان سفره ی مردم بود و از محاصره اقتصادی و گرو گرفته شدن دارو و نان مردم حمایت کرد و آن را تشویق نمود! مگر می شود طرفدار آزادی و امنیت مردم بود و منتظر حمله امریکا و اسرائیل به ایران بود. مگر می شود طرفدار " آزادی انتخابات" بود و از جدی ترین و مصمم ترین جناح جمهوری اسلامی که مخالف مهندسی شدن انتخابات و دخالت از بالا ولو از جانب خامنه ای "رهبرجمهوری اسلامی" است، روی برگرداند. در حالیکه شخصیت های اصلاح طلب شاخص و محبوب این اپوزیسیون، چون خاتمی و رفسنجانی، عاجزانه منتظر اجازه رهبری اند، احمدی نژاد و جناحش بر "آزادی انتخابات" پای می فشارد و تهدید می کند.

تجربه این چند دهه اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی اساسا در تبعید، از راست و چپ نشان داده است که یک قدم جلوتر و پیشروتر از هم طبقه ای هایش در درون صفوف بورژوازی و جناح های جمهوری اسلامی نیست. بدیل و آلترناتیو نیست، افق سیاسی معینی ندارد، سرگردان و مستاصل و جز ابزار و آلت دست بورژوازی دول غربی و آمریکا، نقشی ایفا نمی کند.

ساده ترین درس تحولات کنونی این است، در شرایطی که صفوف بورژوازی درحاکمیت و در اپوزیسیون در ایران پراکنده و بدون انسجام و درگیر جدالهای درونی است، طبقه کارگر صف خود را ازکل بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، چه در داخل ایران و چه خارج کشور هر چه شفاف تر و صریح تر جدا کند. هراندازه شفافیت و قاطعیت در جدا کردن این صف و مرز، جامعه را از شر جدال جناح ها و بخش های مختلف بورژوازی، ناسیونالیسم ایرانی و فدرالیسم قومی و ملی اسلامی نوع مجاهدینی، اصلاح طلبی و لیبرالیسم بورژوایی نوع احمدی نژاد و ... نجات می دهد.

مارکسیسم و کمونیسم و شعار "کارگران متحد شوید" پرچم و شعار طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر مانند یک طبقه و نه این و آن صنف خود را ببیند و با این هدف متشکل و متحد شود و اگر کارگران کمونیست نطفه تحزب کمونیستی کارگری شان را بنیان بگذارند، همه زحمتکشان جامعه از حقوق بگیران جزء، زنان و جوانان و روشنفکران آزادیخواه و همه کسانی که نفعی در آزادی و برابری دارند، حول طبقه کارگر آگاه، متحد، متشکل و متحزب، گرد می آیند. آینده ی سیاسی ایران را این طبقه و این صف باید تعیین کند!

کمونیست ۱۷۵

سیمرغ شکل توده ای کارگری

به بهانه اول مه که گذشت؛

محمد فتاحی



اول مه را پشت سر گذاشتیم؛ دقیقا مانند سال های قبل. البته با یک تفاوت. سال های قبل به نسبتی که بعضی ها فشار ناتو و آمریکا را زمینه ای برای شکل گیری یک جنبش و یا یک انقلاب و سرنگونی ارزیابی میکردند، دست به اعلام آکسیون هایی میزدند که نه با توازن قوای موجود تناسب داشت و نه به واقعیت مبارزه کارگر نزدیک بود. به همین دلیل نتیجه کار چیزی جز دستگیری و بگیر و ببند تعدادی انسان شریف و آزاده نبود که یک سنت سیاسی بیربط به زندگی کارگر آنها را به میدان تله جانی یان حاکم هل داده بود. مشکل بعدی معضل خانواده هایی بود که می بایستی بدون حامی سراغ آزادی عزیزان شان بروند. تفاوت امسال کم شدن تعداد دستگیری ها بود.

امسال اما یک سوال به شکل عمده تری در روزهای بعداز اول می خود را نمایان میکرد؛ در حالیکه در دنیای غرب و خیلی از کشورهای دنیا صف به معنی واقعی میلیونی طبقه کارگر به میدان آمده اند، صف قدرتمند و پر حضور میلیونی طبقه کارگر در ایران چه وقت اول مه شایسته خود را برپا خواهد کرد؟ جامعه ایران قرار است کی شاهد مارش عظیم کارگری در اول می باشد؟ تقریبا هم آرزومندان چنین روزی، جارو شدن استبداد و آزادی تشکل های علنی کارگری را تنها شرط اول میدانند.

در پاسخ به این سوال علاقمندم از همه این عزیزان بپرسم که راستی چند سال باید برای چنین روزی انتظار کشید؟ سی و پنج سال آرزو کرده ایم و تقلاهای پرشمار و فداکاری های ارزشمند. منظور این عزیزان این است که احتمالا سی و پنج سال دیگر را هم در پیش داشته باشیم؟ گیرم پذیرفتیم که سی و پنج سال دیگر هم صبر کنیم و تقلا. آنوقت آخر روز، آیا چنین امری ممکن است؟ ایران در تقسیم کار جهانی محل تولید فوق سود و به همین دلیل کارگر ارزان است. تضمین کارگر ارزان با داشتن آزادی تشکل علنی در تناقض است. امروز اگر مراکز مهم کارگری ایران حق تشکل مستقل و علنی خود را داشته باشند، همین فردا جامعه شاهد تحرک و تظاهرات و اعتصاب میلیونی برای تمام خواست های کارگری خواهد بود. در چنین شرایطی کارگر در ایران دستمزدی را مطالبه میکند که شاید ده برابر چیزی باشد که امروز میگیرد، چیزی شبیه انگلیس و آلمان. بیمه بیکاری و مطالبات انبار شده یک قرن را جلوی سرمایه و دولتش میگذارد. قدم بعدی در چنین فضایی سرنگونی دولتی خواهد بود که یک لحظه چنین مطالباتی را نمیتواند بپذیرد. دولتی که قرار است ارزانی نیروی کار را تضمین کند، آیا کاری جز ممنوعیت تشکل و تحرک و اعتراض برایش ممکن است؟ بی حقوقی کارگر در عرصه تشکل و تحزب از همین نیاز اقتصادی سرمایه به کارگر ارزان است. هیچ سرمایه داری خشن و جانی و دشمن با کارگر متولد نمی شود. نیاز اقتصاد و سرمایه است که شخص سرمایه دار و دولت او را سرکوبگر و خشن و جانی نیاز دارد. باید بگیرند، شکنجه و زندان کنند، مسجد و قرآن و انواع خرافه ناسیونالیستی و مدیا و قانون و ... را در خدمت بگیرند تا نیازشان به کارگر ارزان تامین شود.

میدانم که بعضی رفقای سوسیالیست فورا کشوری شبیه هند را نشان من میدهند که علیرغم کار ارزان دارای دمکراسی غربی و حق تشکل های کارگری و احزاب سیاسی است. عرض این رفقا کنم که شرایط ایران با چنین کشورهایی متفاوت است؛ ایران تقریبا تنها کشور بیرون از دنیای غرب است که بیش از یک قرن گذشته یک انقلاب مهم بورژوایی را به خود دیده است. یک انقلاب مهم دیگر را سال پنجاه و هفت به خود دیده است. بین این دو انقلاب اتفاقات مهمی مانند فرار شاهان، خلا قدرت دوران جنگ جهانی و

جنبش های متعدد سیاسی به خود دیده است. نتیجه این تحولات مهم تأثیرات مهمی بر فرهنگ و سیاست و روانشناسی جامعه و... بوده است. یکی از تأثیرات داشتن منتالیته یا روحیه ای در جامعه است که سرنگون کردن و انقلاب را میتواند و ممکن میداند و هر روز ممکن می ببیند. زمانی که همین کارگران شرکت واحد اعتصاب تاریخی خود را بعداز تشکیل سندیکا راه انداختند، بعضی ها از خود می پرسیند راستی قرار است انقلاب بشود؟ حالا شما این اعتصاب را در نفت و ذوب آهن تصور کرده و به روحیات مردم نگاه کنید. همه منتظر انقلاب نخواهند بود و سرنگونی را از احتمالات قریب الوقوع ارزیابی نخواهند کرد؟ این فقط روحیات مردم تحت ستم نیست، نگرش واقعبینانه دولت و بروژواها هم هست. نتیجتا تنها زمانی به تشکل علنی و مستقل رضایت میدهند که دیگر توان حکومت شان به ته رسیده است و میروند که بروند.

در جامعه ای مانند هند و پاکستان و بنگلادش و خیلی از کشورهای مشابه که محل تولید کار ارزان اند، نه این تاریخ هست، نه این منتالیته و نه این توقع سیاسی اجتماعی. در هرکدام از این کشورها ابزار کنترل تشکل کارگری و خود نیروی کارگر فوق العاده زیاد است؛ در جایی مانند هند شکل گیری تاریخی یک ساختار مذهبی و اجتماعی که هیچگاه دست نخورده است، و تضمین انسان به شکل برده وارش را تامین کرده است. در جایی مانند پاکستان و بنگلادش که تلنگری کشورشان کرده است، سلطه تاریخی خرافات و باندهای مذهبی فرصتی برای نفس آزاد به انسان ستمدیده نداده است. به اضافه غیبت حتی یک تحرک مهم تاریخی برای به هم زدن وضع موجود. این وضع و شرایط به اضافه یک نیروی بشدت فاسدی که در صورت لزوم هر بلایی بر سر کارگر می آورد و حفظ نظم موجود و کار برده وار و ارزان کارگر را تضمین میکند.

بعضی ها سندیکاهای دوران شاه را نشان ما میدهند. صرفنظر از درجه استقلال آنها، دوره شاه بطور کلی دوره رشد و گسترش سرمایه داری در ایران بود، دوران رونق اقتصادی ایران بود و بورژوازی ظرفیت رفرم داشت و قادر به تحمل سطحی از تشکل علنی کارگر در شکل سندیکا بود. بعلاوه طبقه کارگری که دوران انقلاب و بعداز آنرا تجربه کرده با دوران قبل از آن در هیچ سطحی قابل مقایسه نیست، همانطوریکه بورژوایش هم نیست. کارگر در بعد میلیونی یاد گرفت در صورت شنیده نشدن مطالباتش فورا دولت را ساقط کند. امروز همان سندیکاهای قبل از انقلاب در فاصله چند هفته ای دولت را زمین میزنند. بعضی های دیگر اتحادیه های قدرتمند دوران آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی را نمونه می آورند. این هم از مواردی است که بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی تاریخی نمونه به دست داده میشود. ←

شکل میدهند که از کوچکترین تاثیرگذاری بر محیط عاجزند. کمونیسم در میان طبقه کارگر قبل از اینکه فکر و عقیده کسی باشد، یک سنت و یک رگه اعتراضی است. این رگه رهبران و فعالینی دارد که کمونیست روشن بین و مدعی سراغ آن شخصیت ها را میگیرد تا از طریق آنها کل را تحت تاثیر قرار دهد. سنت چپ غیر کارگری اگر در بیرون از مراکز کارگری سراغ کارگر و بازاری و بقال و کشاورز هم عقیده سیاسی ایدئولوژیک خود می رود، وقتی در مرکز کارگری هم دست بکار میشود، به جای دست بردن به ابزار همیشه موجود محافل رهبران و فعالین مجرب و با اتوریته، سراغ کسانی میرود که با او در امر سیاسی هم مشغله و هم عقیده اند. به جای تقلا برای اتحاد رهبران کمونیست و سوسیالیست مبارزه کارگری، جمع و کمیته هایی شکل گرفته اند که پایه اتحادشان نه رهبری اعتراضات که صرفا فکر و عقیده مشترک است. به همین دلیل به جای گسترش و جلب رهبران کارگری به جمع خود، مدام محفل همفکر و بی تاثیر باقی میمانند و مانده اند. معیار این سنت برای پیشرو بودن کارگر، نه نقش *اجتماعی و اتوریته و جایگاهش در پروسه پیشبرد مبارزه کارگری، بلکه افکار و عقاید درخود به اصطلاح چپ* است که در عمل مبارزاتی کارگر بی نقش و در امر فعالیت صرف ضد *رژیمی سرتاپا انرژی است.* اگر سنت پیش کسوتی مانند یوسف افتخاری از جذب رهبران زبده و مجرب و کارکنشته کارگری شروع میکند و از این طریق لولای اتحاد همه را تامین میکند، سنت عقیم مد نظر ما از سیاسی کاران هم عقیده شروع میکند و در همان سیکل بسته و ناتوان باقی میماند.

تامین هیچ مطالبه ای متفرق کنند، نماینده گان سرراست کارفرما هستند. هنوز خاطره کشتار کارگران مس خاتون آباد در سال ۱۳۸۲ و نقش کثیف خانه کارگر و فرماندار شهر بابک، از خاطره کارگران این مجتمع پاک نشده است. امروز از آن تاریخ ۱۰ سال میگذرد، اما خاطره تلخ آن جنایت، خاطره بی رحمی و قساوت سرمایه و چهره کریه و ضدکارگری آن در ذهن کارگران خاتون آباد حک شده است. کارگران خاتون آباد بهتر از هر کسی دشمنان خود را میشناسند. دفاع از کارگران خاتون آباد بر دوش ماست. کارگران و خانواده هایشان چشم امید به کمکها و دفاع هم طبقه ای های خود دوخته اند. اعتراض آنها اعتراض کل طبقه کارگر ایران است. شکست و پیروزی آنها، شکست و پیروزی ما است. در آستانه اول مه جای خود دارد که کارگران در هر تجمع و جشن و شادی خود، در هر مراسم و بحث و... خود، ضمن گرامیداشت یاد کارگران خاتون آباد، گرامیداشت یاد کارگران قتل و عام شده معادن طلا درآفریقای جنوبی، تا گرامیداشت یاد صدها کارگر جان باخته و زیر آوار مانده بنگلادش، از رفقای اعتصابی خود و از مطالبات آنها در مس خاتون آباد حمایت کنند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست

۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - ۳۰ آوریل ۲۰۱۳



ادامه همین کاری است که رفقای رهبر و فعال و سازمانده کمونیست در پتروشیمی ها از خود نشان دادند. خرد جمعی رهبران کارگری و سازماندهندگان کمونیست در چنین مراکز و مناطقی با یک قدم به جلو یعنی اضافه کردن عنصر تعهد در کارشان برای رهبری نقشه مند، دقیقا همان ابزاری است که امروز کارگر کمونیست برای پیشروی در عرصه تشکل حزبی و توده ای، هر دو، به آن نیاز دارد. یکبار دیگر تکرار کنم که اسم و عنوان چنین جمع های مخفی در نزد خودشان ادا مهم نیست. مهم شرکت جمعی از رهبران و سازماندهندگان کمونیست در یک کار نقشه مند و متعهد به رهبری مراکز یا محلات و مناطق کارگری است. چنین جمع هایی هم کمونیسم را در شبکه های اطراف خود گسترش میدهند، و از این طریق اتحاد کارگران را حول همین شبکه ها تامین می کنند، هم در مراکز دیگر برای یارگیری تقلا میکنند و از این طریق عملا فعال و رهبر کارگری را در محل متشکل و صاحب حزب در محل می کنند؛ تشکلی برای رهبری مبارزه امروز، برای برپایی مجمع عمومی و تشکل پایدار و شورا و سندیکا هر زمان که تناسب قوا فرصت داد و هم ابزار شرکت در هر تحول سیاسی و تحرک انقلابی برای یک کاسه کردن قدرت به نفع خود؛ انقلاب کارگری. آیا این همان سیمرغی نیست که در سه دهه گذشته رهبران و فعالین کارگری و سازماندهان کمونیست دنبالش گشته اند؟

زیرنویس:

خط تاکید زیر رهبران و سازماندهان کمونیست برای کشیدن مرز روشن با سنت چپ غیر کارگری و ضدرژیمی است که حتی زمانی که در درون مراکز کارگری مشغول میشود، به جای ایجاد اتحاد میان رهبران و سازماندهان مجرب کمونیست، به اتحاد با هم عقیده هایش در امر سیاست، اکتفا میکند و جمع چپ و به اصطلاح پیشروی را

کارگران مس خاتون آباد را تنها نگذاریم

کارگران مجتمع مس خاتون آباد از روز چهارم اردیبهشت در اعتراض به عدم تحقق وعده های مسئولین این مجتمع دست به اعتراض زده اند. کارگران دروازه های ورودی مجتمع مس را بسته و مانع ورود مواد اولیه به این مجمع شده و عملا کارخانه را تعطیل کرده اند. اخبار منتشره حاکی از آن است که بعد از تعطیلی شرکت‌های پیمانکاری بیش از ۲۵۰۰ کارگر مس خاتون آباد و میودک به استخدام مس سرچشمه در آمده و توافق بر این بوده است که بعد از یک سال همه آنها استخدام رسمی شوند. کارگران اعلام کرده اند که با گذشت ۱۸ ماه از توافق حاصله هنوز مسئولین مس سرچشمه از استخدام رسمی آنها خودداری میکنند.

روز نهم اردیبهشت یگانهای ویژه به کارگران اعتصابی حمله کرده اند، اما کارگران کماکان در داخل مجتمع تحصن کرده و خواهان رسمیت یافتن قرارداد‌های خود هستند.

تا کنون خانه کارگر و فرماندار شهر بابک، یکی با حقه بازی و عده های توخالی و دیگری با تهدید و غیر قانونی خواندن اعتراضات برحق کارگران، تلاش کرده اند تجمع کارگران را بر هم بزنند. فرماندار شهر بابک مدعی شده است که "محرکین" را شناسایی کرده اند و مطابق "قانون" با آنها رفتار خواهند کرد.

کارگران مس خاتون آباد، خانه کارگر و مقامات جمهوری اسلامی و از جمله فرماندار مزدور را به خوبی میشناسند. آنهایی که امروز با پادویی و تبلیغات وعده های دروغین و با تهدید فعالین خوشنام و دلسوز در تلاشند کارگران را بدون

میگوید و تشریح میکند که چگونه این حوزه ها و شبکه های اطراف شان محور اتحاد کارگران بوده و کارشان را طبق رهنمودهای مرکز مخفی کمونیستی کارگران پیش می برده اند. محصول کار امثال یدالله خسروشاهی گسترش شبکه کارگران مبارز و اتحاد طبقاتی و سازماندهی اعتراضات قدرتمند در دوران استبداد و نهایتا عروج طبقه کارگر در نفت در جریان انقلاب پنجاه و نفت بوده است. محصول کار یوسف افتخاری گسترش یک کمونیسم فعال در درون رهبران و فعالین زبده کارگری و نتیجتا سازماندهی بزرگترین تحركات اوایل قرن در جنبش کارگری بوده است، بدون اینکه صاحب تشکل علنی و مرکزی علنی با اسم تشکل یا شورا یا اتحادیه باشند.

البته یک تفاوتی هست میان دوره تاریخی یوسف افتخاری با امروز. آنروز کمونیسم قدرتی در شکل حکومت کارگری شوراها در شوروی سازمان داده بود و اتوریته جهانی داشت و یک بلوک سیاسی طبقاتی توانا و صاحب نقش در بعد جهانی بود. بعلاوه و مهمتر از آن، کمونیسم آنروز هنوز به ابزار سیاسی سنن بورژوایی اقتشار و طبقات دیگر تبدیل نشده بود. کمونیسم هنوز ابزار اعتراض ملی به تبعیض نبود، ابزار اعتراض روشنفکر دمکراسی خواه جهان سومی تبدیل نشده بود، هنوز به دین فرقه های سیاسی حاشیه ای تغییر ماهیت نداده بود، در خود ایران هنوز ابزار اعتراض اقتشار طبقه متوسط به استبداد سیاسی نبود، هنوز رگه ای و سنتی در اعتراض کارگر علیه وضع موجود بود. یوسف افتخاری در چنین اوضاعی رفت و با اتکا بر این رگه و سنت اعتراضی در شرکت نفت، فعالین و سازماندهندگان و رهبران زبده را یافت و در شبکه ها و حوزه های کمونیستی گرد هم شان آورد و برای رشد مبارزه خود طبقه در محل فرماندهی شان کرد.

امروزه در چپ ایران کمونیسم کاملا و تماما ابزاری برای اعتراض به "رژیم" است. میگویم اعتراض به رژیم و نه سلطه سرمایه و کار مزدی و بردگی کارگر. ادبیات شان مملو از شعارهای با ظاهری رادیکال و عمل و سنت شان به اندازه کافی به نان و زندگی و رهایی کارگر بیربط. لذا بخش اعظم آن گروه‌ها و جمع هایی که به اسم و عنوان تشکل یا جمع فعالین کارگری فعالیت میکنند، کارگر را برای نمایشات ضد رژیمی خود میخوانند، برای آکسیون و پیش فنگ و پافنگ های ضد رژیمی خود میخوانند. به همین هدف سراغ فعال کارگری میروند و هم عقیده های شان را در سکت و گروه های خود سازمان میدهند و در مقابل رفیق کناردستی به دشمن و رفیق شان تبدیل میکنند. نتیجه وجود تعداد پرشماری فرقه و دسته و محفل با عنوان علنی کارگری اند که به نسبت توانایی فعال کارگری را از اعتراض محل کار و زندگی دور کرده و به بازیهای سیاسی خود کشانده اند.

سلطه سنت ضدرژیمی بر احزاب و گروه‌های چپ در اپوزیسون خارج کشوری و نهادهای علنی داخل کشوری بخشا همین تصویر از فعالیت را به عنوان فعالیت کمونیستی به دست تازه واردین و رهبران و فعالین جوان کارگری میدهند و از این طریق از کمونیسم و سنت مبارزه کمونستی دورشان می سازند. البته خوشبختانه دست این احزاب و نهادها و جمع ها به مراکز مهم کارگری نمی‌رسد. علت این است که کارگر نفت و پتروشیمی و ذوب آهن و خودروسازی ها قادر به تلفیق بازی های سیاسی با سنت اعتراضی خود در محل نیستند. اگر پتروشیمی های ماهشهر و تبریز زیباترین تحرک کارگری در سال های اخیر را داشتند، بخشا به دلیل بی نفوذی همین نهادهای علنی در این مراکز، و به همین دلیل رشد روشن بینی کمونیستی بر شاخه های رگه اعتراض کمونیستی و کارگری در فضای رهبران و سازماندهندگان در این مراکز است. کارگران پتروشیمی نشان دادند که میشود اتحادیه و سندیکا و تشکل علنی هم نداشت و در فضای استبدادی با اتکا به شبکه رهبران و سازماندهندگان کمونیست نقشه روشن مبارزات متحدی را در دل استبداد سیاسی به پیش برد و تقریبا تلفاتی هم نداد. کمیته های کمونیستی مد نظر ما در حزب حکمتیست متحد شدن تواناترین رهبران و سازماندهندگان کمونیست در محل کار و زندگی اند که در عمل

رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در داخل و خارج محاصره شده بود. اتحادیه های کارگری بر شانه های تشکیلات میلیونی و فوق العاده قدرتمند کنگره ملی آفریقا و بویژه تشکیلات حزب کمونیست این کشور که بخشی از کنگره ملی بود، ایستاده بودند. به جز اقلیتی نژادپرست، بنی بشری نبود که بویژه پشت اتحادیه ها و مبارزات ضد نژادپرستی آنها صف نبسته باشد.در چنین فضایی کدام کارگر قادر به ایجاد اتحادیه و سندیکا و شورا‌های قدرتمند نیست؟ یک دهم جامعه امروزی ایران در شکل تحزب سیاسی سرنگونی طلب پشت کارگرانی باشد که برای حق شان می جنگند، دولت اسلامی ایران سه روزه به خاک سپرده میشود.

مصر هم نمونه آورده میشود که در دروان قبل از همین انقلاب سندیکا های کارگری داشت. به این دوستان بگویم که در خیلی از کشورهای عربی اتحادیه های کارگری وجود داشتند، اما مانند مصر توسط دولت کنترل می شدند و هیچگاه مستقل نبودند.

این واقعیات به ما میگوید که تقلا برای ایجاد تشکل علنی و توده ای کارگری در ایران با مشخصات سیاسی اقتصادی امروز امکان موفقیتش بسیار کم و احتمالش فوق العاده پائین است. تاریخ گذشته به ما میگوید که سر بلند کردن چنین تشکل هایی تنها در دوران های تاریخی معینی ممکن بوده که کنترل اوضاع از دست دولت سرمایه خارج شده است.

در بزنگاه هایی مانند موارد شرکت اتوبوسرانی تهران و هفت تپه، البته میشود سندیکا زد. اما تجربه بعدی به همه ما گفت که دولت سرمایه چگونه با رهبرانش و سازماندهانش رفتار میکند؛ طوری که نه تنها سندیکا عملا از کار می افتد که افتاده است، بلکه در ادامه اش هیچ رهبر کارگری در مرکز کارگری دیگری جرئت دست بردن به سازماندهی سندیکا را نخواهد داشت، چون ادامه زندگی بعدی خود را در زندان و شکنجه و اخراج خواهد دید.

چاره چیست؟ یک قرن نمیشود منتظر شرایط بحران انقلابی یا تلاطمی بود. نمیشود دست هم روی دست گذاشت. جنگ و کشمکش طبقه کارگر علیه دشمن طبقاتی راه پیشروی می طلبد. نتیجتا طبقه کارگر ناچار است مسیری را در پیش بگیرد که اتحاد و وحدت خود را علیرغم استبداد سیاسی تامین کند. همه ما میدانیم که در درون طبقه کارگر سوخت و ساز اعتراضی در شرایط استبدادی به توان رهبران و سازماندهندگان کارگری گره خورده است. مبارزات پراکنده امروز هم با اتکا به همین توان و ظرفیت جلو می‌رود. کاری که این رهبران میتوانند بکنند تا مبارزه پراکنده و تقریبا بی نقشه امروز را پیش ببرند، اتکا به نقشه کار شده و متحد خویش است. پیوستگی فشرده رهبران کمونیست کارگران، گسترش محافل پیرامون خود و اتخاذ سیاستی نقشه مند جواب است. برای این کار سطحی از تعهد لازم است. تعهدی میان

رهبران و سازماندهندگان کارگری برای پیشبرد نقشه مند مبارزه کارگری. این مسیر ما را به ضرورت ایجاد کمیته های متشکل از رهبران و سازماندهندگان کمونیست کارگران در محل کار و محل زندگی هدایت میکند. کمیته هایی که **زبده ترین رهبران کارگری** و کمونیست های سازمانده (I) در درون خود دارند و مبنای اتحادشان فقط پیشبرد مبارزه کارگری بر مبنای یک نقشه و سیاست روشن است. عنوان چنین جمع هایی میتواند عنوان کمیته یا هر چیزی داشته باشند. آنچه که مهم است وارد کردن تعهد و نقشه در محافل فعلا موجودشان است. گسترش چنین جمع و کمیته هایی به دور از چشم پلیس و دستگاه سرکوب و بشیوه بسیار حرفه ای مخفی قادر به تامین یک رهبری و ستاد فرماندهی در درون مراکز و محلات کارگری است. یدالله خسروشاهی از رهبران توانای دوران قبل از انقلاب پنجاه و هفت از وجود چنین جمع هایی از رهبران به همراه دانشجویان کمونیست اسم می برد که محل جلسات مخفی شان میکده ها و میخانه های شهر بوده است. آنها اسم چنین جمعی را جمع خودمان گذاشته بودند. یوسف افتخاری در خاطرات خود در جریان سازماندهی مبارزات کارگری در نفت، از سازماندهی حوزه های کمونیستی در میان زبده ترین و با تجربه ترین و با سابقه ترین رهبران و فعالین کارگری در شرایط استبدادی آن زمان

اصلاح طلبان کرد و انتخابات

مظفر محمدی

دو سازمان و نهاد ناسیونالیستی کرد و متعهد به حفظ نظام جمهوری اسلامی، به اسامی «شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد» و «جبهه متحد کرد» در بیانیه مشترکی، اعلام کرده اند که: «در این شرایط سخت، همگام با اصلاح طلبان و سایر نیروهای ملی دلسوز و معترض به وضعیت موجود مدیریت کشور، حضور پررنگ در صحنه انتخابات و ایفای نقش در این برهه خطیر را وظیفه ملی، دینی و انسانی خود می‌دانند!"

انها در بيانيه مشترک خود همچنين اعلام کرده اند که کانديداي فرضی خود (رمضان زاده) را به نفع خاتمی و يا هر کاندید اصلاح طلب ديگر از جمله رفسنجانی که نام او هم در لیست کاندیدای اصلاح طلبان است، جلو نمی فرستند و از مردم می خواهند که، "با حضور تمام رنگ خود در صحنه، اجازه ندهند بار ديگر آرای مردم مورد سوء استفاده قدرتمندان انحصار طلب قرار گيرد."

شرکت در رقابتهای انتخابات جمهوری اسلامی برای بخشهای مختلف بورژوازی ایران اعم از فارس و کرد و ترک و غیره امری طبیعی است و غیر از آن جای تعجب است. این دو نهاد ناسیونالیست کرد هم منافع بخشی از بورژوازی کرد را نمایندگی می کنند همچنانکه خاتمی و رفسنجانی و احمدی نژاد بخشهای مختلف بورژوازی ایران را نمایندگی می کنند. بورژوازی کرد بخش ادغام شده و لایتنجای بورژوازی ایران است. به همین دلیل شرکت نمایندگانشان در رقابتهای انتخاباتی معنا دارد و جز آن نمیتواند باشد. به همین اعتبار اعلام شرکت پژاک در انتخابات هم قابل توجیه است. و اگر فردا روز هم برای دیگر احزاب ناسیونالیست و شاخه های حزب دمکرات هم فرصتی پیش آید و ایداعلام کنند که به خاتمی یا رفسنجانی یا حتی کاندیدای احمدی نژاد رای می دهند، اقدامی جز در جهت منافع طبقه خود "بورژوازی کرد" انجام نداده اند. این القای مبارزه طبقاتی را هر سرمایه دار و خرده سرمایه دار در کردستان می فهمد.

سرمایه دار کرد مثل بقیه هم طبقه ایهای خود در سراسر ایران چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون خواهان سهم بیشتر در قدرت و ثروت جامعه است. اگر حتی یک تک سرمایه دار کرد را پیدا کردید که از جمهوری اسلامی ناراضی باشد، آن کسی است که فکر می کند نسبت به سرمایه دار بغل دستی اش چه در کردستان و یا تهران و تبریز و غیره دستش کم تر به قدرت و ثروت بند است. به همین دلیل سرمایه داران کرد هم نمایندگانشان را جلو می فرستند تا کم و کسری های تقسیم قدرت و ثروت را در رقابتهای انتخاباتی ریاست جمهوری و پارلمان و شوراهای شهر و محلات و غیره جبران کنند.

چه رژیم و دولتی بهتر از جمهوری اسلامی
توانسته است سود سرشار ناشی از کار ارزان و
سرکوب طبقه کارگر را برای بورژواهای میلیونر
و میلیاردر کردستان هم تأمین و تضمین کند!
طبقه کارگر و مردم زحمتکش کردستان ایراد و
اعتراضشان به احزاب و جریانات ناسیونالیست
کرد از این زاویه نیست که چرا وارد رقابت بر
سر تقسیم قدرت و ثروت و شرکت در انتخابات
جمهوری اسلامی می شوند. بلکه از این زاویه
است که از جمله این دو نهاد ناسیونالیست کرد
مردم کردستان را به شرکت در انتخابات فرا می
خوانند. آنها بیش‌رمانه از مردم کردستان می خواهند
که، "با حضور تمام رنگ خود در صحنه، اجازه
دهند بار دیگر آرای مردم مورد سوء استفاده
فرتنمندان انحصار طلب قرار گیرد."

به این ترتیب اصلاح طلبان کرد بار دیگر بر توم
مردم نسبت به جناح اصلاحات جمهوری اسلامی
سرمایه گذاری می کنند.

این خواست شرم آور اصلاح طلبان کرد، جز
انزجار و تنفر توده های کارگر و زحمتکش در
کردستان پاسخ دیگری ندارد.

اصلاح طلبان کرد در شورای هماهنگی و جبهه
متحد چنین وانمود می کنند که گویا در جمهوری

اسلامی انتخابات ازاد ممکن و یا جناح اصلاحات
 کہ امتحان خود را پس داده است جوابی به حل
 بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و مسالہ تورم و
 گرانی و فقر و گرسنگی و بیکاری است.

ناسیونالیست‌های کرد خود بخوبی می‌فهمند که رای به هر کاندیدای ریاست جمهوری، رای به جمهوری اسلامی است.

و این قانون بازی حاکمان سرمایه است و همه ی بازیگران صحنه، آن را می شناسند و علیرغم هر نقد و یا ابراز نارضایتی و قهر و آشتی های به سبک خاتمی و رفسنجانی، نهایتاً به نفع حفظ نظام کنار می کشند و یا منتقد بی آزار باقی می مانند. بنا بر این، یازدهمین بار انتخابات ریاست جمهوری اسلامی با گذشته ی این انتخابات ها ماهیتاً تفاوتی ندارد.

اما این مطلقاً زمین بازی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نیست. اگر تفاوتی قرار است باشد و سر انجام اتفاقی که باید بیفتد این است که، تبدیل شدن مردم به سیاهی لشکر این یا آن جناح جمهوری اسلامی سرمایه داران بالاخره باید پایان پذیرد. کارگران و توده مردم نباید بیشتر از این فریب تبلیغات روشنفکران بورژوازی و احزاب و جریاناتی را بخورند که آنها را دست و پاسبسته به قربانگاه رژیم شان می فرستند. در دو دوره 4 ساله، خاتمی را با همین ترفندها به صحنه آوردند. میلونها را به همین بهانه که موسوی و کروبی آزادی می آورند، پشت آنها برند. و میلیون ها رای را پشت شعار عدالت اقتصادی احمدی نژاد قرار دادند. تکرار این اتفاقات در بعد از سه دهه تاریخ و تجربه ی تلخ، غم انگیز و دردناک است.

گیریم انتخابات آزاد به سبک و درخواست اصلاح طلبان و اپوزیسیون جمهوری اسلامی برگزار شد و خامنه‌ای سر قولش ایستاد که از همه طیف‌ها بپایند و کاندید شوند. گیریم اجازه دادند خاتمی یا رفسنجانی و مشایی در کنار اصولگرایان دیگر، کاندید شده و از میان نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی در رقابت با همدیگر یکی را از صندوق بیرون کشیدند. خاتمی، مشایی، قالیباف یا...

گیریم این اتفاق افتاد. سوال این است که چه تغییر ماهوی در جامعه بوجود خواهد آمد؟ اینها کدام منفعت سیاسی و اقتصادی کارگران و مردم را نمایندگی می‌کنند؟ مگر مردم دو هشت ساله‌ی شعار آزادی سیاسی دوره خاتمی و عدالت اقتصادی دوره ی احمدی

نژاد را تجربه نکردند؟
نتیجتاً تا آنجا که به طبقه
کارگر و مردم زحمتکش
بر می گردد تنها راهی که
در پیشروی قرار دارد این
است که دیگر نباید سیاهی
لشکر هیچ جناحی از
جمهوری اسلامی بشوند.
انتخابات ریاست جمهوری
هیچ ربطی به منافع مردم
ندارد. رد و بدل شدن و
تغییر کرسی های حاکمیت
میان جناح های بورژوازی
امر کارگران و مردم
نیست.

چیزی که فوراً و مستقیماً
به منافع و آزادی و حفظ
حرمت انسانی شهروندان
جامعه ربط دارد، این است
که کارگران و مردم
زحمتکش و خانواده
هایشان چند دهه است آب
خوشی از گلویشان پایین
نرفته و از هر گونه امنیت
شغلی و اجتماعی و رفاه
محروم بوده اند. توده
میلیونی زنان زیر بار
فشار تحقیر و تبعیض

جنسی در جامعه و مردسالاری در خانواده و جامعه کمرشان خم شده است، میلیونها جوان دختر و پسر در امواجی از محرومیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، روزمره پرپر میشوند.

همه جریانات و احزاب و از جمله جبهه متحد کرد و اصلاح طلبان کرد، که به نفع طبقه خود و حفظ بویقای جمهوری اسلامی نقش بازی کرده و می کنند، مجرم اند. آنها در فریب و تحمیق مردم و گشایانندان به پای صندوق های محکومیت خود، سنگ تمام گذاشته و در تداوم فقر و فلاکت طبقه کارگر و خانواده هایشان و تداوم سرکوب و استبداد جمهوریاسلامی چه در لباس اصلاحات و چه اصولگرایی نقش بازی کرده اند.

در زمین بازی انتخابات های بورژوازی هر بار
سوال این مردم بازنده اند. سوال این
است که، با وجود تجارب تلخ پشت سرهم، چرا این
سیکل معیوب ادامه دارد؟ جواب تنها این نیست که
قدرت فریب و تحمق و اقتاع بورژوازی توانسته
است بر نفرت توده ای از جمهوری اسلامی غلبه
کرده و آن را زایل می کند. بلکه تجربه تا کنونی
نشان داده است که فقدان یک افق سیاسی روشن و
ناباور به پیروزی و یاس و ناامیدی ناشی از
آن، توانسته است هر بار توده های کارگر و
زحمتکش را به جناحی از بورژوازی متوهم کرده
و آنها را پشت سیاستها و شعارهای تبلیغاتی و
انتخاباتی ریاست جمهوری، مجلس اسلامی
و شوراهای اسلامی محلی، علیه خود بکشاند.

تجربه نشان داده است که هر اندازه نارضایتی و نفرت و هر اندازه فقر و تنگدستی و گرسنگی مردم، برای مقابله با بورژوازی حاکم و پس زدن متعرض اش به سطح معیشت مردم و مهار سرکوب سیاسی... کافی نیست. نه تنها کافی نیست بلکه این شرایط خود عامل یاس و ناامیدی مردم و تبدیل کردنشان به سیاهی لشکر این و آن جناح بورژوازی می باشد.

بورژواها علیرغم هر چنگ و دندان نشان دادنی به همدیگر، نهایتاً منافع طبقاتیشان ایجاب میکند که با هم کنار بیایند و بخصوص اگر از جانب طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی رادیکال احساس خطر کنند، متحد می شوند. مگر رفسنجانی یا خاتمی توانسته یا خواسته اند از خط قرمز جمهوری اسلامی و بر خلاف حفظ و بقای نظام و ولایت فقیه گامی انطرف تر بروند؟ مگر هدف دوم خرداد جز نجات جمهوری اسلامی از بحرانهای دامنگیر آن و از خطر اعتراض و خیزش طبقه کارگر و توده های محروم بوده و هست؟!

در غیاب طبقه کارگر آگاه، متشکل و متحد و دارای حزب طبقاتی کمونیستی و سیاسی اش، تکرار این اتفاقات غم انگیز اجتناب ناپذیر بوده و برای پایان یافتن شان تضمینی وجود ندارد.

برای کارگران و مردم کردستان، رمضان زاده یا

خاتمی و رفسنجانی و یا کاندیدای عدالتخواه احمدی نژاد، هر کدام، جناح ها و مهره هایی از پیکر یک نظام سرمایه دارانه و حاکمیت جمهوری اسلامی اند. منفعت مردم در کوتاه شدن دست سرمایه داران

و دولت و این نماینده هایشان از تعرض به سطح معیشت شان و تامین و تضمین یک زندگی آزاد و برابر است. تحقق این کار زمانی ممکن است که، کارگران آگاه و فعالین و رهبران کارگری و زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب آستین ها را بالا بزنند و صف طبقاتی و توده ای خود را آگاه و متحد کرده و سازمان دهند. صفی که نه تنها به انتخاباتهای جمهوری اسلامی وقعی نمی نهد، بلکه در مقابل هر گونه تعرض به معیشت کارگران و زحمتکشان جامعه سد محکمی خواهد بست. این تنها پاسخ متفاوت از گذشته به انتخابات جدید ریاست جمهوری و نقطه عطفی در مبارزه طبقاتی کارگران و توده های میلیونی زنان و جوانان در جهت تحقق آزادی و برابری است.

این پایان توهم به جناح های بورژوازی و فرب و
تحقیق شان و آغاز برگرداندن اختیار و اراده به
انسان و اعتماد توده های میلیونی کارگران و
زحمتکشان به قدرت خود است. قدرتی که اگر
عروج کند، سرنوشت جامعه را در مسیر دیگری
انداخته و زمین بازی را به ضرر رقابتهای هر چند
سال یک بار بورژواها برای تقسیم قدرت و ثروت
بین جناح هایشان و به نفع آزادی و برابری و رفاه
و خوشبختی انسان های جامعه تغییر خواهد داد.

فعالین کارگری و کمونیست، مبلغین و آژیتاتورهای کارگری و توده‌ای در میان زنان و مردان آذینخواه و برابری طلب، می‌توانند توده‌های میلیونی کارگر و زحمتکش را از رقابت‌ها و تقسیم کرسی‌های بورژواها درانتخابات‌های جمهوری اسلامی رویگردان کرده و برای ایجاد صفی مستقل از بورژوازی و دولت و جناح‌هایش قانع کنند. در برابر این موج برگشت، نه تنها "شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد" و "جبهه متحد کرد" نیروی قابل اعتنایی نیستند، بلکه جمهوری اسلامی در کلیتش و با جناح‌هایش در مقابل چنین صفی تاب مقاومت نخواهد داشت. و این آغاز پایان تعرض بورژوازی ایران و دولتش به زندگی و معیشت و حرمت انسان‌های جامعه خواهد بود.

این اتفاقی نیست که یک شبه بیفتد. اما در هر برهه زمانی و از جمله در انتخابات ریاست جمهوری پر دردمند برای بورژوازی و رژیم اش، می توان خستهایش را روی خشت گذاشت. اگر در اتفاقی چون انتخابات ریاست جمهوری، مبلغین بورژوازی بتوانند بخشهایی از جامعه را با توهم و تحمق و فریب دنبال خود بکشانند، عکس این کار برای فعالین کارگری و کمونیست و سوسیالیست نباید و نمی تواند ناممکن و غیر قابل دسترس باشد!

خانه مردم حزب کمونیست کارگری حکمتیست - واحد گوتنبرگ اقدام به برگزاری اردوی تابستانی در کنار دریاچه ای آرام و در فضایی شاد و دوستانه با انواع سرگرمی برای کودکان و بزرگسالان نموده است.

شنا، قایقرانی، فوتبال، سونا، پیاده روی و.....

با توجه به محدودیت جا لطفاً از قبل محل خواب را رزرو و پیش خرید کنید.

برای کسب اطلاعات
بیشتر و رزرو جا یا
تلفنهای زیر تماس
بگیرید.

سوئد: حسین مرادی
0046735072504
وریا نقشبندی
0046739335044

آلمان: لادن داور
00491774012682

ریٹانیا: بختیار پیر خضری
00447577952113



اردوی تابستانی
در کنار دریاچه ای زیبا
در منطقه فلودا در حومه شهر گوتنبرگ

10 تا 15 جولای 2013

اول مه، نمایش قدرت، تناقض دردناک!

مظفر محمدی

تظاهرات روز جهانی کارگر ۲۰۱۳ در کشورهای مختلف جهان، بیان‌کننده این حقیقت است که کارگران، این اکثریت انسان‌های جوامع بشری، اگر یک روز و تنها یک روز دست از کار بکشند، جامعه از حرکت باز می‌ماند و همه چیز متوقف می‌شود. تظاهرات میلیونی کارگران در روز جهانی کارگر همچنین نشان می‌دهد که، لشکرهای عظیم تولیدکنندگان رفاه و ثروت، اگر بمثابه یک طبقه، متحد و متشکل گشته و به خودآگاهای طبقاتی مسلح شوند، می‌توانند نه تنها شرایط کار و معیشت خود را بهبود بخشند بلکه نقش تاریخی و طبقاتی را برای الغای نظام سرمایه داری و لغو کار و بردگی مزدی و ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و فارغ از ستم و استثمار و تبعیض ایفا کنند.

طبقه کارگر بین المللی، در شرایطی اول مه امسال (۲۰۱۳) را جشن گرفتند که سرمایه داری جهانی را بحرانی اقتصادی عمیق فرا گرفته است. بحرانی که بر گندیدگی این نظام پس از فروپاشی بلوک شرق و ادعای پایان کمونیسم، صحه می‌گذارد. سرمایه داری جهانی برای خروج از بحران کشنده اش، با زدن و محدود کردن خدمات اجتماعی و تحمیل ریاضت اقتصادی، بار بحرانش را بر دوش طبقه کارگر گذاشته است. دولتهای بورژوایی در سراسر جهان از ایالات متحده تا کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین و آسیا و از جمله ایران، تعرض وسیعی را به سطح معیشت و زندگی طبقه کارگر و باز پس گرفتن دستاوردهای رفاهی و آزادیخواهانه کارگران سازمان داده اند.

بورژوازی حاکم در ایران هم، در جهت تامین شرایط مطلوب برای سودآوری و انباشت سرمایه، با حذف یارانه ها از کالاهای اساسی مورد نیاز مردم، آزاد سازی قیمت ها و تورم لجام گسیخته، پیامدهای "تحریم اقتصادی" اعمال شده از جانب دولت های سرمایه داری و امپریالیست ها و با استبداد سیاسی و ممنوع و محروم کردن کارگران از ایجاد تشکل های مستقل و حزب سیاسی طبقاتی شان، طبقه کارگر را در تنگنای اقتصادی و سیاسی شدیدی قرار داده و شرایط طاقت فرسایی را به این طبقه تحمیل کرده است.

طبقه کارگر در چنین شرایط بین المللی و کشوری که در آن بسر می برد، به استقبال اول مه رفت و گردانهایی از ارتش عظیم طبقه کارگر در این روز در قطعهنامه ها و شعارهای خود به این شرایط اعتراض کردند.

تظاهرات کارگران در اول مه و ابراز نارضایتی و اعتراض به وضع موجود، نشان از عزم و تصمیم طبقه کارگر و با لاقل بخشیهای از این طبقه در اقصی نقاط جهان، به تسلیم نشدن بوضع موجود است.

اما تجربه چند دهه اخیر هم نشان داده است که این کافی نیست. شکی نیست که هر اندازه ابراز وجود طبقه کارگر بویژه در اول مه و اعتراضش به شرایط کار و زندگی و معیشتی که به او تحمیل شده است، نمیتواند به موقعیت و توازن قوای پرولتاریا و بورژوازی در ابعاد جهانی و کشوری بیربط باشد.اما تا آنجا که به اول مه و سنت هایش بر می گردد، طبیعی است که این روز، روز سرنگونی بورژوازی نیست. روز جشن همبستگی طبقاتی کارگران است. اول مه همچنین روز آکسیون کارگری برای تحقق مطالبه یا مطالباتی نیست. روز اعتصاب برای خواست رفاهی معینی نیست. اول مه روز ابراز وجود طبقاتی کارگران بمثابه یک طبقه است.

بورژوازی یک طبقه جهانی است. جهانی شدن سرمایه، منافع مشترک بورژوازی بین المللی را بهم پیوند زده است. کارگر بنگلادشی، پاکستانی، ویتنامی، کره ای و... با روزی یک دلار دستمزد، سود سرشاری به جیب سرمایه داران کشورهایمتروپول می ریزند بدون اینکه با انها رو در رو شوند، چرا که وظیفه کارفرمایی و پیمانکاری را سرمایه داران کشورخودی انجام می دهند.اگر این کارگران بشدت استثمار شده، اعتراض یا اعتصاب کنند، توسط دولت بورژوازی

کمونیست ۱۷۵

تداوم و تکرار آن نیست.

- در یونان اتحادیه های کارگری اول مه را روز اعتصاب عمومی کارگران بخش خدمات و حمل و نقل علیه سیاست ریاضت اقتصادی دولت اعلام کردند.

- اتحادیه های کارگری اسپانیا در مادرید و ۸۰ شهر دیگر، علیه ریاضت اقتصادی دولت تظاهرات کردند. رهبران کارگری اظهار داشتند که: "دولت همه چیز را از ما می گیرد و روزی می رسد که ما هیچ حق و حقوقی نخواهیم داشت. آنچه در طول ۴۰ سال برای ساختن و بدست آوردنش جنگیده بودیم مسئولان در عرض چهار سال از ما گرفتند." در اسپانیا ۶ میلیون بیکار وجود دارد.

- بگزارش اتحادیه های کارگری در سراسر آلمان، حدود نیم میلیون کارگر تظاهرات کردند. میشانیل زومر، رئیس سندیکای سراسری آلمان (دگب) در سخنرانی خود گفت: " شمار زیاد شرکت‌کننده در راه پیمایی‌های روز اول ماه مه در آلمان نشان‌دهنده این موضوع است که در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۳ در این کشور هیچ نیرویی نمی‌تواند به خواست کارگران توجه نکند!" شعار کارگران در این روز عبارت بود از: " پیش به سوی کار خوب، حقوق بازنشستگی مطمئن و عدالت اجتماعی در اروپا!"

- به فراخوان سه سندیکای "ث.ژ.ت"، "سولیدر" و "اف.اس.یو" در فرانسه، بیش از یک و نیم میلیون کارگر در سراسر فرانسه و در بیش از ۲۰۰ تظاهرات، راهپیمایی وتجمع، شرکت کردند.کارگران بخش های دولتی، خصوصی وبازنشستگان، علیه اخراج، بیکاری، کاهش حقوق کارگران ومستمری بازنشستگان وسیاست های ریاضت اقتصادی و برای کار، حفظ قدرت خرید وتأمین اجتماعی، شعار دادند.

- به فراخوان کنگره اتحادیه‌های کارگری بریتانیا (تی یو سی) هزاران کارگر در شهر لندن راهپیمایی و تجمع کردند. همچنین در این روز، شهرهای هلسینگی فنلاند، استکهلم و دیگر شهرهای سوید شاهد تظاهرات کارگران بودند.

- تظاهرات و تجمع کارگران در میدان تقسیم استانبول ترکیه با حمله گاز اشک اور و آب فشار قوی پلیس روبرو شد که ده نفر زخمی وده ها نفر دستگیر شدند.

- در استبداد بورژوایی ایران، پلیسی شدن فضای شهرها در اول مه از طرفی و ممنوعیت تشکل های توده ای و مستقل کارگران از طرف دیگر، امکان تظاهرات و تجمعهای توده ای و میلیونی کارگران را از بین برده است. با وجود این، فعالین سندیکای کارگران واحد اتوبوسرانی تهران با برگزاری تجمعی، روز جهانی کارگر را گرمای داشتند و فعالین و دوستداران کارگران در شهر سندج در یکی از محلات شهر تظاهرات کردند که با سرکوب نیروهای رژیم مواجه گشتند.

در همه ی تظاهرات، تجمع و مراسم های اول مه امسال هم، شعارها و قطعهنامه های مطالباتی بیان گردیدند که هر سال به صورت بیان آرزوهای ظاهرا دست نیافتنی مطرح می‌شوند و در فردای اول مه ۲۰۱۳همچون سال ها و دهه های اخیر در سراسر جهان در غیاب احزاب کمونیستی کارگری در کشورهای سرمایه داری و در غیاب یک انترناسیونال کمونیستی که کل منافع طبقه کارگر به مثابه یک طبقه جهانی را نمایندگی کند، برگزار گردید.

بار دیگر کارگران زیر پرچم اتحادیه های کارگری، احزاب سوسیال دمکرات و چپ که همگی جناح چپ بورژوازی را تشکیل می‌دهند به خیابان آمدند. علیرغم پرچم های سرخ و سرود انترناسیونال، پرچم مارکس و تغییر جهان و "کارگران جهان متحد شوید" برافراشته نشد. در تظاهرات ها و تجمع و سخنرانی ها، جای آژیتاتورهای کمونیستی که کل نظام سرمایه داری

را به چالش و مصاف بطلبد و ادعانامه کارگری و کمونیستی طبقه کارگر را علیه این نظام بردگی مدرن و استبداد و استثمار وحشیانه اعلام کند، خالی بود.

مارش عظیم و میلیونی طبقه کارگر در خیابان های لندن، پاریس، مادرید، آتن، هلسینکی و...که می توانست پایه های نظام پوسیده و بحران زده سرمایه داری را بلرزاند، اما با طرح مطالبات رفاهی از بورژوازی در واقع این قد رت طبقاتی نمایندگی نشد. طبقه کارگر به میدان نیامد تا به بورژوازی جهانی و بورژوازی کشور خود بگوید که می تواند و تصمیم دارد تعرض بی افسار سرمایه به کار و سرمایه دار به کارگر را افسار بزند. تاوان های بحران سرمایه داری گنبدیده را تقبل و تحمل نمی کند. فقر و گرسنگی و مرگ و میر کودکان را نمی پذیرد، در حالی که جهان سرشار از نعمات مادی و تولیدی محصول نیروی کار طبقه کارگر است. نمی پذیرد در هر دقیقه چندین کودک در جهان از گرسنگی و سوء تغذیه بمیرند، چندین هزار کارگر هر ساله زیر آوار معادن و ساختمانهای زوار در رفته و محیط های ناامن کار، جان خود را از دست بدهند. نمیگذارد همسروشتانش را همچون افریقای جنوبی و ایران و ... به گلوله ببندند.نمی گذارد مشتی سرمایه دار و میلیاردرها و میلیونرهای مفتخور بر سرنوشت جامعه بشری سلطه داشته باشند. نمی گذارند میلیتاریسم افسار گسیخته زندگی و سرنوشت انسان در جوامعی چون افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و ... به تباهی بکشانند. نمی گذارند امپریالیست ها و سرمایه داران و دولتهایشان در کشورهای متروپول ثروت و معادن و منابع و نیروی کار ارزان کشورهای عقبمانده را دستمایه افزودن سودهای کلان و انباشت ثروتهای افسانه ای خود کنند و گروه گروه کارگران را بیکار کنند.نمی گذارند ده های میلیون کارگر چینی، بنگلادشی، هندی، ویتنامی، کره ای و ... با دستمزد روزی یک دلار، بازارهای سرمایه داران را از کالاهای تولیدی انباشته وخود بی لباس و بی مسکن مناسب و بی غذای کافی و حتی بدون محیط امن کار زندگی کنند.

شیخ مارکس بر فراز اول مه امسال هم در گشت و گذار بود اما کارگران کمونیست مارکس را نمایندگی نکردند. منافع دراز مدت تر طبقاتی کارگران به مثابه طبقه ای برای خود و طبقه ی سازنده نعمات جامعه و صاحبان اصلی جوامع بشری نمایندگی نشد.غول قدرتمند طبقه کارگر در مه امسال هم تنها تکانی خورد اما طبقه جهانی سرمایه دار و بورژوازی کشورهای مختلف در مقابل این حرکت احساس خطر نکردند.

بورژواهای پاریس، لندن، مادرید، آتن و... در پشت پنجره کاخ هایشان صف عظیم طبقه کارگر و پرچم های سرخ را دیدند، اما در غیبت کیفرخواست طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری،ازتداوم سلطه ی نظام سرمایه دارانه مطمئن شدند. هر جا که لازم هم شد مانند ترکیه پلیس و گاز اشک آور سراغ کارگران و طرفدارانشان فرستادند... یا در ایران کما فی السابق با پلیسی کردن جامعه و درغیاب بسیج توده ای کارگران مراکز صنعتی بزرگ، مانند گذشته، فعالین کارگری با برگزاری آکسیونهایی اینجا و آنجا،

خود را تنها یافتند.

گفتیم که اول مه امسال در شرایطی برگزار شد که سرمایه داری جهانی کماکان بحران اقتصادی اش را حل نکرده است. اما تردیدی نیست که هیچ درجه از بحران تعمیق یافته ی سرمایه داری به خودی خود موجبات سقوط آن و رهایی طبقه کارگر از بردگی مزدی را فراهم نمی کند. از طرف دیگر اتحادیه های کارگری موجود در جهان و احزاب و جریانات کارگری و چپ و حتی اعتصابات کارگری و تظاهرات خیابانی کارگران در سالهای اخیر، همچنانکه در اسپانیا، یونان و غیره و یا تظاهرات اول مه کارگران، اگر چه تلاشهایی در برابر تعرض سرمایه داران به سطح معیشت طبقه کارگر را تشکیل می دهد، اما هیچکدام زنگ خطری برای سرمایه داری جهانی در کشورهای پیشرفته یا عقبمانده نیست.

خطر جدی زمانی است ،همچنانکه مارکس گفته است، طبقه کارگر به شکل طبقه ای برای خود به میدان بیاید. متشکل و متحد و متحزب شود. ←

جمهوری اسلامی نامتعارف و پوپولیست های متعارف!

محمد جعفری



بسیار دارد که تنها و تنها یک نکته را از سیاست حزبشان حذف کند و آن اینکه جمهوری اسلامی حکومت متعارف بورژوائی نیست. این شاه بیت تحلیلی بود که مدتی بر دیدگاههای حزب حکمتیست حاکم بود. من امیدوارم بودم که حزب حکمتیست همچنان که در مقابل استنتاجات سیاسی و پراتیکی این نوع تحلیل ایستاد و نسخه تعطیلی حزب را نپذیرفت، عمق انحراف جناح رفته و اهمیت این بحث را دریابد".

حق با اوست که باید حزب جدید تماماً با حزب ما تسویه حساب کند تا مورد حمایت صد در صد همه مخالفین قدیم و جدید ما واقع شود. حل تناقضات دوستان خاکی به خودشان مربوط است، اما روش منتقد ما نمونه جالبی برای دفاع از تحزب و اتحاد آدم ها با هم نیست، چون موضعگیری اش فصلی است؛ امروز علیه ما "کودتاچی" ها کاغذ سیاه می کند و دیروز علیه آنانیکه امروز آنان را حزب حکمتیست می نامد!

رژیم نامتعارف و سرمایه گذاری اپوزیسیون روی بحران های سیاسی- اقتصادی

منتقد ما در این قسمت، تقریباً این گونه بحث خود را نتیجه گیری می کند: *"آیا رژیم جمهوری اسلامی یک حکومت متعارف است؟ تا همینجا واضح است که جواب من به سوال بالا منفی است. یعنی جمهوری اسلامی یک حکومت بورژوائی متعارف نیست. به این معنی که این رژیم از ایجاد شرایطی که انباشت سرمایه به طور کلان و در سیکل متعارف خود ممکن گردد، عاجز است. از ارائه کارویژه های عمومی که نیاز یک جامعه مدرن و امروزی است عاجز است. از برآوردن حداقل رفاهیهایی که برای پابرجا بودن سرمایه داری ضروری است عاجز است. سیستم سرمایه داری موجود در ایران از ادغام در سیستم سرمایه داری جهانی عاجز بوده و هست. زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی در هر سیستم و جامعه ای دارای یک رابطه دیالکتیکی هستند که اگرچه در تحلیل نهایی زیربنای اقتصادی نقش تعیین کنندگی دارد اما این رابطه یک طرفه و مکانیکی نیست، بلکه روبنای حاکم و سیستم سیاسی حاکم به شدت تاثیر گذار و حتی در مواردی نقش تعیین کنندگی دارند و ویژگیهای سیستم اقتصادی به عنوان زیربنا را شکل می بخشد".*

درک کم عمق و بورژوائی این چپ از اشکال سرمایه داری بطور کلی بگونه ای است که تصور شود که این خصلت اصلی و پایه ای آن نیست که اشکال ظاهری و ویژه (نامتعارف) آن را تعیین می نماید، بلکه این اشکال (نامتعارف بودن، ظاهری و ویژه آن است) که خصلت اصلی سرمایه دارانه آن را تعیین می کند و در هر برهه از تاریخ برای بقا

و تولید و باز تولید خود انواع حکومت ها از نوع، نازیستی، استالینیستی و جمهوری اسلامی را بیرون خواهد داد. این ها درنده خویی این نظام را با هیتلیر،استالین و قشریگری آخوندهای اسلامی به "اوین" و "کهریزک" ها تقلیل می دهند.

بورژوازی ایران باید قدر این تنورسین ها را بفهمد و برای آنان آرزوی طول عمر کند که حکومت متعارف سرمایه داری را این قدرها و به اندازه جمهوری اسلامی بد نمی دانند! بدی این یکی از نامتعارف بودن او منتج است. نمی دانم چقدر امثال خاکی خود متوجه هستند که این اعاده حیثیت از سرمایه داری و چهره انسانی و مثبت دادن از آن به جامعه است. برای فرعی کردن نقش مخرب سرمایه داری که منشاء همه زشتی های امروز است، استالین، خامنه ای، حکومت جمهوری اسلامی و... را مجزا از نیازهای عمومی آن بررسی می کنند. اگر ایشان با هر "ولی"، "اگر" و "اما"ی این را قبول دارند که: *"سیستم حاکم در کل دنیا کاپیتالیسم است. واضح است که منتهاست که هیچ کشوری مستثنی از این قاعده نیست. کاپیتالیسم به عنوان روابط حاکم بر شیوه تولید، در کل جهان گسترده است. پس ابتدا بحث این نیست که گویا سیستم بورژوازی در ایران حاکم نیست یا اینکه مثلاً بورژوازی این سیستم را از آن خود نمی داند".* پس چه مشکلی با خط ما دارند؟

در ثانی صورت مساله اختلاف ما با این چپ این نیست که ما رژیم را متعارف می دانیم. مساله این است که اقدامات، نظریه پردازی و وزنی که این چپ به جایگاه ناتعارف بودن رژیم می دهند را از جنس متد و نظریه مارکسیستی نمی دانیم. بحث ما این است این همه سرمایه گذاری جریانات اپوزیسیون بورژوائی روی نامتعارف بودن آن و کم اهمیت دادن به خصلت بورژوائی اش در همه سطوح؛ بدلیل غیر طبقاتی دیدن حکمت های بورژوازی در ایران است. صورت مساله اختلاف ما این است که بخش های بورژوازی ایران مجبورند برای بی اهمیت کردن خصلت اصلی سرمایه داری حکومت های خود، روزی لباس ضد امپریالیستی به تن خمینی کنند، روزی حکومت شاه را سگ زنجیری آمریکا و امروز نمایندگان آن را به مثتی آخوند احمق و " احمدی میمون نما" تشبیه نمایند تا خصلت اساسی و ذات طبقاتی و سرمایه دارانه آن را فرعی نمایند. در همین راستا است که وقتی قافیه چپ امثال خاکی به تنگ آمد، آن را با عبارت "رژیم نامتعارف" ملبس و اینقدر این نامتعارف را تعمیم بدهند که ساختار اساسی مبارزه طبقه کارگر با آن را نیز غیر متعارف جلوه دهند.

ایشان در ادامه مینویسد*"اصولاً یکی از تفاوتهای اساسی آدم سیاسی با روشنفکران و آکادمیسین ها این است که تحلیل و بررسی برای یک آکادمیسین خود به خود اهمیت دارد و می تواند تمام ماجرا همان تحلیل باشد. اما برای آدم سیاسی و به طریق اولی کمونیستها تحلیل و بررسی به خودی خود و فی النفسه چیزی نیست، اگر راهنمای یک پراتیک سیاسی و اجتماعی نباشد. آدم سیاسی تحلیل و بررسی می کند تا بلاواسطه از آن سیاست و پراتیک استنتاج کند".*

اگر "آدم سیاسی تحلیل و بررسی می کند تا بلاواسطه از آن سیاست و پراتیک استنتاج کند." و پراتیکی که از این استراتژی استنتاج می شود این است که مدام رژیم متعارف نیست، انداختن آن کاری ندارد، نیروی متشکل و متحد چنان و چپینی نمی خواهد، خودش افتاده است، زیرا نامتعارف است. صورت مساله اختلاف ما این است این تحلیل بظاهر رادیکال 34 سال دیگر به عمر جمهوری اسلامی می افزید. اختلاف ما با این نوع چپ ها این است که در سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب خویش، سوژه نامتعارف بودن حکومت را حاشیه ای می دانیم و کمونیست بودن و ضد کمونیست بودن ابدالناسی را با رد و قبول این معیار نمی سنجیم. شدت و حدت مبارزه ضد رژیمی یا وقوع انقلاب را به این دلیل که رژیم نامتعارف است و فردا می رود، یا رژیم متعارف است باید به "خانه رفت و انقلابی در کار نیست" را شایسته بحث و فعالیت نظری نمی دانیم. زیرا این تعاریف " متعارف نیست زودباش بجنبیم! یا متعارف است کاری نمیتوان کرد" کمونیست ها را به دنبال شانس، فرصت و فرجی گشتن غیر از

مقاله ای با عنوان *" تنمه افکار انحلال طلبانه در حزب حکمتیست"* بتاریخ اول ماه مه ۲۰۱۳، به بهانه نقد یکی از کادرهای حزب جدیدالتاسیس علی جوادی، فاتح شیخ و رحمان حسین زاده، گوشه هایی از درک و استنتاجات چپ های ضد رژیمی از جهتگیری ها، مباحث و سیاست های پایه ما را به نمایش گذاشته است. نوشته مذبور به قلم آقای حامد خاکی است که درخود بی اهمیت است، اما برای من بهانه ای برای پرداختن و پاسخی مجدد به چپ ضد رژیمی در قضیه متعارف بودن و نبودن جمهوری اسلامی است.

ایشان بسان همه پوپولیست ها مدعی هستند که حزب حکمتیست حکومت جمهوری اسلامی را یک حکومت متعارف می داند و رد و قبول حکومت متعارف و نامتعارف را به محک سنجش انقلابیگری و ضد انقلابی احزاب و اشخاص تبدیل کرده اند. نامبرده علاوه بر این مقاله طی دو سال گذشته در نقش مشاور و نصیحتگوی (فصلی) حزب جدید اظهار نظر کرده اند. متأسفانه از آنجا که متد دخالت خود را از چپ مورد اشاره به عاریه گرفته است، در هر دو سطح بسیار بد ظاهر شده است و غیر از تکرار مکرر حرف و احکام چپ های ضد رژیمی، چیزی بدردبخور برای جامعه و متشکل شدن طبقه کارگر و کمونیست ها بدست نداده است.

نامبرده خطاب به یکی از رفقای جدا شده از ما چنین می نویسد: *" نقد مورد نظر متأسفانه گویای این واقعیت تلخ است که انگار تنمه افکار و مشی جمعی که از آن حزب با یک کودتا رفتند، تصمیم ندارد یقه این حزب را ول کند. نویسنده تلاش*

→

طبقه کارگر بدون حزب سیاسی و کمونیستی خود نمی تواند از بورژوازی خلع ید کند، قدرت سیاسی را بدست بگیرد و جامعه ای آزاد و برابر را سازمان دهد.

پیام واقعی اول مه "کارگران جهان متحد شوید" و کیفرخواست و ادعانامه ی طبقه کارگر مبنی بر خلع ید از بورژوازی است. نقد بیرحمانه مارکسیستی از جامعه و نظام نابرابر و استثمار انسان توسط انسان و تقسیم جامعه به اکثریت محروم و اقلیت مفتخور است که از قبل رنج کار و خون طبقه کارگر سرمایه سود و انباشت می کنند و هر چه طبقه کارگر بیشتر کار کند آنها ثروتمندتر می شوند و سود بیشتری از حاصل ارزش اضافه ی کار کارگران، به جیب می زنند.

پیام اول مه کیفرخواست کارگران علیه نظام سرمایه داری و میلیتاریسم و جنگ و کشتار و مرگ و میر کودکان گرسنه و بی دارو وعلیه اعتیاد و فقر و فحشا است. علیه تبدیل انسان به کالا در بازار خرید و فروش سرمایه داران و تحقیر انسان کارگر به مثابه فروشنده نیروی کار که تنها کالای او است و بکنار انداختنش زمانی این نیرو از کار می افتد، مریض، بازنشسته، بیکار و یا بر اثر حوادث محیط کار توان کار کردن را از دست می دهد...

پیام اول مه، صدای طبقه کارگر جهانی به شرایط تحقیر انسان کارگر و موقعیت نابرابرش در مقابل طبقات دارا و سرمایه داران و دولت و ارتش و پلیس و پارلمان و جیره خواران حول و حوش و حافظ این نظام است.

این جهان وارونه است باید بر قاعده خود نشانده شود. این پیام اول مه طبقه کارگر جهانی و راه تحقق آن "کارگران جهان متحد شوید" است.

اول مه امسال (2013) یک نمایش قدرت طبقه کارگر در اقصی نقاط جهان، اما همراه با یک تناقض دردناک بود. تناقض شکل قدرتمند ابراز وجود با محتوای محدودنگرانه ی آن! که ریشه در غیبت تحزب کمونیستی طبقه کارگر در هر کشور و شعار "کارگران جهان متحد شوید"، دارد.

سازمان دادن نیروی طبیعی و واقعی خود می فرستد. شما هر چه دوست دارید زیر عنوان رژیم نامتعارف، رژیم غیر متعارف قلم فرسایی کنید. ولی باور کنید این پایسیسم است و برای مردم قابل درک نیست. زیرا مردم خواهند پرسید هر چه شما با جملات زیبا و عبارت قالبی روزانه نماز نامتعارف، لزران ... وآن را به زبان "مارکسیستی" بجای سازمان دادن بخوانید و آن را بخورد جامعه بدهید، باعث اتحاد پایه ای مردم نشده و در عوض خودتان به صد گروه تقسیم شده اید و رژیم سرجای خود است. عزیزان من! پس از 34 سال قول لرزان و "متعارف نیست" حکومت دادن به مردم، یعنی انداختن آن راحت است و با هر میزان تشکل و نیروی امکان دارد؛ تا مردم انداختن آن را نه مستقیم جز کار و وظایف خود، بلکه به عوامل نامتعارف و تضادهای درون رژیم موکول نمایند. پس اگر اینطور است چرا 34 سال است آن را سرنگون نکرده ایم؟ در حرف پاسخ شما لابد این است چون نیروهای سرنگونی طلب متشکل و متحد نیستیم. تشکر! بسیارخوب. تمام تلاش ما این است که هسته اصلی انقلاب کارگری را از متشکل کردن، سازماندادن و پراتیک کمونیستی نتیجه بگیریم. عوامل متعارف و نامتعارف حکومت در این قلمرو نیست، مهم متشکل و متحد کردن نیروهای سرنگونی طلب است که واقعا قصد انداختن رژیم را به نیروی خود دارند. اگر این مهم است، پس تمام فلسفه بافی شما: *"به نمونه جریان کوروش مدرسی وقت کنید. ایشان معتقدند که جمهوری اسلامی متعارف شده است، مانند پرتغال(مقایسه ایشان است). بگذریم از اینکه هم ایشان بودند که زمانی می گفتند رژیم غیر متعارف است، از همینجا نتیجه می گرفت که جنبشی به اسم جنبش سرنگونی وجود دارد و حتی ایشان برای این جنبش برنامه و منشور و طرح و نقشه می داد و یک دفعه خوابنما شدند که رژیم متعارف شد، جنبش سرنگونی شکست خورد، و لاجرم باید آویزان کارگر شد. می گویم خوابنما شد چون یک سرسوزن هم استدلال در متعارف بودن جمهوری اسلامی ندارد، کوچکزین ارزشی ندارد تا آن را تحلیل چپ و مارکسیستی نامید. بحث ما این است طبقه کارگر با تشکل خود برای هر کاری... به وزن خود باید تکیه نماید. منتظر ناجی، شانس و فرصتی که دیگران ساخته اند و وقتی قافیه چپ امثال خاکی به تنگ آمد، آن را با عبارت "رژیم نامتعارف" ملبس و اینقدر این نامتعارف را تعمیم بدهند که ساختار اساسی مبارزه طبقه کارگر با آن را نیز غیر متعارف جلوه دهند.*

ایشان در ادامه مینویسد*"اصولاً یکی از تفاوتهای اساسی آدم سیاسی با روشنفکران و آکادمیسین ها این است که تحلیل و بررسی برای یک آکادمیسین خود به خود اهمیت دارد و می تواند تمام ماجرا همان تحلیل باشد. اما برای آدم سیاسی و به طریق اولی کمونیستها تحلیل و بررسی به خودی خود و فی النفسه چیزی نیست، اگر راهنمای یک پراتیک سیاسی و اجتماعی نباشد. آدم سیاسی تحلیل و بررسی می کند تا بلاواسطه از آن سیاست و پراتیک استنتاج کند".*

اگر "آدم سیاسی تحلیل و بررسی می کند تا بلاواسطه از آن سیاست و پراتیک استنتاج کند." و پراتیکی که از این استراتژی استنتاج می شود این است که مدام رژیم متعارف نیست، انداختن آن کاری ندارد، نیروی متشکل و متحد چنان و چپینی نمی خواهد، خودش افتاده است، زیرا نامتعارف است. صورت مساله اختلاف ما این است این تحلیل بظاهر رادیکال 34 سال دیگر به عمر جمهوری اسلامی می افزید. اختلاف ما با این نوع چپ ها این است که در سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب خویش، سوژه نامتعارف بودن حکومت را حاشیه ای می دانیم و کمونیست بودن و ضد کمونیست بودن ابدالناسی را با رد و قبول این معیار نمی سنجیم. شدت و حدت مبارزه ضد رژیمی یا وقوع انقلاب را به این دلیل که رژیم نامتعارف است و فردا می رود، یا رژیم متعارف است باید به "خانه رفت و انقلابی در کار نیست" را شایسته بحث و فعالیت نظری نمی دانیم. زیرا این تعاریف " متعارف نیست زودباش بجنبیم! یا متعارف است کاری نمیتوان کرد" کمونیست ها را به دنبال شانس، فرصت و فرجی گشتن غیر از

اگر "آدم سیاسی تحلیل و بررسی می کند تا بلاواسطه از آن سیاست و پراتیک استنتاج کند." و پراتیکی که از این استراتژی استنتاج می شود این است که مدام رژیم متعارف نیست، انداختن آن کاری ندارد، نیروی متشکل و متحد چنان و چپینی نمی خواهد، خودش افتاده است، زیرا نامتعارف است. صورت مساله اختلاف ما این است این تحلیل بظاهر رادیکال 34 سال دیگر به عمر جمهوری اسلامی می افزید. اختلاف ما با این نوع چپ ها این است که در سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب خویش، سوژه نامتعارف بودن حکومت را حاشیه ای می دانیم و کمونیست بودن و ضد کمونیست بودن ابدالناسی را با رد و قبول این معیار نمی سنجیم. شدت و حدت مبارزه ضد رژیمی یا وقوع انقلاب را به این دلیل که رژیم نامتعارف است و فردا می رود، یا رژیم متعارف است باید به "خانه رفت و انقلابی در کار نیست" را شایسته بحث و فعالیت نظری نمی دانیم. زیرا این تعاریف " متعارف نیست زودباش بجنبیم! یا متعارف است کاری نمیتوان کرد" کمونیست ها را به دنبال شانس، فرصت و فرجی گشتن غیر از

بانی بحران و انتقال قدرت از این حزب به آن حزب، از این بخش بورژوازی به آن بخش دیگر، از کارکرد خود نظام سرمایه داری است. چرا گفتن این حقیقت نزد عاشقان هر نوع انقلابی، کفر است؟ آنانیکه در مقابل با شعار "نمی گذاریم رژیم متعارف شود" انقلابگری خود را اثبات می کنند، و ادعای پوچ "نمی گذاریم رژیم متعارف شود" چه تغییری در این اصل سرمایه داری در ایران داده است؟ چرا می خواهید کارگر مثل خود شما سطحی و کم عمق به پدیده ها برخورد نماید؟ اگر چهار سال پیش کسی می گفت جمهوری اسلامی به اندازه حکومت سرمایه داری بن علی، حسنی مبارک و قذافی متعارف است پاسخ شما چه بود؟ غیره متعارف است... "نمی گذاریم رژیم متعارف شود" چه چیزی را مشخص می کند؟ یعنی چون حکومت متعارف نیست سرمایه دار سود اندوزی نمی کند؟ اگر حکومتی متعارف بود، آنگاه کارگران و کمونیست های آن کشور حرفی برای گفتن ندارند و وظیفه کمونیست ها و طبقه کارگر فقط سرنگونی حکومتای غیر متعارف سرمایه داری است؟ اینها می خواهند یک اسلوب از این (متعارف) بسازند که مردم باور کنند که هر کسی جمهوری اسلامی را یک حکومت متعارف سرمایه داری جهان سومی قبول داشته باشد راست و ضد انقلاب، و کسی غیر متعارف بودن آت را قبول داشته باشد چپ و انقلابی است! چرا استعاره متعارف و غیر متعارف بودن جمهوری اسلامی را تا سطح اصول "کمونیستی" کش داده اید؟ هر کسی این عبارت را بعنوان یک مشخصه تعیین کننده انقلابی خود بکار ببرد، تنها اوج سطحی نگری خود را بنمایش می گذارد. جمهوری اسلامی متعارف یا غیر متعارف است پاسخ به چه، و چه چیزی را حل می کند؟ اهای یافتم! یعنی کارگران از مطالبات اقتصادی خود فعلاً صرف نظر کنید چون حکومت متعارف نیست و باید شعار کمونیسم بورژوایی ضد رژیمی را جایگزین تمام شعارها و مطالبات روتین و همیشگی خویش نمایند. هر جریانی که پایه سیاست، حقانیت و مشروعیت خود را بر این فرمول "رژیم متعارف نیست" استوار کند؛ یکی از این دو تبیین را به جامعه می دهد: اول انیکه، مردم بیاید مبارزه کنیم، زیرا رژیم متعارف نیست. و دوم، نمی شود هیچ کاری کرد! مردم به خانه هایتان بروید، چون رژیم متعارف است!

نمی توان این سیاست را تنها با توهم و سطحی نگری انحصاری این چپ توضیح داد. این رویکرد یکی از اجزای سیستم کمونیسم بورژوایی ضد رژیمی است تا با شلوغ کردن "غیره متعارف است" و حالا وقت مبارزه روتین اقتصاد نیست، وقت ایجاد تشکل مستقل کارگری نیست، همه چیز در خدمت (خیابان) سرنگونی رژیم و مبارزه سیاسی خود را آژینیت کند. سال پس از سال و نسل بعد از نسل توجه طبقه کارگر از مطالبات طبیبعی، ایجاد تشکل مستقل و طرح نیازهای عینی و روتین روزانه دور نگه دارد و همیشه به توهم در میان آنان دامن بزند.

هر حکومت سرمایه داری در ایران سر کار بیاید تمام اقدامات اصلی که جمهوری اسلامی علیه کارگر می کند، اعمال خواهد کرد. از این لحاظ جمهوری اسلامی حکومتی تافته جدا بافته از سایر حکومت های بورژوایی در ایران نیست و از این نظر متعارف است. این چپ جنبش و گرایشی را نمایندگی می کند که نه زبان کارگر را می فهمد، نه نیازهای او را درک می کند و نه تشکل مستقل توده ای کارگران برایش معنی دارد. در نتیجه سر از مسائل طبقه کارگر سر در نمی آورد. تمام دل مشغولی های ایشان، دل مشغولی های یک مبارز پوپولیست ضد رژیمی خارج کشوری در کمپ کمونیسم بورژوایی است. و واقعا غیر از این نسخه چیز دیگری بلد نیست و راه حلی برای تشکل یابی چهل میلیون کارگر ایرانی ندارد.

از آن زمانی که بحث متعارف و نامتعارف نظام جمهوری اسلامی بعنوان یک حکومت سرمایه داری دنیای معاصر مطرح شده است، تاکنون چند حکومت بظاهر متعارف تر از حکومت نامتعارف سرمایه داری ایران سرنگون شده اند و هنوز او آنجاست. آقای خاکی این را چگونه به دوستان حزب جدید توضیح خواهید داد؟ شما دوست دارید با ضرب تبلیغات پوچ و ساده لوحانه و بی محتوا بجای متحد ساختن کارگران آنها را بار بیاورید.

برای ما هر چه رژیم جمهوری اسلامی از سرنگونی نزدیکتر شود، فرصت مناسب تری برای مبارزه خالص کارگری اعم از اقتصادی "صنفی" و سیاسی و نه برعکس است.

چه حد می توان روی بحرانی که خود ما نیافریده باشیم سرمایه گذاری کرد؟

ما تا چه حد می توانیم روی بحرانی که خود ما نیافریده باشیم، روی نارضایتی که هدف آن اعتراض به استثمار انسان نباشد و به امید انقلابیونی که افق ما بر اعمالشان ناظر نباشد، حساب باز کنیم؟ هیچ. در هر جوش و خروش و شرایط بحرانی جامعه، اصولاً بدون طبقه کارگر متشکل، بدون ساختن حزب کمونیستی در اشل لازم و تغییر افق و افکار توده های معترض، هرگونه طرح و صحبتی از انقلاب بی پشتوانه است. تجربه عملی اثبات کرده که بدون اهرم های ذکر شده، دخیل بستن به بحران، اختلافات حکومتیان و انقلاب علی العموم، خمینی را بجای محمد رضا پهلوی و گرگ را به جای سگ می نشاند. تا به سه رکن ستاد رهبری پاسخ ندهیم، این سیکل ادامه خواهد داشت و می تواند طبقه کارگر و کمونیست ها را در هر شورش و انقلابی در آینده نیز فلج کند. به این خاطر باید شدیداً نارسایی و بورژوایی بودن اینقدر فوکوس کردن گرایشات غیر کمونیستی روی فوائد نامتعارف و اختلافات... را نقد کرد و دور انداخت.

اگر ده بار جمهوری اسلامی هم سرنگون شود، با تشکل موجود، با افق موجود ناظر بر افکار عمومی و با رفتار سنت غالب بر احزاب چپ موجود، نمی توان حکومت کارگری را سازمان داد. عواملی مانند رژیم نامتعارف و بحران سیاسی- اقتصادی و اعتراضات طبقات دیگر و طغیان کور و نابالغ کارگران و زحمتکشان جامعه، که اپوزیسیون این همه روی آنها سرمایه گذاری می کند، هر چقدر هم شدید باشند، در صورت عدم وجود سه رکن طبقه کارگر متشکل، حزب کمونیستی مقتدر- انگتره با این طبقه و تفوق افق انقلابی- کمونیستی بر انقلابیون، فقط برای جریانات سفسطه باز، اپورتونیست و بی ریشه جامعه اهمیت دارند که در عالم پراتیک خود قادر به سازمان دادن قیام و سرنگونی سرمایه داری که هیچ، قادر به سرنگونی کردن شهردار شهر خود نیستند. اما با توجه به این واقعیت چرا عوامل رژیم نامتعارف... در منش این "چپ" تا این حد برجسته و حائز اهمیت می شود که تصور شود که این عوامل خود به خود کار رژیم را یک سره می کند؟ زیرا نتیجه این تجزیه و تحلیل ها وظایف کنکرت، خاص و خطیر متمایزی از داده های کنونی را در دستور کمونیست ها و طبقه کارگر برای متشکل کردن صفوف خود قرار نمی دهد. با برجسته کردن نقطه ضعف دشمن، بر بی ابزاری و عدم تشکل طبقه کارگر و ناآمادگی خود سرپوش می گذارد. نهادهای موجود سرمایه داری، تشکل ناچیز کارگران و احزاب "کارگری" موجود با کالیبر فعلی را برای انقلاب رضایت بخش می دانند. به زعم آنها تنها کافی است اینقدر درایت داشت که از فرصت های (باد آورده؟) خوب استفاده نمود. هژمونی راه حل کارگری بر افق های جامعه پیش شرط پیروزی مردم محسوب نمی شود و از کنار نبود آن به راحتی می توان گذشت. اگر نه، چرا اصل بدیهی برای یک انقلاب کارگری قبل از هر چیزی سه رکن: تشکل کارگران، حزب کمونیستی و افق انقلابی حیاتی اینقدر دست کم گرفته می شوند؟ آنانیکه گفتن این حقیقت را عامل ترساندن مردم می دانند به این خاطر است تا غیر مستقیم بگویند خیر؛ تشکل، حزب و افق ناظر بر قیام کنندگان در بعضی شرایط آنچنان تعیین کننده نیستند. در دست نداشتن این ابزارها، موانع اصلی یک انقلاب در دوران بحرانی و رژیم نامتعار نیست. یعنی طبقه کارگر نگران رفع موانع هژمونی خود بر انقلاب در جریان انقلاب علی العمومی نباشد! دشمن گرفتار مشکلات خود است و فرصت پرداختن به ما را ندارد!

شاید منتقد ما مدعی شود که این قضاوت نادرست من از جوهر تجزیه و تحلیل ایشان است. برای وی این مفروض است که تا کمونیست ها متشکل نباشند، تا طبقه کارگر متشکل نباشد، با پراتیک و رفتار کنونی، با آگاهی طبقاتی موجود چپ، با افق و جهانبینی موجود، سرنگونی رژیم و انقلاب

کمونیست ۱۷۵

سوسیالیستی محال است. ولی تمام بحث من این است که این در سیستم این چپ مفروض نیست. اگر مفروض بود چرا 80 در صد نوشته ها طوری کنارهم آراسته می شوند که گویا نفس بحران، نامتعارف بودن، گرانی و بیکاری و نارضایتی مردم و حتی مزیت حمله آمریکا به ایران جای سه رکن فوق الذکر را می گیرند و تصویری داده می شود که اینها پایه های انقلاب و کار رژیم را یک سره خواهند کرد؟ این همه تاکید روی فواید بحران و نامتعارف بودن رژیم و بی اهمیت کردن پرداختن به تشکل و سازماندهی صفوف طبقه کارگر، فرستادن مردم به دنبال ناجی غیر از خود آنان است. این همه تاکید روی فواید بحران و نامتعارف بودن رژیم به این خاطر است تا پنداشته شود که خیر، اهرم تشکل طبقه کارگر و تشکل کمونیست ها در هر شرایطی نیست که قدم به قدم در عرصه های مختلف رژیم را به عقب می راند. بحران بین المللی... خلاء را برای مردم پر می کند. با نعل وارونه کردن این گونه تحلیل ها میخواهند مردم تشویق شده و دل سرد نشوند! ظاهراً سیاست ساده اندیشی و "خودش درست می شود" به مردم روحیه می دهد و جای آگاهی را گرفته است!

در صورتی که طبقه کارکر و جنبش کمونیستی تکلیف خود را با این جهانبینی مشخص نکند و از ریشه نقد نکند، محال است از چنان ظرفیتی برخوردار باشند که اولاً قدرت را کسب نمود و دوماً آن را نگاه داشت. گفتن این حقیقت پاسیفیسم نیست و نباید ما را بترساند. گفتن اینکه طبقه کارگر بدون حزب، بدون تشکل و مرزبندی با تمام بدیل های طبقات دیگر به جایی نمی رسد، شاید پوپولیست ها را به خانه بفرستد اما کمونیست ها را ابدًا. عمری سال است که فاکتورهای اختلافات این بحث بورژوازی با آن بخش، بحران های سیاسی- اقتصادی و بیکاری و گرانی عمل می کنند. پس چرا هنوز اینجا هستیم؟

تا کار مزدی لغو نشده، آزادی بشر محال است. اگر صف سیاسی جامعه پلاریزه نشود، صف گرگ و میش مختلط است. اگر کمونیسم با طبقه کارگر درهم تنیده نشود انقلاب کارگری و لغو کار مزدی محال است. و اگر اساس مبارزه را با این معیار بسنجیم، عنصر رژیم نامتعارف و بحران... گمراهی ایجاد می نماید و طبقه کارگر بفکر ساختن اهرم ها و ابزار های مورد اشاره بعنوان تنها راه ممکن برای آزادی جامعه نمی افتند. کارگران تنها با نقد آن سیستم است که با قطعیت در می یابند که بدون آن سه رکن نمی توان رژیم را سرنگون انقلابی کرد و سلطه استثمار را برچید. در صورتی که مردم آزادیخواه این ابزارها را نداشته باشند و به جنگ با بورژوازی بروند، از همان روز اول جنگ را باخته اند. اولین شرط پیروزی مردم این است که آن جنبشی را تقویت کرد که مردم مطمئن شوند بدون نیروی خود، طبقه کارگر بدون تشکل خود و بدون حزب و تغییر افق ها، قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه نخواهند بود. مشخص است که وقتی با این معیار سراغ چپ امثال حاکی می رویم، مشخص می شود که گرفتار جهانبینی، ارزشها... جامعه موجود و افکارسازی ها، فرصت ها و راحل های ارائه شده برای حفظ نظام کار مزدی خلق شده هستند.

چپ پوپولیست می تواند به من خرده بگیرد که به شکل سیاه و سفید به جامعه برخورد شده است، در

حالیکه اقشار معترض متحد طبقه کارگر در جامعه فراوانند که جایگاه مهم آنان در روند انقلاب در نظر گرفته نشده است! مشخص است که در جامعه علاوه بر طبقه کارگر نیروهای معترض دیگری هم هستند که در عرصه های مبارزه برای آزادی زن، نهادهای دفاع از حقوق کودک، خلاصی فرهنگی که نوعی ویژه از فعالیت است؛ مبارزه دانشجویان و کلاً مبارزه ای که شامل دانشجویان، روشنفکران و نهادهای در دفاع از آزادی های سیاسی است وجود دارند. اما منزلگاه آخر شب جامعه همان تشکل های طبقه کارگر است و بس. اگر این طبقه متشکل نباشد، کسی از او حساب نمی برد و اگر کسی از او حساب نبرد، سیطره جنبش ما بر سایر جنبش های اجتماعی در مبارزه برای آزادی زن، نهادهای دفاع از حقوق کودک، مبارزه دانشجویان و روشنفکران نخواهد داشت. و اگر افق آزادی خواهانه کارگری- کمونیستی هم بر آن عرصه ها هژمونی نداشته باشد، آبی از آنان نه تنها برای آزادی جامعه بلکه برای خودشان گرم نمی شود. تصویری که تلویحاً می گوید مردم ببینید! همه مخالف رژیم هستند، ضعیف است، نامتعارف است، بحران دارد، با غرب مشکل دارد و این فاکتورها وی را به لبه پرتگاه رسانده و کار زیادی برای ما نمانده تا او را سرنگون کنیم؛ تشکل و ابزار سازی زیادی نمی خواهد که وی را سرنگون کرد. مشکلات عدیده ذکر شده کمر وی را خرد کرده است و لازم نیست ما غصه عضله ضعیف خود را داشته باشیم، زورمان هر چه که باشد تعیین کننده نیست. این رویکرد اگر مستقیماً قصد فریب دادن طبقه کارگر را هم نداشته باشد، با دست خالی و بی حساب و کتاب مردم را با شمشیر جویی به جنگ با دشمن می برد. پایداری سنت های سرمایه داری، تأثیر پذیری مردم از این افق ها و جان سختی منافع ریشه دار طبقات در جامعه را نمی بیند. خیلی ها آنها را دست کم می گیرند. نقش گرایش ناسیونالیستی که طبقه کارگر را از تشکل طبقاتی سراسری به قومی و محلی تجزیه می نماید، مذهب که علاوه بر تقدیس مالکیت خصوصی سرمایه داری، کارگر را به کافر و مسلمان تقسیم می کند، نقش میدیا و احزاب بورژوایی که کارگران را بدون ابزار طبقاتی خود این طبقه و به امید گشایش و انقلاب علی العموم متوهم می کنند نمی بیند.

پلاریزاسیون صف طبقات جامعه، متشکل کردن و متحزب کردن طبقه کارگر در صف متمایز خود و نقد آرا و افق های گرایشات و مکاتب بورژوایی، قطب نمای حرکت هر فعالیت ما است. کار آگاهی طبقاتی یعنی گفتن این بدیهیات مارکسیستی به مردم است. باید این تضاد را به سینه جامعه آویزان کرد تا هر گونه برداشت مذهبی و شبیه مذهبی که غیر از نیروی مادی به چیز دیگر امید داشته باشد را از خود زدود. عکس این، مردم را ساده، ترسو و فریبنده بار می آورد. تمام تاریخ دوصد سال گذشته این را به ما می گوید که باید پایه های آزادی را به پایه های مادی آن چفت نمود. اگر گفتن این ها مردم را می ترساند باید آنان را ترساند.

بگذار این قدر آنان را ترساند که محتاط باشند و فریب دشمن را در هر لباسی و با هر پلاتفرمی نخورند. تا جنبشی را تقویت نمایند که غیر قابل حذف و هیچ جناح اپوزیسیون بورژوایی نتواند کلاه سر آن بگذارد.



گزارش فعالیتهای تشکیلات خارج حزب حکمتیست در اول مه

امسال اول مه در کشورهای مختلف رنگ اعتراض طبقه کارگر به تعرض بی سابقه بورژوازی به معیشت این طبقه را بر خود داشت. اعضا، فعالین و دستداران حزب حکمتیست به فرخوانهای تشکیلاتهای مختلف حزب در خارج کشور و به عنوان بخشی از گردان جهانی طبقه کارگر همراه با کارگران، اتحادیه های کارگری و احزاب و جریانات چپ، در مراسمهای اول مه شرکت کردند. رفقای ما در همه کشورهای که حضور داشتند تلاش کردند به سهم خود همبستگی جهانی طبقه کارگر، همسرنشستی این طبقه به عنوان یک طبقه را نمایندگی کنند. تلاش کردند در مقابل تلاش

جنبشهای دیگر برای ملی کردن اول مه و مصادره این سنت کارگری و سوسیالیستی طبقه کارگر، با عکسهای مارکس و شعارهای خود، بار دیگر اعلام کنند که راه حل نجات طبقه کارگر و رهایی آن راه حل مارکس است. رفقا در همه کشورها با در دست داشتن عکسهای مارکس، پلاکاردهایی با مزامین اعلام پشتیبانی و همبستگی با کارگران پارچه بافی بنگلادش و همچنین در شناسایی موقعیت کارگران در ایران و مطالبات آنها، همراه اطلاعیه های حزب در مورد اول مه و تراکتهایی در دفاع کارگران بنگلادش و علیه شرکتهای اروپایی که از عاملین مستقیم کشتار کارگران هستند، تلاش کردند توجه کارگران و شرکت کننده گان را جلب کنند. اینجا مختصری از گزارشات رسیده تشکیلاتهای مختلف حزب در اول مه به اطلاع میرسد.

آلمان، کلن: شهر کلن امسال به نسبت سالهای قبل شاهد برگزاری مراسم اول مه باشکوهتری بود. هزاران کارگر به فراخوان اتحادیه های کارگری و احزاب چپ آلمانی در این روز به سویی میدان مرکزی "هوی مارکت" که محل تجمع اول مه بود حرکت کردند. در این میدان علاوه بر اتحادیه های کارگری احزاب و گروه های مختلف چپ و سوسیالیست شرکت داشتند. تشکیلات آلمان حزب حکمتیست نیز به همین مناسبت با زدن چادر و گذاشتن میز کتاب و پخش اطلاعیه های حزب به زبانهای آلمانی و فارسی در این مراسم شرکت کرد. لازم به تاکید است که پوسترها و پلاکاردهای تشکیلات آلمان با شعارهایی در مورد وضعیت

فلاکتبار طبقه کارگر ایران و همچنین در محکوم کردن شرکت های اروپایی و سرمایه داران بنگلادشی به عنوان عاملین مستقیم کشتار بیش از ۳۶۰ کارگر پارچه بافی و همبستگی با طبقه کارگر بنگلادش توجه جدی کارگران و شرکت کنندگان را به خود جلب کرد. محل تجمع رفقای ما و چادری که گذاشته بودیم عملا به محل بحث در مورد کارگران بنگلادش، موقعیت طبقه کارگر ایران و آشنایی با حزب حکمتیست تبدیل شد. این مراسم و تظاهرات اول مه از ساعت ۸ صبح شروع و تا ۴ بعد از ظهر ادامه داشت.

لندن: طبق سنت هر ساله روز جهانی کارگر در لندن به فراخوان اتحادیه ها، سندیکا های کارگری، احزاب و جریانات مختلف، امسال نیز از روبروی کتابخانه مارکس شروع شد. فعالین حزب حکمتیست نیز در این مراسم شرکت داشتند و اتحاد و هم سرنشستی خود را با طبقه کارگر در سراسر جهان ابراز نمودند. رفقا تلاش کردند با پخش اطلاعیه های حزب، تراکتهایی در دفاع از کارگران بنگلادش و شعارهای خود در همبستگی با آنها توجه شرکت کنندگان را به جنایتی که توسط سرمایه داران در اروپا و بنگلادش علیه طبقه کارگر صورت گرفته را جلب کنند. و همچنین صدای کارگران ایران را نیز به سهم خود به گوش هم طبقه ایهای خود در انگلستان برسانند. مضمون بنرها و شعارهای که با این هدف تهیه شده بود عبارت بود از: زنده باد اول مه، کارگران جهان متحد شوید، آیا میدانید که کارگران در ایران به "جرم" دفاع از حق شان زندانی اند؟ آیا میدانید که اکثریت طبقه کارگر در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند؟ آیا میدانید که کارگران در ایران از حق تشکل و اعتصاب محروم اند؟ آیا میدانید که اولین قربانیان تحمیل تحریم های اقتصادی از جانب غرب علیه ایران، کارگران اند؟ فعالین حزب، همچنین از اعتراضات بر حق کارگران بنگلادش و بازماندگان خانواده های کارگران در فاجعه فرو ریختن کارخانه بافندگی در بنگلادش که منجر به جانباختن بیش از ۳۶۰ کارگر زیر آوار شد پشتیبانی کردند و پیام همبستگی خود را به حاضرین در محل رساندند.

بنرهای حزب در محکومیت فاجعه بنگلادش توجه حاضرین را به خود جلب کرده بود. در طی تجمع، اطلاعیه حزب به زبان انگلیسی در بین شرکت کنندگان توزیع گردید. در محل مراسم از جمله احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان نیز

ونکوور: فعالین حزب در ونکور در مراسم اول مه این شهر شرکت کردند. رفقای ما ضمن پخش اطلاعیه حزب به زبان انگلیسی با حمل پوسترهایی به مناسبت اول مه همراه کارگران کانادا و شرکت کنندگان در مراسم، روز کارگر را گرامی داشتند.

کپنهاگ: مراسم اول مه در کپنهاگ دانمار در پارک بزرگ شهر برگزار شد. اعضا حزب ضمن شرکت در این مراسم، اطلاعیه حزب در مورد اول مه را به زبانهای انگلیسی و فارسی و همچنین نشریه کمونیست ماهانه را پخش کردند و به سوالات علاقه مندان پاسخ دادند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری حکمتیست

۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ - ۳ مه ۲۰۱۳



قربانیان مُد!

ترجمه : فرزاد نازاری

مقدمه:تراژدی نابودی فیزیکی و روحی طبقه

کارگر در بنگلادش و کشتار گروهی آنها توسط سرمایه داران جنایتکار محلی و بین المللی ، صحنه های هولناک از دوزخی است که این دنیای به اصطلاح متمدن و سنت سودآوری آن برای بخش اعظمی از انسانها به ارمغان آورده است ، انسانهایی که هیچ جرمی به غیر از زندگی کردن ندارند . گزارش زیر که از طرف کمپین (جنگ علیه تنگدستی) تهیه گردیده است ، بخش بسیار کوچک از جهنمی است که سیستم سرمایه داری برای طبقه کارگر ایجاد کرده است . این گزارش به عیان بار دیگر این واقعیت را آشکار میکند که سود هیچ سرمایه داری بدون بدبخت کردن خالق آن (طبقه کارگر) ممکن نیست و سودهای نجومی ای که این قبیل کمپانی ها به جیب میزنند فقط از راه خانه خرابی کارگرانی میگذرد که با سپری کردن ساعات طولانی و طاقت فرسای کار این سود را تولید می کنند .این فقط داستان کارگران در بنگلادش نیست ، این داستان تمام کارگرانی است که در کشور های محل صدور سرمایه مالی مشغول به کار هستند ، در ایران ، در هند ، در چین و امثالهم ، کشورهایی که در آنها بورژوازی برای سازمان دادن اقتصاد هیچ راهی به غیر از ارزان نگهداشتن نیروی کار را ندارد و برای این مجبور است که دست به سرکوب بزند و از متحد شدن طبقه کارگر به هر صورتی جلوگیری کند . دستگیری فعالین کارگری و سرکوب آنها به اتهامات واهی تنها و تنها به این اصل است که خدمت میکند ، اصل باز تولید کار ارزان و کارگر خاموش . طبقه کارگر در اینجا هیچ راهی به غیر متحد شدن و ایجاد سازمانهای مستقل خود برای دفاع از معیشت و دفاع از کرامت انسانی خود ندارد .

هزینه واقعی پوشاک ارزان ، در فروشگاه های زنجیره ای پریمارک ، آسدا و تسکو

آسدا
مدیرکل: اندی باوند
تعداد فروشگاه: 300
تعداد کارگر: 134000
فروش (2005) 14۰9 میلیارد پوند
www.asda.co.uk وب سایت:
تسکو
مدیرکل: سر تری لی های
تعداد فروشگاه: 2705
تعداد کارگر: 258,389
فروش: (2005) 41۰8 میلیارد پوند
سود: (2005) 2۰21 میلیارد پوند
www.tesco.com وب سایت:
پریمارک
مدیراجرایی: آرتور رایان
تعداد فروشگاه: 160
تعداد کارگر: 18000
درآمد:1۰3 میلیارد پوند
سود : 185 میلیون پوند
www.primark.co.uk وب سایت:

مقدمه : این گزارش بخشی از کمپین مداوم " جنگ علیه تنگدستی " برای جوابگویی شرکتها است . این گزارش نتایج تحقیقات و مصاحبه های صورت گرفته در بنگلادش با کارگرانی را ارائه میکند که لباسهای فروخته شده توسط شرکتهای خرده فروش از قبیل **پریمارک ، آسدا و تسکو** را تولید می کنند .

یافته های این تحقیق ، هزینه واقعی انسانی تولید این کالاها را که در بریتانیا با قیمتی اینچنین ارزان در اختیار مصرف کننده قرار میگیرد آشکار می کند .

هرکدام از این سه شرکت که در این گزارش برجسته گردیده اند ، مجموعه ای از قوانین و اصول را امضا کرده اند که قرار است شرایط کاری مساعد و مزدی قابل زندگی ،برای کارگرانی که کالاهای فروشگاه های آنها را تأمین

میکنند ، فراهم کنند .

اما تحقیقات این گزارش نشان میدهد که این قوانین و اصول بطور منظم و آگاهانه زیر پا گذاشته شده است . این واقعیت بر یکی از نکته های کلیدی این کمپین ، دست یابی به یک قانون مناسب و شایسته برای شرکتهای چند ملیتی ، تأکید میکند : که امضا کردن کدهای رفتاری داوطلبانه ، باعث نمی شود که حمایت مؤثری را برای کارگرانی که قرار است توسط آنها محافظت گردند ، فراهم کنند .

کمپین "جنگ علیه تنگدستی" به تاریخ طولانی همکاری خود با سازمانهای متشکل از مردم عادی در بنگلادش از قبیل فدارسیون ملی کارگران خیاط ، کارموجی بی ناری و فدراسیون کارگران کشاورزی بنگلادش ، افتخار می کند . این کمپین همچنین عضو کمپین " پاکسازی مُد "، ائتلاف اتحادیه ها ، گروههای ضد فقر و حامی مصرف کننده که تلاش میکنند توجه را به استثمار کارگرانی که کالاها و اقلام صنعت مُد را برای فروش در بریتانیا تولید میکنند،جلب کنند .

این گزارش وظیفه دارد که نه تنها بی اثری قوانین داوطلبانه را افشا کند ، بلکه شرایط مساعد کاری برای کارگران در کارخانه های بنگلادش را تضمین کند. همچنین این کمپین فرستادن پیام به این کمپانیها و مبارزه با حکومت بریتانیا وعدم پذیرش اش برای تعیین قوانین الزامی ای که پاسخگویی واقعی شرکتها را ممکن می کند ، توصیه می کند ، وماموریت این کمپین بطور گسترده تر این است که : از مردم در کشورهای در حال توسعه برای مبارزه آنان علیه علتهای ریشه ای فقر حمایت کند و همچنین مردم در کشورهای ثروتمند را برای چلنج کردن ساختارهای جهانی ای که باعث تقویت فقر در سرتاسر جهان میشوند رامطلع کرده و تشویق و القاء کند.

لونس ریچارد	
رئیس کمپین	

خیلی ارزان، در حقیقت چقدر ارزان است ؟

لینا بگان، کار در کارخانه لباس دوزی را در سن 13 سالگی آغاز کرد . او بزرگترین فرزند در بین 8 فرزند خانواده است . والدین او از زمانی که برادرش مریض شد دیگر قادر نبودن هزینه تحصیل فرزندانشان را تأمین کنند . لینا روستای محل زندگی خود را به مقصد پایتخت بنگلادش ، داکا برای یافتن کارجهت کمک به هزینه خانواده ترک می کند . لینا اکنون 22 ساله ، در کارخانه ای که سفارشات شرکتهای پیرامارک ، تسکو و آسدا را تولید میکند مشغول به کار است . او یکی از آن کارگران خوش شانسی است که کار با ماشین خیاطی را یاد گرفته است که می تواند دستمزدی برابر با 17 پوند ماهانه دریافت کند . برای دریافت این مبلغ لینا باید در هفته بین 60 تا 90 ساعت کار کند . میلیی که لینا دریافت میکند حتی از محافظه کار ترین سطح دستمزد برای تأمین هزینه زندگی در بنگلادش که (22 پوند در ماه) است ،بسیار پایین تر است . شوهر لینا که در کارخانه با او آشنا شد و 3 سال پیش با هم ازدواج کردند ، هم اکنون بیمار است وقادر به کار کردن نیست . او باید هزینه زندگی خود در داکا و هزینه معالجه شوهرش را تأمین کند و علاوه بر تمامی تلاشش برای مقتصد بودن باز هم با این وصف قادر نیست کمک هزینه ای برای خانواده اش که بشدت برای گذران امور به آن نیازمند هستند ، بفرستد . او میگوید او خوشحال است از اینکه هر کاری از دستش بر آمده است را برای خانواده اش انجام داده است .

اگر شما تکه لباسی را که به تن دارید و آن رااز یکی از فروشگاه های پریمارک ، تسکو و آدسا خریده اید ، به احتمال زیاد توسط لینا دوخته شده است . اگر این فروشگاه ها در خیابانهای مشهور بریتانیا قادر هستند پوشاک خود را با اینچنین قیمت مقبولی بفروشند ، به این خاطر است که کارگرانی مانند لینا مجبور گشته اند که با دستمزدی بسیار پایین تر از آنچه برای یک زندگی شایسته نیاز

است ، زندگی کنند .

لینا یکی از 60 کارگری است در بین 6 کارخانه لباس دوزی در بنگلادش که برای این گزارش با آنها مصاحبه شده است . طبق گفته این کارگران ،تمامی این 6 کارخانه ،مقدار بسیار زیادی از پوشاک برای فروشگاه آسدا تولید می کنند ، و چهار کارخانه برای تسکو و سه کارخانه برای پریمارک تولید می کنند . گواهی و شهادت کارگران در این گزارش ، زندگی ملال آور کارگران خیاط را برای فروشگاههای سودا گر به نمایش می گذارد .

شرایط بد و نامساعد کار، مانند نمونه هایی که در این گزارش شرح آنها آمده است ،ن زندگی کرد را برای زندگی سسسمشکلات سیستماتیکی است که در بین تمامی صنایع البسه دوزی وجود دارد . اما آسدا و تسکو و پریمارک ، مانند نمونه هایی از این نوع در میان ارزان فروشان بازار ، نگرانی های بیشتری را در این مورد نسبت به رقبای دیگر خود ،وجود می آورند .

سوال تقریباً ساده است : چگونه اینها قادر هستند لباسهایی به این ارزانی را به بازار عرضه کنند ؟ سیاست خرید پریمارک در یک روایت که در روزنامه ایرلندی (پست) گزارش گردیده است ، اینچنین خلاصه شده است : روایتی ، نقل میکند که چگونه (مدیر اجرایی آقای آرتور رایان) با مالک یکی از این کارخانه ها در رابطه با محصولی که 5 پوند هزینه بر میداشت و به 10 پوند فروخته میشد برخورد میکند ، رایان ترجیحا به او گفت که ایشان موافق این هزینه نیست و تا زمانی که او قادر نیست محصولی که با هزینه 3 پوند تولید گردیده و میشود به 7 پوند فروخته شود را فراهم کند، به آنجا برنگرددو ایشان برایشان مهم نیست که او چگونه این کار را انجام می دهد . من برایم مهم نیست که شما چگونه این کار را انجام میدهید ، فقط آن را انجام دهید ! او گفت .

آسدا ، که تابعی از غول خورده فروش آمریکایی ، وال مارت است ، مدعی است که قیمت ارزان آنها به خاطر شرایط نامساعد کاری نیست ، بلکه برای خرید انبوه از کارخانه و تخفیف در قیمتهای کل است . این گزارش نشان میدهد که کارگران خیاطی که برای آسدا جورج کار میکنند ، آن کسانی هستند که قیمت بالایی برای این لباسهای ارزان ، پرداخت می کنند .

پریمارک ، آسدا و تسکو سالانه به ارزش میلیونها پوند لباس از بنگلادش خریداری می کنند ، و این خیلی آسان است که دید چرا : دستمزدها در صنایع دوزندگی بنگلادش در سالهای 1990 به نصف کاهش پیدا کرد و به معنی واقعی ، نیروی کار بنگلادشی ارزانترین از نوع خود در جهان گردید .در واقع این گزارش فقط درباره 6 کارخانه نیست . این حتی در باره بنگلادش نیست . بلکه در باره گرفتاری میلیونها کارگر دوزنده در سرتاسر جهان است و بلاخص انتهایی که اجناس فروشگاههای ارزان فروش از قبیل پریمارک ، آسدا و تسکو را تولید می کنند . کارگرانی که محکوم شده اند بیشتر و بیشتر کار کنند ، تا خریدار بریتانیایی بتواند ارزان خرید کند .

هشتاد ساعت کار در هفته

آسدا ، تسکو و پریمارک همگی قانون مشابهی را امضا کرده اند که در آن آمده است : کارگران نباید بطور منظم مجبور گردند که 48 ساعت در هفته کار کنند و باید حداقل یک روز تعطیل در هفته برای آنها تأمین گردد . اضافه کاری باید داوطلبانه باشد و از 12 ساعت در هفته تجاوز نکند ونیاید بطور منظم از کارگر درخواست گردد و همیشه باید شامل بهترین نرخ پرداختی شود .

تحقیق برای این گزارش نشان میدهد که ، در حقیقت ساعتهای کاری در کارخانه هایی که برای این سه فروشگاه تولید میکنند بسیار بیشتر از این ماکزیم است . در همه این شش کارخانه کارگران به ما گفتند که روزانه از 12 ساعت تا 16 ساعت در روز و منظمأ 80 ساعت در هفته کار می کنند . حداقل ساعت پایه در روز 10 ساعت و شش روز در هفته است . میلی ،که برای آسدا و پریمارک لباس میدوزد ، هر روز نزدیک به 16 ساعت کار می کند .

عبدل کارگر کارخانه ای که برای آسدا و تسکو تولید میکند ، هر ماه بیشتر از 60 تا 70 ساعت

اضافه کاری می کند و همکاریش رحیم هر ماه حدود 90 تا 100 ساعت اضافه کاری می کند . عفت کارگر کارخانه ای که این سه فروشگاه را تأمین میکنند بطرز باور نکردنی ای در آگوست 2006 حدود 140 ساعت اضافه کاری داشته است . کارگران میگویند کار تا ساعت 11 شب امری عادی است . صاحب کار امین ، برای پریمارک و تسکو و آسدا تولید میکند. او توضیح میدهد که ، برای هر کارگر سقفی تعیین میگردد و قبل از اتمام این سقف کارگر اجازه ندارد که کارخانه را ترک کند . او به ما میگوید : اگر کارگری قادر نباشد که سقف تعیین شده برای او را سر وقت تمام کند ، او باید اضافه کار کند تا این سقف تعیین شده را به پایان برساند .

فرزانه ، که در همان کارخانه ای کار میکند که عفت هم در آن کار میکند ، می گوید اگر شیفت شب باشد ما باید تا ساعت 3 بعد از نصف شب کار کنیم ، و جمعه هم از قرار معلوم باید روز تعطیل ما باشد و بیشتر اوقات کارگر باید در روز جمعه هم کار کند .

جمعه ، رسماً ، روز تعطیل کارگران است ،اما عملاً اغلب هفته ها کارگران هفت روز در هفته را کار می کنند . رینو ، گزارش میکند ، در کارخانه هایی هم که برای این سه فروشگاه تولید میکنند ، در سه ماه گذشته هشت روز درجمعه هم آنها باز بودند و مشغول تولید، عبدل هم عین همین گفته را تکرار کرد . اگر کسی روز جمعه غایب باشد و سر کار حاضر نشود ، شفاهاً به او توهین میشود و 6 تا 8 ساعت اضافه کاری از دستمزد او به مانند جریمه کسر می گردد .

اضافه کاری برای این کارگران ، با نوع اضافه کاری ای که ما با آن در بریتانیا آشنا هستیم ، متفاوت است ، در اینجا هم رسماً اختیاری است ، اما واقعیت چیز دیگری است ، همچنان که یک کارگر در کارخانه ای به محققین ما گفت ، " اضافه کاری اختیاری نیست " . زمانی که مدیریت تصمیم گرفت ، کارگران باید اضافه کاری کنند ، درغیر این صورت شغل خود را از دست می هندو بدتر از این ، دستمزد اضافه کاری ،اغلب پرداخت نمی گردد .

آنطور که محققین ما توضیح میدهند ، تمامی این 60 کارگر در باره دستمزدی که دریافت می کردند مشکوک بودند :. محرومیت و گول خوردگیدرباره پرداخت مزد ساعات اضافه کاری ، نوعی احساس عمومی است . تقلب در شمارش ساعات اضافه کاری امری است که همیشه وجود دارد . کارگران باید نوع شمارش ساعات اضافه را توسط مدیریت کارخانه قبول کنند . احساس و عقیده کارگران در باره وجود تقلب ، در این ریشه دارد ، درصورتی که آنها تا ساعت 10 شب کار میکنند و 5 ساعت اضافه کار را کاملاً انجام میدهند ، اما دفتر رسمی ثبت ساعات اضافه کار نشان میدهد که آنها فقط 2 ساعت اضافه کاری داشته اند. چنین عملی مقاصد چند گانه ای دارد از این قبیل: هماهنگی با قانون کار محلی و جلب رضایت خریداران خارجی در باره استفاده مشروع از اضافه کاری و مهم تر از همه گول دادن کارگران و تقلب در دستمزدی که آنها به این سختی برای آن کار می کنند .

سانچیتا و لینا که در همان کارخانه ای کار میکنند که برای آسدا ، تسکو و پریمارک تولید میکند ، هردو قاطعانه می گویند که آنها هر ماه 10 تا 15 ساعت اضافه کاری ما را پرداخت نمیکندد وگول می زنند .

برای 5 پنس در ساعت...

حداقل حقوق یک کارگر دوزنده در بنگلادش (که 7پوند در ماه می باشد) از سال 1994 تا کنون راکد مانده است . در واقع از آن موقع تاکنون این دستمزد نصف گردیده است . در تابستان 2006 کارگران در بنگلادش برای اضافه دستمزد و شرایط بهترکاری ، دست به اعتصاب زدند ، اما فقط به قسمتی از خواستهای آنها گوش داده شد . هیئت ملی تعیین حداقل دستمزد ، افزایش حداقل دستمزد تا(12پوند) در ماه را پیشنهاد می کند . این سطح از دستمزد هنوز به سختی نصفی از میانگین حداقلی است که برای تأمین زندگی مورد نیاز است .

پریمارک ، آسدا و تسکو ، همگی تعهدهای علنی ای در رابطه با تأمین دستمزدهای متناسب با

زندگی کارگرانی که برای آنها تولید میکنند، را اعلام کرده اند . بیشتر متخصصین در باره وضعیت کاری در بنگلادش و حتی در تسکو موافق هستند که رقم دستمزد برای بنگلادش باید در ماه مبلغی معادل 22 پوند باشد . هنوز دستمزد شروع به کار، در این شش کارخانه که در باره آنها گزارش میشود ، تنها از 7٫54 پوند به 8٫33 پوند در ماه تغییر کرده است . کارگران در همه این کارخانه ها بسختی تلاش میکنند که با این دستمزد 8 پوندی زنده بمانند .

نظیره که در کارخانه ای که برای آسدا و تسکو تولید میکند ، مشغول بکار است ، دستمزدی معادل 8٫33 پوند در ماه دریافت می کند . ما هیچ آینده ای با کار کردن در کارخانه های دوزندگی نداریم ، این را همکار نظیره ، عیدل می گفت . رونا که کارخانهٔ محل کارش برای آسدا تولید میکند مبلغی معادل 7٫95 پوند در ماه دریافت میکند به مبلغ 3٫03 پوند اضافه کاری به آن ضمیمه می گردد . او به ما گفت ، "این درآمد برای من کافی نیست" ، " اگر قادر باشم پول بیشتری بدست بیاورم ، میتوانم زندگی بهتری داشته باشم". موهوا گارگر کارخانه ای که برای آسدا و تسکو تولید میکند ، می گوید : مزدی که دریافت میکنم ، کفاف هزینه غذا و اجاره خانه و دارو را نمی کند . همکار او همایون همچنین میگوید که با مزدی که من دریافت میکنم خیلی مشکل است که بشود مخارج زندگی را تأمین کرد . موهوا و همایون تازه از قبیل کارگران دوزنده ای هستند که به خاطر مهارت در استفاده از ماشینهای دوزندگی ، مزد بهتری نزدیک به 16 پوند در ماه را دریافت می کنند .

هنوز این مزد برابر 5 پنس در ساعت برای اضافه کاری است که آنها علاوه بر 80 ساعت کار هفتگی باید انجام دهند . سال 2006 برای صنایع دوزندگی در بنگلادش ، سال پر همههه ای بود . همانطور که فعالین حقوق کارگری برای سالها هشدار داده اند ، دهه ها تقلیل در سرمایه گذاری و تخریب سطح دستمزد و شرایط کاری ،نتایج تراژیکی را به وجود آورد .

در فوریه و مارس 2006 ، واژگونی و حریقهای ناگهانی در کارخانه باعث مرگ 100 کارگر و تعدادی بیشتر زخمی می شود . این کارخانه ها مورد حسابرسی خریداران پوشاک قرار گرفته اند ،اما با این وصف کارگرانی که برای این گزارش با آنها مصاحبه شده است ، اعلام میکنند که خروجهای های اضطراباری در این کارگاه ها هنوز اغلب قفل می شوند .

در ماه مه نامیدینسبت به دستمزد و شرایط کاری آنها ، از جمله محبوس کردنشان در پشت درهای قفل شده در زمان شیفت کاری در ساختمانهای ناامن ، در قالب امواجی از تظاهراتها بجوش آمد. در یکی از کارخانه هایی که برای تسکو تولید میکند ، به عنوان مثال یک افت ناگهانی دستمزد کارگران که برای هر قطعه لباس به آنها پرداخت میشود ، باعث گردید که آنها از کارخانه خارج گردند و بلافاصله به دنبال این ، در نتیجه درگیری با پلیس یک نفر از این کارگران کشته میشود و تعداد صدها نفر دیگر مجروح می شوند . دستمزد مکفی برای زندگی ، حق تشکل یابی ، و حق مادرانه از مواردی از خواستهای دهگانه آنان بود . انفجار این اعتراضات ،محصول تنش و فشار روحی ای بود که برای مدتی طولانی در اعماق می جوشید . در سال 2005 صدها کارگر در کارخانه های بنگلادش که برای پریمارک تولید میکردند، به خاطر درگیری با مدیریت که برای اهانت فیزیکی به سه کارگر به دلیل اشتباه آنها در کار، شعله ور گشته بود اخراج گردیدند . و در سال قبل از این ، 22 عضو اتحادیه در کارخانه ای که برای آسدا تولید میکند و درخواست دستمزد قانونی اضافه کاری خود را کرده بودند ،بنا به گفته ای کتک کاری شده و با اتهامات جعلی از کارخانه اخراج گردیده بودند . به گفته کارگران ، کارخانه ها شیفتهای 19 ساعته را الزامی کرده ، دستمزد ساعات اضافه را نمیپردازد ، و مرخصی و حق مادرانه را انکار می کند .

چرا شرایط کار آنچنان بد گردید که کارگران آماده بودند ، شغل و زندگی و لنگیدن در امور خود را ریسک کنند ؟ زمانی که سیاستهای نادرست حکومت و رفتار صاحبان کارخانه بخش بسیار مهمی از این دلیل است ، تاکتیک کاهش قیمتهای پوشاک از طرف این فروشگاه ها ، که منابع آنان

در بنگلادش تأمین میشود ، نیرویی است که این موقعیت را به جلو رانده است .

همه این سه شرکت فروش پوشاک که در این گزارش به آنها اشاره گردیده است ، متعهد به حفاظت از حقوق بنیادی کارگران برای ایجاد و پیوستن به اتحادیه ها و دیگر بدنه های نمایندگی کننده ای که خود انتخاب کرده اند و مذاکره جمعی با مدیریت ، شده اند. اما در عمل وضعیت خیلی متفاوت است . بنا به گفته کارگران کارخانه ای که برای پریمارک و آسدا و تسکو تولید میکنند ،کارگری به اسم کمال که تلاش کرده بود فعالیتهای اتحادیه ای را سازمان دهد ، اخراج گردیده بود . اگرچه رسماً دلیل اخراجش اتهام دزدی بود ، اما دلیل واقعی اخراج او ، سازمان دادن اتحادیه کارگری بود . او را کتک زده و از کار اخراج کرده بودند .

یکی از کارگران که برای پریمارک و آسدا لباس میدوزد، میگوید "بیشتر کارگران به حقوق خود آگاه نیستند و مدیریت به آنها اجازه نمیدهد که اتحادیه ای در کارخانه درست کنند ." جو ارباب این معنی را دارد که ، هیچکس در این کارخانه ها جرأت پرداختن به اتحادیه را ندارد .

کارگر دیگری که برای این سه کمپانی تولید میکند ، میگوید ،"اگر کسی سعی کند که اتحادیه ای را تشکیل بدهد ، از کار اخراج می گردد . ما بدلیل ترس از دست دادن شغلمان هیچوقت تلاش نکردیم که اتحادیه ای تشکیل دهیم " . عیدل که کارخانه محل کارش برای آسدا و تسکو تولید میکند ، میگوید کارگران از اینکه مدیریت از فعالیت اتحادیه ای آنان باخبر شود و آنها را اخراج کند در هراسند .

مشکلات جنسیتی

اکثریت کارگران دوزنده بنگلادشی ، مؤنث هستند و در این کارخانه ها ما متوجه شدیم که دوسوم تا سه چهارم کارگران در حقیقت زن هستند . مانند لینا که در ابتدای این گزارش از او اسم برده شد ، آنها احتمال دارد دختران روستایی ای باشند که برای بدست آوردن پولی و کمک به مخارج خانواده به شهر روی آورده اند.آنها همچنین میتوانند مادرانی باشند که باید مخارج فرزندانشان را تأمین کنند.آنچنانکه تحقیق این گزارش معلوم میکند ، جنسیت باعث میشود که زنان در بین کارگران دوزنده با مشکلات مرکبی روبرو شوند .اولویت ویژه برای زنان کارگر و مخصوصاً زنان کارگر جوان ، دراین واقعیت ریشه دارد که آسیب پذیر ترین آنها ، سهل ترین آنها برای استثمار است .زنان بخاطر داغ تنگ خوردگی اجتماعی آنها و اغلب محروم بودنشان از تحصیل برعکس رفقای مذکر خود ، از حرف زدن در باره مشکلاتی که در داخل و بیرون محل کار با آن روبرو هستند ، هراس دارند . پس تبعیض و پيشداوری رسمی در قبال آنها نباید مایه تعجب باشد . زنان و مردان کارگری که با آنها برای این تحقیق مصاحبه گردیده است تصدیق میکنند که ، منظمأً به زنان برای همان کاری که کارگران مرد انجام میدادند مزد کمتری پرداخت می گردید .مرخصی های مادرانه ، که در تئوری مورد قبول واقع شده است ، بسیار نادر است ، و ساعت های طولانی کار به این معنی است که آنها هنگام شب است که دست از کار میکشند و در راه قدم زدن به خانه بسیار محتمل است که با خطر روبرو گردند . بیشتر کارگرانی که با آنها در این کارخانه ها مصاحبه گردیده است ، شاهد آزارهای جنسی بوده اند .زنان و مردان کارگری که با آنها مصاحبه شده ، می گویند که زنان کارگر اغلب مشمول آزارهای جنسی و اشارات و پیشنهادات ناپسند و کریه جنسی از طرف کارمندان میانی کارخانه هستند .

ما فقط یک نفر را در این کارخانه پیدا کردیم که بودن خود با یک اتحادیه را به ما گفت ولو اینکه اتحادیه از طرف کارفرما به رسمیت شناخته نشده بود . ایشان به ما گفت اگر کارفرما در باره تداخل من با اتحادیه بویی ببرد ، من را از کار اخراج می کند . محققین این گزارش شاهد بوده اند که کارخانه دارا ه مستقیماً به کارگران رهنمود داده اند که با اتحادیه ها تداخل نکنند و اغلب کارگران برای ملحق شدن به اتحادیه ها اخراج گردیده اند . کارخانه دارها تمام کارهای لازم را برای ممناعت افراد از تشکیل اتحادیه در کارخانه انجام می دهند .

نماینده های اتحادیه ها اجازه ندارند که با هیچکس در کارخانه ها ارتباط برقرار کنند و کارگران برای از دست دادن شغل خود ، در صورتی که کارفرما از عضو بودن آنها در هر اتحادیه ای با خبر شود ، درهراسند . با وجود حمایتهای شفاهی فروشگاههای آسدا و تسکو و پریمارک در باره اهمیت حقوق اتحادیه ای ، آنها هیچ کار بسنده ای برای حمایت این حقوق در کارخانه ها نمیکنند و در واقع سیاست این کمپانیا در جهت مخالف با این است . فروشگاه های وال وارت در ایالات متحده مجهز به تیم "واکنش سریع برایخرد کردن اتحادیه" هستند که دارای هواپیما اختصاصی برای جلوگیری از تشکیل اتحادیه در فروشگاههای خود است . آنچنان که سخنگوی وال مارت اعلام میکند ، زمانی که ممکن است اتحادیه چیز درستی برای کمپانی های دیگر باشد ، اما وال مارت محلی برای وجود آنها نیست . در ضمن در فوریه 2006 آسدا توسط دادگاه کارفرمایی به خاطر تلاش برای وادار کردن کارفرماها برای سرف نظر از حقوق معامله جمعی خود ، مبلغ 850000 پوند جریمه گردید . هنگامی که تسکو آگهی مدیریت شعبه جدید آمریکایی خود درمه 2006 را به عموم اعلام کرد ، در مشخصات شغلی آن ، حفاظت از وضعیت نداشتن اتحادیه و جلوگیری ازفعالیتهای اتحادیه ای موجود بود . شعبه تسکو در تایلند ، تسکو لوتوس فقط بعد از 5 سال کار مجبور به تحمل اتحادیه گردید و از آن زمان تا کنون این اتحادیه تحت فشارهای عظیمی بوده است .

نپُرس و نگو

در زمانی صورت گرفتن این تحقیق ، آسدا در صفحات گاردین داشت قوی بودن مکانیسم خود برای تضمین شرایط خوب کاری را تشریح می کرد : زمانی که بحث بر سر استانداردها است ، ما هیچ عدولی را قبول نخواهیم کرد . به این خاطر است که فقط سال گذشته ما 13٬000 حسابرسی در کارخانه های دور دنیا داشته ایم . 200 حسابرس و بازرس مستقل از کارخانه ها دیدن کرده و اسناد و مدارک را بازرسی کرده و با هزاران کارگر در این باره که ، چگونه با آنها رفتار شده ، چقدر دستمزد دریافت کرده و در چه شرایطی کار می کنند صحبت شده است . اساس جنس و مارک ما ، در واقع به این معنی است که با وجدان آسوده میشود اجناس ارزان و شیک را خرید .

به هرتقدیر ، مصاحبه با کارگران در 6 کارخانه ای که برای این گزارش صورت گرفته است و همگی برای آسدا تولید میکنند ، نشان میدهد که آنها افق مختلفی را دنبال می کنند .بهکارگران قبل از حسابرسی هشدار میدادند و آنها را به دروغ گفتن به نمایندگ گان خریدارها در باره دستمزدها و ساعات کاری و بهداشت و امنیت کار مجبور می کردند.

حسابرسها فقط با تعدادقلیلی از کارگران مصاحبه میکردند و این کارگران همگی دستچین شده و توسط کارفرما تهدید گردیده اند تا حرف زدن باب میلشان را تضمین کنند . همانطور که امین میگوید : " در زمان مصاحبه با تیم حسابرسی ، من میبایست طبق رهنمود مدیریت کارخانه دروغ می گفتم". کارگران به حسابرسها اعتماد ندارند و مطمئن نیستند که حسابرسها حرفهای آنان را برای مدیریت کارخانه بازگو نمی کنند . عیدل کارگر کارخانه تولید کننده برای آسدا و تسکو می گوید : " نماینده گان شرکتهای خریدار فقط مراقب منافع صاحبان کارخانه ها هستند نه منافع کارگران ." یک سال پیش کارگران یک کارخانه دیگر بنگلادشی که برای کمپانی مادر شرکت آسدا ، وال مارت تولید میکند در رابطه با کمپین پوشاک پاکیزه ، به محققین گفتند : هر دو تا سه ماه ملاقاتهایی از طرف خریداران با کارخانه صورت میگیرد و این ملاقاتها اساساً صحبت کردن با مدیریت کارخانه است .هنگام این ملاقاتها به کارگران رهنمودهایی داده میشود و بعضی اوقات ملاقات کننده گان با 10 تا 15 نفر که توسط مدیریت دستچین شده اند صحبت می کنند . این کارگران توسطمدیریت راهنمایی شده اند که چه چیزی را باید به حسابرسها بگویند ، و اگر به عنوان نمونه کارگرانی که قادر به انجام رهنمود مدیریت نیستند ، از آنها خواسته میشود ، تا زمانیکه پایان ملاقات حسابرسها ، به محل مراجعه

نکنند . فروشگاههایی مانند تسکوو آسدا اغلب در باره حسابرسهایی صحبت می کنند که شرایط کاری را تحت نظر دارند . اما نوع سیستم حسابرسی ای که آنها از آن بهره میبرند ، فقط برای تأمین نوعی از برآورد سطحی است . این شرکتها و کارخانه های تأمین کننده آنها مشغول یک بازی استادانه و زیرکانه هستند . دکتر لیبو کایمن از (انستیتوی مشاهدات معاصر) در شنزن چین می گوید :هدف آنها فقط جلب اطمینان مصرف کننده است نه بهتر کردن شرایط کار.

دهها هزار حسابرسی اینچنینی هر ساله در قالب مراقیتهای داخلی شرکت و یا رسیدگی های مستقل توسط یک بخش ثالث ، معمولاً یک (مؤسسه حسابرسی) صورت می گیرد .

نوع حسابرسی معولا شامل سه مرحله است :

1- بازبینی اسناد : نگاه کردن به اوراق دستمزد ،ساعات کاری ، سوابق شخصی و غیره
2- بازرسی صحن کارخانه : بازبینی مشکلات ایمنی و بهداشتی و نظارت بر کارگران در حین کار

3- مصاحبه ها : مصاحبه با مدیران ، سرپرستها و کارگران . در بهترین نوع خود، همچنین با اتحادیه ها و گروههای کارگری محلی مشاوره صورت می گیرد .

بیشتر حسابرسها تلاش می کنند که این همه را در مدت چند ساعت انجام دهند ، برای بعضی از آنها که بهتر از دیگران هستند این کار چندین روز به درازا می کشد . بیشتر اوقات صاحبان کارخانه بیست روز قبل از رسیدن بازرسها به آنها خبر داده می شود ، به این صورت به صاحبان کارخانه وقت بیش از اندازه ای داده میشود که خود را برای ملاقات بازرس آماده کنند . در این مدت کارفرماها ، کارخانه و خوابگاه های کارگری را تمیز کرده ،ساعت- کارتهای جعلی و اوراق دستمزد را جعل کرده و برای کارگران ورقه ای از سوالات و جوابهای استاندارد که آنها باید با بازرسها در میان بگذارند تهیه کرده و به آنها داده می شود . وسیعأً تصدیق گردیده است که بیشتر کارخانه ها معمولاً دو نوع دفترحساب دارند ، یکی اصلی و یکی هم برای نشان دادن به بازرسها .

در سال 2005 در یک مطالعه برای آزمایش بازرسیهای اجتماعی ، با 670 کارگر نساجی در 40 کشور در سراسر دنیا مصاحبه ای صورت گرفت ، که بیشتر آنها برای وال مارت تولید می کنند . در چین محققین با مدیران کارخانه ای که برای وال مارت تولید میکند صحبت کرده بودند و به آنها گفته شده بود : بازرسی های وال مارت را خیلی آسان میشود دست به سر کرد ، چون قیمتهایی که والمارت برای سفارشات پیشنهاد می کرد به شیوه ای افراطی کم بود و تیم بازرسی آنها در درخواست از کارخانه برای رعایت قوانین کار خیلی جدی نبود . در ضمن کارگران در کنیا که همچنین برای وال مارت تولید میکنند ، میگویند :

بازرسی بیشتر در باره امور سفارشات است تا بهتر شدن موقعیت رفاهی کارگران و به این خاطر است که مدیریت فقط زحمت تغییرات ظاهری و آرایش کارخانه را برای تحت تأثیر قرار دادن بازرسها به خود می دهد ، نه بهتر کردن وضعیت کارگران را . دو چیز که بازرسها همیشه از دست میدهند ، وضعیت کاری.کارگران خانگی و کارگاههای جانبی است. هر دو اینها به صورتی پایگاههای غیر رسمی استفاده میگردند و برای کمک به بالا بردن ظرفیت کارخانه ها اغلب زمانی که سفارشات زیادی دارند و قادر به تأمین همزمان این سفارشاتنیستند ، از آنها کمک گرفته می شود . چون این کارگاه ها استفاده غیر رسمی از آنها میشود و بازرسها اغلب از وجود آنها باخبر نمیگردد ، هر دو آنها ، کارگران را در زیر رادار بازرسیهای استاندارد قرار نمی دهند .

Mansoor Hekmat Week 2013

4-11 JUNE

در بزرگداشت زندگی پر بار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۲۱ - ۱۴ خرداد

هفته

منصور حکمت

در بزرگداشت

دست آوردهای

یک زندگی پر بار

کوروش مدرسی



توضیحی بر انتشار مجدد: هفته حکمت (۴ تا ۱۱ ژوئن، ۱۴ تا ۲۱ خرداد) نزدیک میشود. برای بیان هدف ما از هفته حکمت و اقداماتی که همه دوستداران او و از جمله اعضا و فعالین حزب حکمتیست جهت معرفی هرچه بیشتر منصور حکمت و سیاستها و افکار او میتوانند پیش ببرند، نوشته کوروش مدرسی را که به این مناسبت و در معرفی این هفته نوشته شده است، در کمونیست درج میکنیم و توجه خوانندگان کمونیست را به آن جلب میکنیم.

سال ۲۰۰۳ هفته ای که تولد منصور حکمت (۴ ژوئن - ۱۴ خرداد) در آن قرار میگيرد هفته منصور حکمت اعلام شد. این هفته قرار است هفته بزرگداشت دست آوردهای زندگی کوتاه اما بسیار پر بار منصور حکمت باشد. منصور حکمت را باید معرفی کرد، منصور حکمت را باید خواند، منصور حکمت را باید فهمید و منصور حکمت را باید شناخت و شناساند همانطور که با مارکس رفتار میکنیم. روشن است که این کاری نیست که در یک هفته قابل انجام باشد. برای ما، کسانی که خود را متعلق به سنت تئوریک، سیاسی و اجتماعی او میدانیم تعلق به این سنت چیزی جز تلاش دائم برای تغییر دنیا برای آزادی و برابری قطعی بشریت، یا آنطور که او گفت، برای بازگرداندن اختیار به انسان نیست. این یک تلاش و یک جدال دائم است و شناساندن منصور حکمت بخش لاینجزای این تلاش است. اما هفته منصور حکمت این امکان را بوجود می آورد که یک فعالیت متمرکز برای معرفی منصور حکمت را دامن بزنیم.

هفته منصور حکمت تنها جلسات بزرگداشت نیست. هفته منصور حکمت یک آکسیون سیاسی، به معنای متعارف آن هم نیست. هفته ای است که طی آن مجموعه ای وسیع از فعالیت و ابتکار برای

شناساندن منصور حکمت و ارج نهادن به دست آوردهای زندگی او در همه عرصه ها را شامل میشود. هفته منصور حکمت در سالروز تولد او تلاشی است برای حرکت در آودن جامعه در ابعاد کلان برای بزرگداشت زندگی این انسان ترین متفکر عصر ما.

اگر جمهوری اسلامی نبود هفته منصور حکمت، هفته سمینارهای تئوریک، هفته جلسات سیاسی، نمایشگاههای کتاب، هفته انواع مختلف فعالیت های فکری و فرهنگی در ابعاد جامعه ایران بود. فعالیت هایی که نه تنها جایگاه منصور حکمت را در تفکر معاصر باز میکرد و امکان میداد تا در ابعاد وسیع انسانهای دیگر بتوانند این رگه فکری را بشناسند و به آن بپیوندند بلکه هفته متمرکزی از فعالیت فکری، هنری و فرهنگی حول مسائل جدید و قدیم جامعه را بوجود می آورد. امکانی را فراهم می آورد که مارکسیست های ما بتوانند حول این خط و سنت فکری به مسائل جدیدی که در مقابل آنهاست به پردازند. جمهوری اسلامی امروز این کار را ناممکن کرده است. اما جمهوری اسلامی به همت انقلاب مردم ایران و به یمن نقشی که تا هم اکنون منصور حکمت در سیاسی ایران و در دادن هویت انسانی به این انقلاب داشته است رفتنی است. در همان حال فلسفه ما، فلسفه مارکس، کمونیسم و منصور حکمت، تن ندادن به دنیای موجود زیر هر توجیهی بوده است. هفته منصور حکمت هفته ای است که بیش از هر موقعیت دیگری باید رنگ این عدم تمکین به وضع موجود را منعکس کند. وجود جمهوری اسلامی در ایران دست ما را بسته است اما بلند پروازی ما و ابتکار مابجای خود باقی است و با اتکا به همین بلند پروازی و ابتکار باید از امروز سنت هفته منصور حکمت را پایه ریزی کنیم.

هفته منصور حکمت تنها متعلق به حزب کمونیست کارگری ایران نیست. و محدود به ایران هم نیست. منصور حکمت متعلق به جنبش کمونیسم

زنده باد سوسیالیسم



نشریه ماهانه کمونیست
ارگان رسمی حزب کمونیست
کارگری - حکمتیست است.

سر دبیر: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

دستیار سر دبیر: فواد عبداللہی

از سایت حزب دیدن کنید:
<http://hekmatist.com>

تماس با حزب حکمتیست

دبیر خانه حزب: پری زارع

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.modaresi@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: اسد گلچینی

agolchini@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: ثریا شهابی

shahabi.soraya@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com